شعر و موسیقی

یـا

شعر و شاعری

و وظیفه مداحان و شاعران

بضمیمهٔ فهرستی از عقائد امامیه

بقلم: سید ابوالفضل علامهٔ برقعی

۱۳۸۲ ق

بسم الله الرحمن الرحیم

ما از جوانان خردمند روشندل یاری می‌جوئیم و چشم آن داریم که بهواداری اسلام و ایران برخیزند و با ما همدست و همداستان شوند، تا بیاری خدا ریشهٔ خیال بافی و گفتارهای پلید وهواپرستی را از بیخ و بن براندازیم وسخنان شاعرانهٔ بی بند وباری را که موجب خمودی و سستی وپستی ومی‌پرستی ولاابالی گری میشود ازمیان ملت دورسازیم. اندیشه‌های صوفیانه که لائق رند خراباتی آسمان جل،بیکار میباشد، با دستورهای آسمانی وآئین مردمی‌ودانش وخرد سازشی ندارد.

ازکسانی که از دیوانهای عشقی‌ومی‌ومطربی‌وعیش ونوش‌طرفداری میکنند و استقلال فکری را از دست داده و پای بند تقلیدکور کورانه شده اند، میپرسیم کدام دلیل روشن در دست داریدکه غربیان ازتعریف وتمجید شاعران معروف منظورسیاسی ندارند ازکجاکه نخواسته‌اند ملت مارا بلجنزارخمودی و لاقیدی ومی‌گساری و بی علاقگی بگذشته وآینده بکشانند وبما تزریق کنندکه:

«این یکدمه عمررا بعشرت گذران ... از رفته میندیش و زآینده مترس»

«یك کاسهٔ می ز ماه تا ماهی به ... ازدرس وعلوم جمله بگریزی به»

وبالاخره کاخ سعی وعمل و خردمندی ما را واژگون کنند تا نتوانیم اززیر بار استعمار شانه خالی کنیم، پیدا است که هیچ ملتی بتصنیف‌خوانی ومی ومطربی بجائی نرسیده واستقلال اقتصادی وصنعتی و فکری و دینی خود را حفظ نکرده

بیدارشوید و استقلال فکری پیداکنید

استعمارطلبان حیله گر و کینه توزی کلیسا چنانچه در هرجا افراد لاابالی را مصدر امور دینی مسلکهارا زمامدار با زر وزور کرده‌اند ضمنا کوشش دارند تا هرملتی را ازخرد دور وبافکار شاعری مسرور ومغرور

کنند ومفاخرملی وبزرگان خیالی‌میتراشند وبعصبیت نژادی‌وزبانی ومحلی وامیدارند تا ملتها را از یکدگر جدا کرده ووحدت دینی را بگیرند و در مقابل دین‌الهی افکار خرافی‌وعوض‌کار وصنعت بی بندوباری ایجاد میکنند کسانیکه در اثر تبلیغات استعمارگران بافته های خیالی شاعرانرا عرفان و فلسفه مینامند فرسنگها از دین و دانش بدورند امروز افکار و اشعار قلندرانهٔ خیالباف مانند تودهٔ خاریست که باید بدست خردمندان ازجلوپای جوانان برداشته شود ما نباید مملکت و ملت و آئین خود را آلوده کنیم برای آنکه فلان شاعر بزرك شود ما هر بزرك وکوچکی‌را باید فدای‌دین وملت کنیم نه آنکه دین وملت را بیازیم. ما نمیدانیم چگونه . لردکرزن مرد سیاسی انگلیسی، در سیاحت نامهٔ خود که بنام آسیای وسطی نوشته ، چرا برخرابی قبر خیام و مانند آن نوحه سرائی کرده و جهان مدنیت را بقول خودش سوگوارنموده. ما نمیدانیم‌ملتی که نمیتواند یك سوزن‌بسازد چگونه ملیونها برای قبر حافظ وخیامش خرج میکنداین چه سیاست‌رموز وچه عداوتی است که با اسلام ومسلمین دارند که در شهرلندن‌کلوبی‌بنام عمر خیام میسازند، این شعرا اگر فیلسوفند راستی فلسفهٔ شهوت پرستی و لذت رانی را بیاد مردم داده‌اند آیا وقت‌آن نرسیده که بیدارشویم ودست رد بسینهٔ غربیان بزنیم واستعمار مروج عیاشانرا از خود برانیم وبگوئیم می ومطرب را بشما بخشیدیم وتا بحال هرچه کشیدیم برای ماکافی است. غربیان می‌خواهند ما را از شعور باز بدارند وبریش‌ما بخندند. چون‌اکثر مردم زمان ما شیفتهٔ شعروشاعری وبدون شرط وقید دلباختهٔ شعرایند وحتی خیالبافی ایشانرا وحی منزل واز ملهمات غیبی دانند واستعمارطلبان کینه توز از این روش‌کاملا بهره برده وبرای سرگرمی‌ملت ما بخیالات شعر به طبل ودهل میزنند وکتب فرهنگی ورادیو و سایر مطبوعاترا پر کرده‌اند از ترویج شاعران خیالباف بطوریکه جوانان ما را ازکتب دینی وحقایق مذهبی دورکرده‌اند وحتی خیال میکنند که باید آئین و مذهب خود را در کتب شعرا ویا زبان مداحان بیابند. نظر ما دراین‌کتاب آنست که شرایط وآداب وزشت وزیبا وخوب وبد شعررا بیان کنیم و از نظر عقل و شرع مفاسد ومنافع آنرا بسنجیم تا خواننده روشن‌گردد وگول تبلیغات اجانب را نخورد واشعاری که مخالف عقل وحقایق مذهبی است تمیز دهد

خوانندهٔ عزیز ما با هرشعری مخالف نیستیم

بلکه چون اشعارمبتذل عرفا وشعراء معروف‌را فاسد ومخرب‌میدانیم دلیل و برهان آنرا مینگاریم ، در اینکه شعر و نظم مطبوعتر از نثر و وسیلهٔ خوبی برای‌تبلیغاتست جای تردید نیست ولی چون مامسلمانیم واسلام دین جامع‌کاملی است و برای هرچیز حد و حدودی معین کرده و تکلیف هرکس را در هرامری بیان نموده وناگفته در دین اسلام نیست بنا براین باید دید نظر اسلام واهل عصمت و وحی در موضوع شعر وشاعری چیست آیا میتوان هر شاعری را ازمفاخر بشری شمرد وآیا تبلیغات وترویجاتی که از شعر وشعرای متعارف میشود بجا ومطابق منطق عقل وشرع است وآیا سیاستی درکار است یانه، ماگفتار قرآن واهل عصمت راکه درمدح وبا ذم شعر وشعرا وارد شده نخستین ذکر میکنیم وپس ازآن بنظر عقل وخرد این موضوع را سنجیده وفوائد وزیانهای آنرا مینگاریم وبداوری اهل خرد میگذاریم. تا مداحان نیز وظیفهٔ خود را بدانند وگویندگان هر شعری را نخوانند .

نظم چیست و شاعر خوب کیست

نظم عبارتست از سخن آرائی وبرشته کشیدن و مرتب نمودن سخن موافق علم قافیه وعروض، اما شاعر خوب کسی است‌که اشعارخود را در بیداری مردم وبیان حقائق ورد باطل وبرورش دینی واخلاقی ودفع مفاسد وترغیب بکار وکوشش انشاکرده باشد وازمفاسدی که دراین کتاب بیان میشود دورباشد مانند اشعار ذیل

ای بی خبر ز دولت بیداری — چشم طمع زخواب چه میداری
از اختران ره سپر شب جوی — آئین هوشیاری و بیداری
بیدارشو که هر که نشد بیدار — افتاد در طریق تبه کاری
بیدارشو که دررهت ازهرسو — دیوی کمین نموده بمکاری
خواهد که ازدل‌تو کند بیرون — علم وتمیزوحکمت و هشیاری
خواهد که‌عقل‌ودین‌ز‌تو بربایند — کورانه راه زندقه بسپاری

متأسفانه چنان ملت مارا منحرف کرده‌اند که از کتب علم و تقوی و اخلاق بی خبر وبشعر خردمندانه بی‌رغبتند و دیوانهای عشق و تصنیف و

بی‌بند و باری را خریدارند کار بجائی رسیده که علمای باتقوی را خانه نشین کرده وعیاشان وهرزه گویانرا ازمفاخرمیشمرند مثلا باآنکه حافظ خودش میگوید از سرغیب آگهی ندارم ودر اثر صله وانعام ومواجب جلال‌الدین وزیر آصف ثانی وسایر وزراء وشاهان شاعر شده‌ام اما ملت دیوان اورا لسان الغیب میخوانند گویا دیوان اورا بدقت نخوانده‌اند که میگوید

(ز سر غیب کس آگاه نیست قصه مخوان
کدام محرم دل ره در این حرم دارد)

(حافظ این گوهرمنظوم که‌ازطبع‌انگیخت
اثر تربیت آصف ثانی دانست)

آیات قرآن راجع بشعر و شاعران

نه عدد آیه راجع بشعر وشاعران‌وپیروان ایشان وارد شده که‌مذمت آنانرامیرسانده‌ماخودآیاترا با ترجمهٔ آن ذکر میکنیم .

آیهٔ اول سورهٔ انبیا آیهٔ ۵ـ بل قالوا اضغاث احلام بل افتریه بل هو شاعرـ یعنی ستمگران گفتند این قرآن پریشان گوئی بلکه محمددروغ وافتراء بسته بلکه او شاعر است. در این آیات چنین گفتار و نسبتها را ظلم وناروا شمرده وگویندهٔ آنرا ستمگر خوانده وگفتار رسول خود را برتر از شعردانسته

آیهٔ دومـ سوره طه‌آیه ۲۹ـ فما انت بنعمت‌ربك بكاهن‌ولامجنون ام یقولون شاعر نتربص به ریب المنون. یعنی تو بواسطهٔ نعمت و تأیید پروردگارت‌کاهن ودیوانه نیستی بلکه میگویند اوشاعریست که‌مامنتظریم بدی روزگار اورا نابود کند. در اینجاکاهنی ودیوانگی و شاعری را در یك ردیف آورده ورسول خودرا از این اوصاف دور شمرده

آیهٔ سومـ سورهٔ والصافات آیهٔ ۳٦ـ ویقولون‌ءانالتار کوا آلهتنا لشاعر مجنون بل‌جاء بالحق وصدق‌المرسلین. یعنی ومیگویند آیا رهاکنیم خدایان خودرا برای شاعر دیوانه ای. بلکه بحق آمده وفرستادگان‌حق‌را تصدیق نموده پس شاعر دیوانه نیست .

آیهٔ چهارمـ سورهٔ یس آیهٔ ٩٦ ـ وماعلمناه الشعر وما ینبغی له ان هوالاذکر و قرآن مبین. یعنی ما برسول خود شعر نیاموختیم و شعر سزاواراونیست، نیست این‌کتاب جز ذکرخدا وقرآنی آشکار درنکوهش

شعر همین بس که در این آیه میفرماید شعر سزاوار مقام نبوت نیست. از این آیه میتوان مکروهیت مطلق شعر را استفاده کرددر، مجمع البیان طبرسی نقل کرده ازامام حسن مجتبی علیه‌السلام که فرمود چون رسول‌خدا متمثل میشد باین شعر « کفی‌الاسلام‌والشیب‌ناهیا » برای آنکه شعر بر زبان او جاری‌نشود اصل‌شعررا که » کفی الشیب‌والاسلام باشد تغییر میداد

آیهٔ پنجم- سورهٔ الحاقه آیهٔ ۴۱- وماهو بقول شاعر قلیلا مایؤمنون

یعنی این قرآن بگفتارشاعر نمیماند ومانند بافته های شاعرانه نیست کمی ازکفار ایمان می‌آورند

آیهٔ ششم و هفتم و هشتم و نهم سورهٔ شعرا آیات ۲۲۴ تا ۲۲۷ ـ والشعراء یتبعهم الغاون الم ترانهم فی کل وادیهیمون و انهم یقولون مالا یفعلون الاالذین امنوا وعملوا الصالحات وذکروا الله کثیرا وانتصروا من بعد ما ظلموا. یعنی وشعرارا پیروی میکنند گمراهان آیا ندیدی که شعرا در هر وادی حیرانند و ندیدی که میگویند آنچه خود بجا نمی آورند مگــر آنانکه دارای ایمان وعمل صـالح بوده وبسیار یاد خدا کنند ویاری جویند پس از آنکه بایشان ستم شده باشد، این آیات تمام شعرا و پیروان ایشان را مذمت کرده و گمراه خوانده مگر شاعری که دارای چهار صفت باشد : ۱ـ ایمان ۲ـ عمل صالح ۳ـ بسیار یاد خدا کند ۴ـ پس از ستم بدفع آن پردازد متاسفانه شعراء معروف دارای این چهار صفت نیستند پس استثناء نشده وداخل مستثنی نیستند ومورد مذمتند

شعراء عرفانی معروف مورد ذم قرآنند

اگر کسی بگوید قرآن هر شاعری را گمراه نخوانده بلکه استثنا کرده شاعری را که دارای ایمان وعمل صالح و کثیرالذکر و مظلوم باشد وباشعار خود دفع ستم کرده باشد که چنین شاعر گمراه و مذمـوم نیست چنانچه درآیات سورهٔ شعرا ذکر شد. گوئیم بلی‌اگرشاعری. یافت شود که دارای آن چهارصفت باشدگمراه نیست ولی چنین شاعری در میان شعراء معروف نیست زیرا شاعران عرفانی معروف باقرار خودشان همه جبری و اشعری وضداثنی‌عشری وعیاش‌ولاابالی‌وستایش گرستمکران‌وشاهان‌ومتملق ناکسان واعیان وجیره خوار زورگویان وعاشق پول داران و امردان و مهوشان ومروج اهل باطل وطرفدارعقائد باطله وخرافات‌وعیبجوی‌زاهدان

وعابدان و بدگوی باهل‌تقوی وفقیهان وتحقیر کنندهٔ مقدسات دینی وقرآن وکعبهٔ ومسجد وگفتار ایشان مملو از مدح می ومطرب و بت عیار وصنم و زنار ومیخانه وخمخانه وخرابات وپر ازطعن وتمسخر بمنبر و وعظ وتوهین بانبیا وعلویات وبدگوئی بفلك‌وملك وفرشتگان‌وتشبیه خالق بخلق وانکار قیامت وتحقیر طوبی وکوثر وبهشت ودوزخ وبدبینی بروزگار و نامیدن آنرا بغدار کجمدارو بدبینی بمقدرات پروردگار وانکار بسیاری ازحقائق وتوهین بعقل وخردمندان وترغیب بعشق وعاشقی وشهوت رانی و بی بند و باری و بی فکری و بی قیدی و هزاران مفاسد دیگر چنانچه بتفصیل از کلمات خود آنان نقل خواهد شد . اگر معنی عرفان این چیزها است باید گفت تمام اراذل وکفار عارفند و آنچه زشتی همه دارند تو تنها داری . اینان بعرفان بافی غلط همه را گمراه وبیچاره کرده‌اند وعرفان را از معنی حقیقی واقعی خود برداشته وخراب کرده‌اند وضدعرفان‌را عرفان نامیده‌اند وبرای گول زدن‌مردم، عرفان اصطلاحی زشتی درست‌کرده‌اند که ما دامن همت بکمرزده‌ایم تامچ ایشان را باز کنیم وازسقوط وهلاکت مردم بی‌خبر جلوگیری کنیم **وثانیاً** هیچ یك‌از این شعراء معروف کثیرالذکر و مروج افکار اهل عصمت نبوده وبلکه مردم را از ذکرحق و احادیث خداشناسی دورکرده‌اند**ثالثاً** هیچکدام موردستم‌نبوده وباشعارخود دفع ستم‌نکرده‌اند بلکه از ستمگران تعریف وتمجید نموده وآنان را بخلد برین رسانیده و دیگران را بتحمل ظلم وادار کرده‌اند چنانچه اشعار ایشان در تمام این مراحل بیان خواهد شد در این کتاب حاضر**رابعاً** بفرض محال پذیرفتیم که ایشان مردم متدین خداترس کثیرالذکر مظلوم بوده ودفع ظلم از خود و دیگران‌کرده باشند در حالیکه یقینا چنین نیست . تازه میگوئیم پیروی ایشان منطقی نیست ومدرکی‌ندارد زیرا قرآن بطورکلی پیروان شاعران راگمراه خوانده واحدی را استثنا نکرده و اگر استثنائی شده از خود شعرا شده نه از پیروان ایشان، مثلا فرض میکنیم دعبل شاعر یاسیدحمیری از شاعران مذموم نباشند واستثنا شده باشند اما دستوری‌وارد نشده بلزوم پیروی ایشان واگر شعر آنان مطابق گفتار معصوم و بیان ایشان مأخوذ ازمعصوم باشد چون از معصوم است میپذیریم نه برای آنکه از خود شاعر است توضیح آنکه دعبل در مدح امام شعر گفته وامام فرموده من قال فینا بیتاً بنی الله له بیتا فی الجنة یعنی هرکس دربارهٔ ما وترویج از افکار ما

شعری بگوید خداوند در بهشت برای او خانه ای بنا کند حال اگر ما در ترویج اهل عصمت وافکار ایشان شعری گفتیم برای امتثال و پیروی امام است نه برای پیروی وامتثال دعبل ونیز اگر شاعری در مدح معصوم چیزی انشاء کرد ما شنیدیم ومرحبا گفتیم ویا باو صله دادیم برای تبعیت از عمل ویا تقریر امام بوده نه از دعبل پس اگر دعبل ازخود چیزی بگوید بدون مدرك شرعی وبامضاء امام نرسد نباید پذیرفت مقصود آنست که امام هشتم بدعبل خزاعی در مقابل اشعارش درهم ودینار داد نه مسند ارشاد.

پیغمبر اسلام چرا از شعر دوری میکرد

رافعی در کتاب اعجاز قرآن دربارهٔ تنزیه رسول خدا ازشعر در پیرامون آیهٔ وماعلمناه الشعر مینویسد:

« پیغمبر درزندگی خود هیچگاه شعر انشاء ننمود وهرگاه در مقام استشهاد، شعری ازدیگران برزبانش جاری میشد آنرا درهم میشکست و آنرا از وزن شعری خارج میکرد. ممکن است کسی بواسطهٔ فراموشی ویا اشتباه. شعری را درهم بشکند ولی الزام باین کار مخصوص پیغمبر بوده چنانکه روزی درخواندن شعر معروف طرفه :

ستبدی لك الایام ما کنت جاهلا   و یاتیك بالاخبار مالم تزود

رسول خدا آنرا وباتیك مالم تزود بالاخبار خواند ودرشعر لبیه

الا کل شیء ماخلا الله باطل   و کل نعیم لا محالة زائل

بخواندن مصراع اول اکتفا کرد ومصراع دیگر را برای آنکه بصورت شعر کامل درنیاید ترك نمود وبرزبان پیغمبر جزدوقسم ازرجز جاری نگردیده یکی روزاحد که بر استری سوار بود و میگفت :

انا النبی لا کذب   انا ابن عبدالمطلب

ودیگر روزی ازانگشت مبارکش خون جاری شد ومیگفت: هل انت الا اصبع دمیت.. وفی سبیل الله مالقیت واین برای آنست که رجز درعداد شعر بشمار نیامده و وزنی از اوزان مسجع است که عموم طبقات عرب در مقامات مختلفه میسرودند وواسطه‌ای میان شعر و نثر بشمار می آید و کودکان وضعفا دربازارها وبازی های خود میخواندند ومخصوصاً یك شعر آن جزء شعر محسوب نمی گشت (چنانچه غالب اشعار امیرالمؤمنین نیز رجز بوده درجنك) وپیغمبر درمقام استدلال بیش ازیك شعر ازآنرا نمیخواند چنانچه

روزی این رجزرا میخواند :

ان تغفراللهم فاغفرجما   وای عبدلك لا الما

زیرا دومصراع آن درحکم یك مصراع محسوبست

علت خودداری پیغمبر ازخواندن شعر

خودداری رسول‌خدا ازخواندن شعرازاین جهت بودکه مبادا منجر بانشاء شعرگردد و بالنتیجه همان رویه‌ای‌که عرب دراهتمام بشعرداشتند از زمان جاهلیت درنهاد پیغمبرجایگیر شود ونیز کم‌کم درمقام معارضهٔ باآنان برآید واز مقصود اساسی خودکه دعوت بخدا ورسالت احکام بود بازماند واز این‌جهت خداوند دربارهٔ وی گفت وماعلمناه الشعر که مبادا در نتیجه این امر بجانشینان وی سرایت کندووضع اسلام بهمان‌جاهلیت اولی‌بازگشت نماید واین تنها حکمتی بودکه خداوند پیغمبر خود را بآن متوجه ساخت وهرگاه پیغمبر مختصر اهمیتی از خود بشعر و شاعری نشان میداد اساس دین اسلام متزازل میگشت (میتوان‌گفت این‌هم از معجزات باشد زیرا با اینکه خدا درقرآن از شعرمذمت‌کرده ورسول او ازشعر منزجر بوده باز بواسطهٔ شعراسلام را متزازل کرده‌اند وافکارمردم را بشعرمتوجه کرده‌اند واگر از شعر تمجید شده بود چه میشد و یقیناً بیشتر لطمه میزد) گذشته ازاینکه انزجار پیغمبر از شعر و شاعری گویا فطری او بوده و آنرا از کودکی اظهار میداشته ودرعرب‌کسی مانند او با شعر مخالف نبوده وهم او میفرمود از اول عمرخود دشمن شعر وبت پرستی بوده‌ام و از چیزهائی که مردم جاهلیت بآن اهمیت میدادند دوری میکردم. همهٔ اینها ازتربیت الهی بودکه طبع پیغمبررا ازشعر منصرف ساخته تاآنکه بشعر عادت‌نکند و بوسیلهٔ شعر دستخوش اوهام نشود (عجب این است که اخیراً درویشی قرآن خدارا بنظم فارسی آورده و اوهام خود را در ترجمه وتفسیر آن واردکرده و این‌کار ضدیت باروش پیغمبر اسلام است آیا خدا نمیتوانست قرآن را بصورت شعر نازل‌کند) وبا اینکه شعر درتمام خانوادهٔ پیغمبراز بنی عبدالمطلب از زن ومرد معمول بود ولی نزد رسول‌خدا همچون بت پرستی مبغوض‌بوده است ثابت میشودکه این‌ازتربیت الهی بوده نسبت‌بوی

مساعدت پیغمبر بابعضی ازشعرا حکمتی داشته

کسانیکه اشعاری میگفتند ودر آن‌گمراهی ومعصیت نبود پیغمبر با

آنان مساعدت می‌کرد واگرچنین نبود واین ترویج ازطرف پیغمبر نمیشد بکلی اساس شعر ازمیان برداشته‌میشد وسلسلهٔ روایت اشعار منقطع میشد» واقع مطلب اینست که اگر پیغمبر اسلام خواندن شعر را تحریم میکرد ومساعدت با بعضی ازشعرا نمیکرد بازاساس شعر از میان برداشته نمیشد زیراهوس بشری باشعر موافق است خصوصاً که انسان حریص است برآنچه نهی‌شده

چرا ائمه وعلماء ربانی قلیل الشعر میباشند

کسانی که پیرو پیغمبر وخداترس بودند بدلخواه خود نمیبافتندولذا شعر وشاعری برای ایشان سهل نبود بعکس مردم لاابالی که اهل هوا و هوس بودند و هرچه بزبان ایشان جاری میشد دریغ نداشتند و از تضییع وقت باکی نداشتند و بشعروشاعری اقبال کردندولذاعلمای باتقوی قلیل‌الشعر گردیده ومردمان بی‌تقوی کثیرالشعر شدند. پیغمبر اسلام وائمه علیهم‌السلام با اینکه در هرفنی استادتر واز سایر افراد بشر داناتربودند حتی درشعر با این‌حال ازشعر خودداری میکردند و بشاعران صله میدادند تا از ایشان حمایت کنند رسول خدارا شعرائی بود که از اودفاع میکردند وبا شعرای عرب طرف میشدند وشر آنان را دفع می‌کردند بدون آنکه پیغمبرآنان را وادار کند زیرا خود پیغمبر از عادات جاهلیت دور بود وشعر وشاعری مناسب مقام اونبود باضافه در مقام مفاخره و مشاجره و هجوگوئی نبود ولی اعراب دست ازوی برنمیداشتندوخطبا وشعرای خود را وادار بمفاخره ومشاجرهٔ با او میکردند چنانکه روزی عده ای از بنی تمیم با شاعر خود اقرع بن حابس وخطیب خود عمار بن حاجب بطرف منزل پیغمبر آمدند و ازپشت اطاق ندا می‌کردند ای محمد(ص) بیا تا بایکدگرمفاخره ومشاجره کنیم مدح ما خوبست‌وذم ما بد، رسول خدا ثابت بن‌قیس وعبدالله بن‌رواحه وحسان بن ثابت‌وکعب‌بن مالك را نزدآنها فرستاد ودفع کید آنان را نمود وچون حسان از همه مهمتر و با سابقه تر بود هنگامی که دهان باز میکرد طرف را مغلوب میساخت وکسی‌را یارای‌مواجههٔ با اونبود رسول خدا باو فرمود روح‌القدس توراکمك میدهد.

تشویق وصلهٔ معصوم دلیل خوبی شاعری نمیشود

در غدیر خم بعد ازآنکه حسان بن ثابت اشعاری درفضیلت و خلافت

امیرالمؤمنین‌علیه‌السلام انشاد کرد رسول خدا باو گفت لانزال مؤیدا بروح القدس مادمت ناصرنا یعنی همواره روح‌القدس‌تورا کمك میدهد مادامی که مارا یاری کنی با اینکه رسول خدا اورا تشویق نمود وباو عطا داد واو را مؤید بروح‌القدس خواند باز اومنافق گردید وباحال نفاق وگمراه از دنیا رفت چنانچه پیغمبر بجملهٔ مادمت ناصرنا بسوء عاقبت او اشاره کرده بود پس صرف مدح امیرالمؤمنین وقصیده گفتن در فضل اهلبیت کافی نیست ودلیل برخوبی شاعر نمیشود زیرا معویه و یزید و عمرو بن عاص قصائدی بسیار عالی درمدح امیرالمؤمنین گفتند پس مناط در خوبی شاعر ایمان و عقائد حقه وعمل صالح است مثلا مانند ابراهیم بن عباس الصولی که‌شاعر خوبی بوده واشعار آبداری برای امام هشتم گفت وامام ده هزار درهم‌باو عطا نمود ولی این‌شاعر برای‌آنکه خودرا بدستگاه متوکل عباسی‌نزدیك کند اشعار مدیحهٔ خودرا سوزانید وشرب خمر نمود واز ندماء متوکل شد حال چنین شاعری چه ارزشی‌دارد حاصل آنکه شعرا اگر برای امام مدحی کرده‌اندد‌رمقابل برای ستمکاران نیز مدحی گفته باشند مانند اشجع سلمی که برای امام ششم مدحی گفت وصله گرفت و برای امام هشتم نیز مدحی گفت اما چون شعر اوشائع شد الفاظ آنرا تغییر داد وهمان اشعار را بنام هرون‌الرشید گردانید. دراینصورت بچنین شاعرانی نمیتوان اعتماد کرد

صله وانعام امام دلیل خوبی شاعر نیست

بعضی از مداحان وشعرا ومردم عوام خیال میکنند صرف مداحی و شعر خواندن درفضل اهلبیت مدرك خوبی شاعرودیانت اوست روزی عمرو عاص بامام حسن علیه‌السلام گفت دوازده شعردر فضل‌پدرت علی علیه‌السلام گفته‌ام امام حسن علیه‌السلام فرمود آن اشعار را من از تومیخرم پس دوازده هزار درهم باو داد واشعار او را از او گرفت پس صله دادن امام برای شعر دلیل برخوبی شاعر نیست و پول گرفتن شاعر در مقابل اشعار خود دلیل برپستی او اگر نباشد دلیل بربزرگی اونخواهد بود زیرا اگر امام باو پول داده درجات بهشت وثواب شعراورا از اوخریده پس شاعری که در فضل اهلبیت شعر میگوید و خود از افکار و عقائد حقهٔ اهلبیت بی‌اطلاعست ورفتار وکردار او مانند امامش نیست عذاب او بیشتر از آن عوامی است که چیزی نمیداند وحجت براین شاعر تمامتر از آن عوام است

که چیزی نمیداند وحجت بر این شاعر تمامتر از آن عوام است مردم‌خیال می کنند امام احتیاجی بشعرشاعران داردباید دانست که امام حسن علیه‌السلام بهتر ازعمروعاص وامام سجاد بهتر از فرزدق وامام رضا (ع) بهترازدعبل میتواند شعر بگوید پس چرا نگفتند وبشعرا صله دادند این‌کار برای این بوده که بفهمانند شعر وشاعری مناسب مقام امام نبوده وکار بزرگی نیست واهمیتی ندارد بلی چون دفع دشمنان اهلبیت عصمت لازم بود و اظهار حق نمیشد بلکه کتمان حق میشد ائمه علیهم السلام برای آنکه فلان شاعر را بطرفداری حق ترغیب کنند اورا تشویق می کردند و صله میدادند ولی از طرف دیگر برای آنکه مردم ازافکار حقه دور وبخیال بافی شعرا مغرور نشوند ازمطلق شعر وشاعری مذمت میکردند. ما بعضی از احادیث‌اهلبیت عصمت را دراین موضوع مینگاریم .

اخباراهل‌عصمت‌درذم شعروشاعری

ما در اینجا روایاتی که از اهل عصمت بتوسط علماء بزرك شیعه رسیده نقل می کنیم وازاخباری که ناقل‌آن مردم مجهول ویاغیرشیعه‌میباشد خودداری میکنیم .

۱ـ در مجمع‌البیان طبرسی در تفسیر سورهٔ یس نقل کرده که‌هر گاه رسول خدا (ص) میخواست شعری بر زبان جاری کند گویا منکری برزبان مبارکش جاری شده

۲ـ مستدرك الوسائل ج ۱ ص٤٢٤ وابوالفتوح رازی درتفسیرخود روایت کرده‌اند از رسول خدا که فرمود لئن یمتلی‌جوف احدکم قیحا خیر من ان یمتلی شعرا یعنی هرآینه اگر مغز یکی ازشما پرشود ازچرك‌بهتر است از اینکه پرشود از شعر . این روایت را ممقانی نیز در رجال خود در ترجمهٔ معروف بن‌خربوذ نقل کرده از امام ششم (ع) ودرذیل آن‌ذکر شده که چون اسماعیل فرزند امام ششم این حدیث را شنید عرض کرد و اگر چه‌شعردرمدح ما باشد امام فرمود بلی وان‌کان فینا. واگر چه دربارهٔ ما باشد .

۳ـ مستدرك ج ۱ ص٤٢٥ روایت کرده ازعایشه که‌گفت کان‌الشعر ابغض‌الحدیث الی رسول الله یعنی بدترین گفتار نزد رسول خدا (ص) شعر بود .

۴ـ مستدرك ج۱ص۴۲۵ روايت كرده ازامام ششم ازرسول‌خدا(ص) كه فرمود من تمثل ببيت شعر من‌الخنا ليلة‌الجمعة لم تقبل منه صلوة تلك الليلة و من تمثل فی يوم الجمعة لم تقبل منه صلوة فی يومه ذلك . يعنـی هر كس شعر زشتی بر زبان جاری كند در شب جمعه نماز آنشب او قبول نشود وهر كس روز جمعه بشعری متمثل شود نمازآن روزاوپذيرفته نشود.

۵ـ مستدرك ج۲ ص ۴۵۸ روايت كرده از اميرالمؤمنين كه بنوف بكالی فرمود فان استطعت ان‌لاتكون عريفا ولاشاعرا ولاصاحب‌كوبة ولا صاحب عرطبة فافعل يعنی اگر ميتوانی نمايندهٔ مردم و شاعر و طبل زن و صاحب نرد وشطرنج وتار وطنبور نباشی نباش. در اينجا شاعررا با اهل نرد وشطرنج وتار، يك‌رديف‌قرار داده

۶ـ مستدرك ج۱ ص ۴۲۵ روايت كرده از رسول خدا كه فرمود هر كس دهان‌گشايد بشعر زشتی نماز آن روز او پذيرفته نيست واگر در شب باشد نماز آنشب اوپذيرفته نيست وخدا را ملاقات كند روزقيامت در حالی كه بهره‌ای برای‌او نباشد

۷ـ روايت‌كرده‌كافی وكتاب وسائل از رسول خدا (ص) كه فرمود من سمعتموه ينشد الشعر فی‌المسجد فقولوافض‌الله فاك انما نصبت‌المساجد للقرآن. يعنی هر كسی راكه شنيديد در مسجد شعر ميخواند بگوئيد خدا دهانت را خورد كند (بشكند) همانا مساجد برای قرآن ساخته شده

۸ـ شيخ طوسی وشيخ صدوق‌درمن لايحضروصاحب وسائل دروسائل ج ۱ ص ۳۰۵ روايت‌كرده‌اند از امام ششم كه فرمود نهی رسول الله ان ينشد الشعر فی‌المسجد يعنی رسول‌خدا نهی نمود ازگفتن شعر درمسجد

۹ـ ابوالفتح رازی در تفسير آيه ۲۴۲ سورهٔ شعرا روايت‌كرده از ابن عباس كه چون رسول خدا مكه را فتح كرد شيطان ناله نمود وبسختی فرياد زد اصحاب او نزدش جمع شدند وگفتند چه شده كه نعره و فرياد ميزنی از سوزدرون. شيطان گفت پس ازامروزطمع مداريد كه كفررا قوتی باشد وليكن درميان عرب شعرونوحه منتشرسازيد (شايد بواسطهٔ شعر و نوحه بتوانيم مانع نشر قرآن شويم)

۱۰ ـ كافی ومعالم وبحار ج ۲ وكتب معتبرهٔ ديگر روايت كرده‌اند كه رسول خدا(ص) وارد مسجدشد وديد مردم بدور يكنفر جمع شده اند فرمود چيست گفتند مرد بسيار دانائی است فرمود چيست دانش او گفتند

عالم است بوقایع وانساب واشعار عرب‌فرمود چنین علمی ضرر ونفعی‌ندارد

۱۱ـ روایت کرده اند که فرزدق شاعر که از بزرگان شعرا بود با والد خود غالب در بصره خدمت امیرالمؤمنین آمدند غالب عرض کرد یا امیرالمؤمنین فرزندم شعر خوب میگوید و وادی نظم را چابکانه میپوید امام فرمود تعلیم قرآن برای او بهتر است از شعر و شاعری پس فرزدق عهد کرد بکاری نپردازد تا قرآن را حفظ نماید .

۱۲ـ ابوالفتوح رازی در تفسیر آیهٔ **هل انبئکم علی من تنزل الشیاطین تنزل علی کل افاك اثیم** که میفرماید آیا خبردهم شما را که شیاطین بر که نازل میشوند نازل میشوند برهر دروغگوی بزه‌کاری‌در ذیل آن روایت کرده از ابن عباس که شیاطین تلقین شعر میکنند بر شعرا وهر کس شیطان اوقوی‌تر باشد شعر اونیکوتر باشد چنانچه شاعری گفته

انی وکل شاعر من البشر　　شیطانه انثی وشیطانی‌ذکر

۱۳ـ در تفسیر آیهٔ سابق روایت کرده‌ابوالفتوح در شأن شعرا از رسول خدا که فرمود **من‌احدث هجاء فی‌الاسلام فاقطعوالسانه** یعنی هر کس هجا گوید در اسلام زبانش را قطع کنید

۱٤ـ فاضل محلاتی در کشف الاشتباه از طبرانی واو ازابن عباس روایت کرده که شیطان بخدا گفت پروردگارا برای من خانه‌ای قرار ده، خطاب رسید خانهٔ تو حمام عرض کرد برایم قرآنی قرارده خطاب آمد قرآن تو شعر است عرض کرد پروردگارا برایم مؤذنی قرار ده خطاب رسید مؤذنت‌سازومزمار . بهمین چند خبراختصارمیشودبرای‌آنکه خواننده ملول نشود فعلا باید دید درمدح شعرخبری ازشرع رسیده یاخیر وآیا اگر وارد شده ازچه شعری مدح شده .

اخباری که درمدح اشعاری وارد شده

آنچه این بنده در کتب احادیث اهل عصمت جستجو کردم خبری در مدح مطلق شعر نیافتم که بطور کلی از شعرمدحی وارد نشده ولی درمدح بعضی از اشعار اخباری وارد شده ازآنجمله شیخ صدوق روایت کرده از رسول خدا که بعلاء الحضر می‌فرمود **ان‌من‌الشعرلحکما وان‌من‌البیان لسحرا وان‌شعرك لحسن وان‌کتاب‌الله احسن** یعنی بدرستیکه‌بعضی ازشعر حکمت وبعضی ازبیان سحراست وبدرستیکه شعر تونیکواست ولی

کتاب خدا نیکوتر است اگرچه راوی این حدیث علاء الحضرمی مرد مجهولی است واز اول حدیث معلوم میشود مرد جاهل بی معرفتی بوده زیرا آمد و برسول خدا گفت خانوادهٔ من نسبت بمن بدرفتارند رسول‌خدا آیهٔ ازقرآن که در سورهٔ فصلت است برای او خواند **ادفع بالتی هی احسن‌فاذاالذی بینك و بینه عداوة‌کانه ولی حمیم** که مقصود آن جناب این بود تو در مقابل آنان نیکی کن تا عداوت آنان منجر بدوستی شود وبدی آنان تبدیل بخوبی گردد علا گفت من شعری گفته‌ام بهتر ازاین آیه‌ای که‌شماقرائت کردید.با چنین‌راوی ضعیف‌ضعف‌این روایت روشن است با این‌حال شعری که دارای‌حکمت باشد مدح نموده فعلا اشکال دراین‌است که‌کدام شعر واجد حکمت است وکدام شعرفاقدآن وتمیز آن برای‌عوام بسیار مشکل است مسلم این است‌که هر شعری که دارای مفاسد مذکورهٔ دراین کتاب باشد واجد حکمت‌نیست در اینجا اخباری وارد شده درفضیلت انشاد شعر دربارهٔ اهل‌بیت عصمت ما آن اخباررا ذکرمیکنیم تا بعداً معلوم کنیم چه استفاده از آنها میشود

۱ــ هفتم بحار ص ۳۳۰ روایت‌کرده ازامام ششم‌که فرمود **من‌قال فینا بیت‌شعر بنی‌الله له بیتاً فی‌الجنة** یعنی هرکس دربارهٔ ما شعری بگوید خدا برای او خانه‌ای دربهشت بناکند و در روایت دیگر فرمود : **ماقال فیناقائل بیت شعرحتی یؤید بروح القدس**. یعنی کسی دربارهٔ ما شعری نگفت مگرآنکه‌کمك شد بواسطهٔ روح القدس .

۲ــ ازامام‌هشتم روایت‌کرده که فرمود **ماقال مؤمن شعرا یمدحنا به الابنی الله‌تعالی له مدینة فی‌الجنة اوسع من‌الدنیا سبع مرات یزوره‌کل ملك مقرب وکل نبی مرسل** یعنی مؤمنی‌دربارهٔ ما شعری نگفت مگر آنکه خدا برای او بناکرد شهری در بهشت که وسیع تراست از دنیا بهفت‌مرتبه، هر ملك مقرب و پیغمبر مرسلی او را در آن شهر زیارت میکنند .

۳ــ در همان‌کتاب روایت‌کرده از کشی از ابوطالب قمی که‌گفت نوشتم بامام نهم واذن خواستم و آن امام اذن داد که مرثیه بگویم برای پدر بزرگوارش **وکتب الی‌اندبنی واندب ابی** یعنی نوشت‌که برای من وپدرم ندبه بخوان ازاین اخبار معلوم میشود که هرکس در بارهٔ اهل عصمت شعری بگوید مستحب ومورد ثواب وعنایت پروردگار است امابابد

دانست که اگر شاعری افتراء وتهمت دروغ وغلو باهل بیت عصمت ببندد گناه بزرك و حرام شدیدی مرتکب شده و صد هزار مستحب جبران این حرام را نمیکند پس گوبندهٔ شعر باید معنی این اخباری که میگوبد در حق اهلبیت شعر گفتن خوبست بداند.

معنی شعر گفتن در حق اهل بیت عصمت

معنی آن اخبار این است که در ترویج افکار و باگفتار و یا لااقل کردار ایشان شعر بگوید و گویندهٔ شعر مؤمن هم باشد چنانچه در خبر دوم بیان شده پس کسی که در بارهٔ اهل عصمت شعر میگوبد باید افکار وگفتار وکردار ایشان را بداند و مطابق آن شعر بگوید اماکسیکه از عقائد حقه وافکار وگفتار اهل عصمت بی‌اطلاع است چگونه میتواند شعر بگوبد ونداسته برخلاف افکار وعقائد و گفتار ایشان خواهد گفت ویقیناً ترویج نکرده بلکه تخریب وضدیت با ایشان نموده کسی که افکاری ضد افکار آل محمد در شعر خود می‌آورد بدشمنان آل محمد همراهی کرده مانند اکثر مداحان وشاعران زمان ماکه باشعار خود ترویج از خرافات و بدعتها وکفر وغلو میکنند واشعار ایشان مملو ازمفاسدی است که مقداری ازآن دراین کتاب بیان خواهدشد وچون عادت عمومی شده وبتقلیدیکدگر میروند واز افکار و عقائد صحیحه بی‌اطلاعند احتمال خطاهم نمیدهند و از تضاد وتنافی بافته های شعری خود باشرع انور خبری ندارند وچون ببافته های خود مغرورند مشکل است بیدارشوند پس شاعر باید درعقائد صحیحه مجتهد ویاکاملا مطلع باشد وازجزئیات عقائد اهل عصمت ومذاق ایشان با خبرباشد پس ازآن بشاعری بپردازد. لذا درخاتمهٔ کتاب فهرستی از عقائد امامیه اثنی عشریه بااین کتاب ضمیمه خواهیم کرد تا خواننده کاملا دقت کند تا اگر شعر میگوید برخلاف آن نگوید.

شعر خوب وبد وزشت وزیبا دارد

ما مفاسد و بدی اشعار شعراء معروف عرفان مآب را بطور نمونه از خرواروبك از هزار بیان میکنیم هدف ما آنست که ملت ما آگاه شوند وراه را ازچاه بشناسند وبواسطهٔ طبل ودهل اجانب که فلان شاعر بزرگست بچاه نیفتند ونباشند مانند گفتاری که روزقیامت میگوبند **انا اطعناسادتنا**

وکبرائنا فاضلونا السبیلا تا آخر آنچه درسورهٔ احزاب ازقرآن است که میگویند پروردگارا ما اطاعت وپیروی آقایان وبزرگان خود کردیم ایشان مارا بضلالت انداختند پروردگارا عذاب ایشان را زیاد نما وایشان را بلعن بزرك خودگرفتار نما . امام فرموده **یعرف الرجال بالحق لا الحق بالرجال** یعنی اگرمیخواهی مردی‌را بشناسی ازعقائد حقهٔ اوبشناس نه آنکه بعکس حق را بواسطهٔ رجال بشناسی پس هربزرگی که برخلاف حق وموافق باطل چیزی بگوید بزرك نیست بلکه بسیار کوچك است ما طرفدار حق وازباطل بیزاریم وهر کس‌مروج باطل شد اورا کوچك‌میدانیم وباخصوص شعراء گذشتهٔ هفتصد سال قبل عناد شخصی نداریم ازآیات‌قرآن واخبارگذشته معلوم شدکه شعر وشاعری بطور اطلاق مذموم است وچون ذم ومدح اسلام بی‌جهت نیست واحکام اسلام وگفتاراهل‌عصمت علیهم‌السلام تابع مصالح ومفاسد واقعیه است وبی سبب امر ونهیی نشده و بی خود از چیزی مذمت نکرده اند پس باید دید شعر و شاعری خصوصاً شعر شعراء معروف چه مفاسد و زیانی دارد . ما مقداری از مفاسد آن را بیداوری خوانندگان میگذاریم تا بدانند اشعار این عرفا ضد عرفان ودین و موجب انحراف جوانانست .

مفاسد اشعار عرفانی متعارف

اول‌ـ خیالبافی ومعلوم است که خیالبافی جامعه را از حقائق دور و از دین ودنیا بازمیدارد چون شعر واژه ایست عربی و ترجمه آن بفارسی پندار وبعبارت دیگرخیال است لذا اهل منطق آن‌قضایا وقیاساتیکه مرکب از جملات خیالیه باشد شعر میگویند چنانچه در تهذیب‌المنطق گوید **و اما شعری یتألف‌من المخیلات** .اگرچه شعرمعانی‌دیگر نیزدارد ولی چون شعرا خصوصا شاعران معروف خیال بافند وشاعر خوب بکسی میگویند که خیالبافی اوخوبتر وبهتروبیشتر باشد ولذا دولتهای استعماری ملل‌مستعمره را تحریص وترغیب میکنند بشعر واز چنین شعرا ترویج میکنند تا آنکه ملتها بخیالبافی مشغول و ازکسب دین و دنیا و استقلال بازمانند یکی از مفاسد اشعار عرفا همین است که بشر را از حقائق دور وبخیالات مسرور می کند .

صوفی نظر نبازد جز باچنین غزالی　　سعدی غزل‌نگوید جز برچنین‌خیالی

چون مسلمین صدر اول پیروی رسول‌خدا کردند ودنبال عرفان‌خیالی نرفتند وبمعارف‌قرآن آشناشدند بر تمام‌جهان‌غالب‌شدند، بعداز آنکه‌رسول‌خدا از شعر مذمت کرد شعر موهون گردید اهل حق وقری بشعر ننهادند واهمیت بآن ندادند ولذا فقهای کرام وائمه علیهم‌السلام قلیل‌الشعر بودند باآنکه اگر میخواستند شعر بگویند بهتر ازدیگران میگفتند ولی هواپرستان که باحق سروکاری نداشتند ومایهٔ فضل وکمال بزرگی خود را درشعر دیدند بخصوص که صله ها ومالهای‌زیاد وریاستها ومنصبها نصیبشان میشد‌بواسطه چند شعری که برای سلطانی میگفتند یك قصیده میگفت صدهزار ودویست هزار میگرفت ویاحکومت شهری را میبرد لذا درشاعری جدیت کردند و درنتیجهٔ ممارست وحك واصلاح زیاد ورعایت‌آداب شعری‌وخیالبافی مهارت تامه پیدا کردند وبخیالات‌شاعرانه دیوانها پر کردند ومردم‌هم باشعارایشان خو گرفتند وچون‌چنین شعرا معروف شدند شعرای دیگر که خواستندشعری بگویند از ایشان تقلید کردند وبسبك و روش ایشان شعر گفتند دیگر فکر نکردند که شعر ایشان مناسب همان اشخاص وموضوعاتی بوده که برای آن گفته‌اند وبرای هرجا وهرکسی خوب‌نیست آنان برای باده نوشان‌وشاهان وامیران گفتند تو‌برای خدا ویا رسول ویا امام میگوئی نباید بسبك‌وروش آنان بگوئی آنان ازعشق لیلی که یك امر نفسانی شهوانی بوده گفته‌اند وبرای خدا عشقی نیست واورا عاشق‌ومعشوق نتوان گفت. آنان‌مقید‌بشرع و دینی نبوده هرچه بفکر ناقص خواسته برزبان آورده اند مثلا شاعری برای آهوئی شعر گفته بسیار زیبا شاعردیگر که برای عالمی شعرمیگوید نباید از او تقلید کند. مجنون عامری عاشق لیلی بوده و اشعار زیبائی که مناسب دلباختگی بالیلی بوده‌گفته آیا شاعر دیگر که درمحبت خدا یاامام شعر میگوید باید ازاشعار خط وخال لیلی اقتباس کند این نهایت نفهمی است که شاعران عادت کرده‌اند در زمان ما شعرائیکه عقائد دینی خود را ازمدارك صحیحه فرا نگرفته‌اند وبلکه سواد ندارند مردم را باشعارخود سر گرم کرده‌اند و در شعر خود از شعرای صوفیه تقلید میکنند واز می و باده وخط وخال وامثال‌اینها که بسیاررکیك‌است برای‌خدا یاامام میگویند یا وصف گل ولاله و تار و طنبور و باده و قمار نموده بحساب امام زمان میگذارند هنوز نفهمیده‌اند هرسخن جائی و هرنکته مقامی دارد چیزی را که شارع حرام کرده چگونه دروصف شارع میآوری. مردبیسوادی‌دیوان

حافظ و یا سعدی و یا صوفی دیگری را جلو خود میگذارد و قافیه ها و کلمات آن را پس و پیش میکند و از کلمات زشت ایشان دیوانی بچاپ میرساند چنانچه هر روز دیوانها زیاد میشود نفهمیده و نسنجیده متوجه نیستند و بعالمی هم مراجعه نکرده انتشار میدهند و بتقلید صوفیه در اشعار خود از عالم وزاهد وعقل وخرد و تقوی بدگوئی و تمسخر میکنند و این چیزها را عرفان میشمارند شیعهٔ عوام هم خیال میکنند هر کس یك دیوان شعر گفت هنری کرده وکافی است با اینکه خود این شاعران تقلیدی ایراد بعلما ومنبریها دارند که چرا هر بی سوادی منبر میرود باید درس بخواند چرا جلوگیری نمیشود اما بخودش نمیگوید چرا بیسوادان شعر میگویند همان چرندی که منبری بیسواد میگوید به نثر، شاعر بیسواد بنظم میآورد میته حرام است خام باشد یاپخته آنکه نثر باطل میگوید خام فروشی کرده وآنکه شعر میگوید پخته فروشی کرده و حرام او زودتر قابل هضم است ودر نفوس مردم زودتراثر میکندپس شاعرومداح خوب کسی است که از خیال بافی وزشت گوئی شعرای صوفیه تقلید نکند ومردم را بحقائق آشنا کند ومثلا بگوید :

برو درفکر صنعت باش وکاری — نه فکر شاعری و بی قـراری
امام پنجمین آن مرد عـالی — بگفتا گر پی کسب و کمالی
کمال اندر سه چیز آمدپدیدار — بیاموز آن سه گرهستی تو بیدار
نخستین میز حق و باطل استی — که فقه دین بود گر قابل استی
دوم در زندگی اندازه گیری — که علم اقتصادت یاد گـیری
سوم صبراست اندر هرمصائب — که تا خودرا نبازی در نوائب
بجز اینها همه وزرووبال است — بمثل شاعری فکر و خیال است
برو جانا بامر ذوالمنن باش — نه مثل شاعران درما ومن باش

شما اگر نظر کنید باشعار شعراء می بینید مملو از خیالاتست مانند آنکه عشق چنین گفت عشق چنین کرد درجواب عشق چنین گفتم وچنان کردم

دوم از مفاسد اشعار متعارف مدح ستمگرانست

ترویج ومدح نا اهلان وبیدینان و زورگویان یکی از صفات پست شعرای عرفان مآبست که موجب ترویج کسانی شده که دارای هزاران عیبند رسول خدا فرموده **احثوا التراب فی وجوه المداحین** یعنی خاك

بر يزيد بدهان ستايشگران. در۱۷ بحار وتحف العقول و کتب معتبرهٔ ديگر روايت کرده‌اند که رسول خدا فرمود **اذا مدح الفاسق اهتز العرش و غضب الرب** يعنى هر گاه فاسقى مدح شود عرش بلرزه آيد و پروردگار غضب کند حال ميبينيم تمام شعراى معروف ستايش گر تا اهلان بوده اند سعدى بعد از مرك مستعصم خليفه نوحه سرائى کرده گويد :

(آسمان را حق بود گرخون ببارد بر زمين
از بـراى قتل مستعصم امير المؤمنين)

و با اينکه حافظ و سعدى و مولوى در زمان مغول بوده اند و آن زمان بقيهٔ از خلفاء نبوده باز سعدى در تعريف عمر مى گويد :

غير از عمر که لائق پيغمبرى بدى ‌‌‌ گر خاتم رسل نبدى ختم انبيا

حافظ دويست غزل او صراحت دارد درمدح شاهان وستمگران اهل باطل که هيچکدام شيعه نبوده‌اند. دراين کتاب بيشتر باشعار حافظ استشهاد ميکنيم زيرا عوام شيعه حافظ را شيعهٔ خالص و از اهل ايمان ميدانسند و کتاب اورا لسان الغيب گويند وبآن فال زنند وعرفا وصوفيان ديوان اورا برچمى براى خود کرده‌اند در مقابل اهل دين. چون حال حافظ معلوم شد حال ساير شعرا بطريق اولى معلوم خواهد شد .

ترويج حافظ از کفار و دشمنان خدا

حافظ درساقينامهٔ ديوانش در تجليل کبران گويد :

بده ساقى آن‌مى که عکسش‌زجام ‌‌‌ بکيخسرو و جـم فرستد پيـام
بمن ده که کردم بتأييـد جام ‌‌‌ چو جـم آگه از سر عالم تمام
مغنـى نوائى بگلبـانك رود ‌‌‌ بگوى و بزن خسروانى سرود
روان بزرگان ز خود شاد کن ‌‌‌ ز پرويز و از باربد ياد کن

خوانندهٔ عزيز ببين پرويز همان کسى است که نامهٔ پيغمبر اسلام را پاره کرد ودعوت اسلام را نپذيرفت ومأمور فرستاد براى دستگيرى رسول خدا آنوقت حافظ اورا از بزرگان شمرده وروان آن گبر را ميخواهد از خود شاد کند. ديگر آنکه جام جم جهان نما دروغ و از موهومانست وبجز جام شرابى نبوده حافظ بواسطهٔ جام شراب خود که هم نام آن جامست ميخواهد از سر عالم آگاه شود و چه قدر از سلاطين گبر ترويج کرده و گويد :

حال خونین دلان که گوید باز　　وز فلك خون خم که جوید باز
قدح بشرط ادب گیرزانکه ترکیبش　　زکاسهٔ سر جمشید و بهمن است وقباد

ما از مریدان حافظ میپرسیم آیا قدحی که مانندکاسهٔ سر جمشید و بهمن وقباد آتش پرست میباشد قدح معرفت است یاقدح ولایت یاقدح شراب نجس آیا حافظ معرفت را ازکاسهٔ سرجمشید میجوید ومینوشد .

سوم ازمفاسد اشعار وی عشق ورزی بشاهان است

بلکه بوزیران واعیان. مثلا حافظ کسب وحرفهٔ خودرامداحی وعشق بازی با چنین اشخاصی قرار داده و برای کسب روزی بایشان عشق ورزی کرده چنانکه نمونه ای از اشعار او ذکر خواهد شد مثلی است معروف (مرده شور نان میخواهد بیهشتی و دوزخی کاری ندارد) در زمان حافظ ملوك الطوائفی بوده وهر کس زورش میرسیده آستانی را اشغال میکرده وهر سلطان وامیر و وزیری که در ایران و یا خارج ایران بوده حافظ او را مدح کرده و از او صله خواسته مانند سلطان ابوسعید پسرخدا بنده و امیر شیخ حسن ایلخانی و نواده اش شیخ احمد بن اویس و شاه مسعود و برادرش شیخ ابواسحق که بزور شیرازراگرفت وآل مظفرکه یزدوشیراز وکرمان را بزورگرفتند مانند امیر مبارزالدین محمد پسرامیر مظفروشاه یحیی فرزند شرف‌الدین بن امیر مبارز و برادر او شاه حسین و برادران دیگر او شاه علی وشاه منصورکه با امیر تیمور جنگید وکشته شد. حافظ بشاه منصور عشق ورزی کرده وبعد از قتل او بقاتل او امیرتیمور نیزعشق ورزی کرده شاه شجاع برای ریاست میل بچشم پدر خود امیر مبارز کشید واورا کورکرد وشاه شجاع رااسه پسر بود یکی سلطان اویس که شیرازیان اورا منوور کردند وبا وی بیعت کردند در وقتی که شاه شجاع بقصد تسخیر آذربایجان بیرون رفته بود چون برگشت این پسر مخفی شد سپس ظاهر گشت وعذرخواهی نمود شاه شجاع عذراورا پذیرفت ولی بعداورازهر داد و کشت وبعد ازاو برای حفظ سلطنت خود چشم پسردیگر خود سلطان شبلی را میل کشید ودیگر ازمدعیان سلطنت درآن دوره غیاث الدین والی هرات وامیر ارغون والی سبزوار ونیشابور ودیگر امیر تیمورکه حافظ تمام این خون خواران راکه هرکدام هزاران نفر راکشتند مداحی کرده و سلیمان زمان خوانده وچون سلیمان پیغمبر وزیری داشته بنام آصف بن برخیا. حافظ

وزرای هرشاهی را آصف زمان یاآصف ثانی‌خوانده وتشبیه بوصی‌حضرت سلیمان آصف بن برخیا کرده وهر وزیر وامیری که احتمال میداده میشود صله‌ای ازاو گرفت مدح کرده مانند کمال‌الدین حسین وابوالوفا وابوالنصر وابوالمعالی وجلال‌الدین وتوران شاه وابوالفوارس وفخرالدین عبدالصمد وقوام الدین وغیاث الدین سلطان هند و وزراء دیگرچنانچه ازدیوان‌حافظ پیدا است همه را ازدور ویا نزدیك مداحی کرده وخود میگوید:

حجاز وفارس گرفتی بشعرخود حافظ بیا که‌نوبت بغدادووقت‌تبریزاست

وحتی خود حافظ اقرار دارد که از برکت پول شاه و وزیر شاعر شده وخود میگوید :

(حافظ این گوهر منظوم که ازطبع انگیخت
اثـر تربیت آصـف ثـانی دانست)

بیمن رایت منصـور شاهی علم‌شد حافظ اندرنظم اشعار
گربدیوان‌غزل‌صدرنشینم‌چه‌عجب سالهابندگی صاحب سلطان کردم
عروس طبع را زیور زفکربکر می بندم
بود کزدست ایامم‌بدست‌افتد نگاری‌خوش

ما برای نمونه از غزلهای او که معلوم است برای که مداحی کرده از هر غزلی یك شعر نقل میکنیم تا معلوم شود حافظ عاشق کـه بوده و مریدان بی‌خرد او شاید اقرار خود اورا بپذیرند زیرا خودش میگوید من عاشق کیم .

می بده تا دهمت آگهی از سرقضا که بروی که‌شدم‌عاشق‌واز بوی که‌مست

ما باقرار خود حافظ میگوئیم او عاشق خدا نبوده و زلف و خط و خال وشنك وشوخ ترك قباپوش را برای خدا نگفته زیرا هرکس این‌چیز ها را بخدا نسبت دهد از مجسمه میباشد و کافر است و ما راضی نمیشویم حافظ خدارا جسم بداند واز مجسمه باشد اما مریدان او میگویند اوعاشق خدا بوده واین کلمات رکیك را برای خداگفته ومشرك شده پس ما نسبت بحافظ خوشبین تریم ومیل داریم حـافظ را ازتهمت مریدان نادانش‌نجات دهیم وبگوئیم اوصریحاً میگوید من‌عاشق شاهان وامراء بوده برای نمونه درمدح شاه شجاع وآزادی فسق زمان او میگوید .

هاتفی از گوشهٔ میخانه دوش گفت ببخشند گـنه می بنوش
داور دین‌شاه شجاع آنکه‌کرد روح‌القدس حلقهٔ امرش‌بگوش

روح القدس را با آن مقام بزرك حلقه بگوش فاسقی کرده و باز در مدح شاه شجاع

ایصورت توملك جمال‌وجمال ملك وی‌طلعت‌توجان جهان وجهان جان
دارای دهر شاه شجاع آفتاب‌ملك خاقان کامکار و شهنشاه نو جوان
سحرزهاتف‌غیبم‌رسید مژده‌بگوش که دورشاه‌شجاعست می‌دلیر بنوش

باز درمدح شاه شجاع

محل نوراله است رای‌انورشاه چوقرب‌اوطلبی‌درصفای‌نیت کوش

درعشق بقوام‌الدین وزیر ومدح او

درکف غصه دوران دل حافظ خون شد
از فراق رخت ایخواجه قوام الدین داد

درمدح وزیر

وزیر شاه‌نشان خواجهٔ زمین‌وزمان که خرمست بدو حال انسی وجانی
شنیده ام که زمن یاد میکنی که که ولی بمجلس خاص‌خودت نمیخوانی

درمدح وزیر آصف صاحب‌قران

ساقیا می ده که رندیهای حافظ فهم کرد
آصف صاحب قران جرم بخش عیب پوش

درمدح شاه یزد ازدور

ای صبا باساکنان شهریزد ازمابگو کای‌سرحق‌ناشناسان گوی چوکان‌شما
گرچه دوریم از بساط قرب همت دور نیست
بندهٔ شاه شمائیم و ثنا خوان شما

درمدح حاجی‌قوام وگریه وعشق‌حافظ برای پول او

هرگزنمیرد آنکه‌دلش‌زنده‌شدبعشق ثبت است بر جریدهٔ عالم دوام ما
دریای اخضر فلك و کشتی هلال هستند غرق نعمت حاجی قوام ما
حافظ زدیده دانهٔ اشکی همی فشان باشد که مرغ وصل کند قصد دام ما

درمدح حاجی قوام وانعام او

نکته دانی بذله‌گو چون حافظ شیرین سخن
بخشش افروزی‌جهان افروز چون حاجی‌قوام

در مدح‌شاه وسحرخیزی برای‌گدائی و درهم ودینار

بملازمان سلطان که رساند این‌دعارا که بشکر پادشاهی زنظر مران گدارا
بخدا که‌جرعه‌ای‌ده‌تو بحافظ‌سحرخیز که دعای‌صبحگاهی اثری دهد شمارا

درمدح آصف ثانی که کرم اوحافظ را شاعر نموده

حافظ این گوهر منظوم که ازطبع انگیخت

اثـر تربیت آصـف ثـانی دانست

درمدح فخرالدین عبدالصمد ومدد خواستن ازاو

شد لشکرغم بی عدد، از بخت میخواهم مدد

تا فخردین عبدالصمد باشد که غمخواری کند

درمدح شاه منصور ومیخواری اوودعای حافظ

شهنشاه مظفرفر شجاع ملك ودین منصور

که جود بیدریغش خنده برابر بهاران زد

از آن ساعت که جام می بدست وی مشرف شد

زمانه سـاغر شـادی بیاد میگساران زد

دوام عمر وملك او بخواه ازلطف حق حافظ

که چرخ این سکهٔ دولت بنام شهرباران زد

درمدح شاه منصور که ببرکت کرم اوحافظ شاعر شده

بیمن رایت منصور شاهی علم شد حافظ اندرنظم اشعار

خداوندی بجان بندگان کرد خداوندا ز آفاتش نگهدار

شاه منصور والتجای بجناب او

رسید رایت منصور بر فلك حافظ که التجا بجنـاب شهنشهی آورد

ایضاً شاه منصور وسحرخیزی ودرس حافظ برای خاطراو

بیا که رایت منصور بادشاه رسید نویدفتح وبشارت بمهروماه رسید

مرو بخواب که حافظ ببارگاه قبول زوردنیمه شب ودرس صبحگاه رسید

درمدح شاه که حافظ مورحقیری شده درمحضراو

دوش ازجناب آصف پیك بشارت آمد کزحضرت سلیمان عشرت اشارت آمد

برتخت جم که تاجش معراج آسمانست همت نگر که موری باآن حقارت آمد

دریااست مجلس شاه دریاب وقت دریاب های ای زیان رسیده وقت تجارت آمد

آلوده ای تو حافظ فیضی زشاه درخواه کان عنصر سماحت بهر طهارت آمد

درمدح شاه ومجلس او

حافظا علم وادب ورز که درمجلس شاه هرکه را نیست ادب لائق صحبت نبود

درمدح ابوالفوارس واظهار پشیمانی ازخوردن شراب

نگارمن که بمکتب نرفت وخط ننوشت بغمزه مسئله آموز صد مدرس شد

خیال آب خضر بست وجام کیخسرو بجرعه نوشی سلطان ابوالفوارس شد
زراه میکده یاران عنان بگردانید چراکه حافظ ازاینراه رفت ومفلس شد

درمدح وزیر عمادالدین

بخواه جام صبوحی بیاد آصف عهد وزیر ملك سلیمان عماددین محمود

در عشق بشاه

اگر گوید نمیخواهم چه حافظ عاشق مفلس
بگوئیدش که سلطانی گدائی همنشین دارد

درمدح سلطان غیاث‌الدین والی هند وبنگاله ازدور

حافظ زشوق مجلس سلطان غیاث‌دین غافل مشو که کار تو از ناله میرود

درمدح امیرابوالوفا.

وفا از خواجگان شهر با من کمال دولت ودین بوالوفا کرد

مدح شاه منصور وشوق زیارت او

آرزومند رخ چون‌مه شاهم حافظ همتی تا بسلامت ز درم باز آید

مدح سلطان اویس وتمسخرازاهل علم وکوثر

بیا ای شیخ و از خمخانهٔ ما شرابی خورکه درکوثرنباشد
من‌ازجان بنده سلطان‌اویسم اگر چه یادش از چاکر نباشد
بتاج عالم‌آرایش که‌خورشید چنین زیبندهٔ افسر نباشد

مدح شاه

دیدیم شعر دلکش حافظ بمدح شاه یك بیت ازآن‌قصیده به‌ازصدرساله بود

ایضاً مدح شاه

بدین شعر تر حافظ زشاهنشه عجب دارم
که سرتاپای حافظ را چرادرزر نمیگیرد

درمدح شاه یحیی و مقامات حافظ

گر نکردی نصرت‌الدین شاه یحیی ازکرم
کار ملك و دین ز نظم و اتساق افتاده بود
در مقامات طریقت هر کجا کردم نظر
عاقبت را با نظر بازی فراق افتاده بود
حافظ آن ساعت که این نظم پریشان مینوشت
طائر فکرش بدام اشتیاق افتاده بود

درمدح شاه ابواسحق و تاسف از موت او

یادباد آنکه سر کوی توام منزل بود دیده راروشنی از خاك درت حاصل بود
راستی خاتم فیروزهٔ بو اسحقی خوش درخشید ولی دولت مستعجل بود

در مدح شاه

میدامت آخرو گل ویاران درانتظار ساقی بروی شاه ببین ماه و می بیار

درمدح شاه اویس سلطان تبریز و تقاضای قلم حواله

ای صبا گر بگذری بر ساحل رود ارس
بوسه زن برخاك آن وادی ومشکین کن نفس
نام حافظ گر برآید بر زبان کلك دوست
ازجناب حضرت شاهم بس است این ملتمس

درمدح شاه شجاع

مظهر لطف ازل روشنی چشم امل جامع علم وعمل جان جهان شاه شجاع

درعشق بشاه شجاع وسجده کردن برخاك بارگاه او

بعاشقان نظری کن بشکر این نعمت که من غلام مطیعم توپادشاه مطاع
جبین وچهرهٔ حافظ خدا جدا نکند ز خاك بارگه کبریای شاه شجاع

درمدح شاه یحیی که قلم اومقسم رزق حافظ است

دارای جهان نصرت دین خسرو کامل یحیی بن مظفر ملك عالم و عادل
حافظ قلم شاه جهان مقسم رزقست از بهـر معیشت مکن اندیشهٔ باطل

درمدح شاه یحیی که درویش خود حافظ را فراموش کرده

گوئی برفت حافظ ازیاد شاه یحیی یارب بیادش آور درویش پروریدن

درمدح و تولای وزیر

خرم آندم که چوحافظ بتولای وزیر سرخوش ازمیکده بادوست بکاشانه روم

درمدح شاه منصور وصله خواستن از او

شاه بیدار بخت را همه شب ما نگهـدار افسر و کلهیم
شاه منصورواقف است که ما روی همت بهر کجا که نهیم
وام حافظ بگو که باز دهند کرده‌ای اعتراف وماگوهیم

درمدح وزیر ومزید دعاگوئی حافظ

ایمه صاحب‌قران‌از بنده حافظ یاد کن تادعای‌دولت آن‌حسن‌روزافزون کنیم

درمدح توران شاه ومنت او

توران شه خجسته که‌درمن‌یزیدفضل شد منت مواهب او طوق گـردنم

درمدح جلال‌الدین وزیر وبیداری شب حافظ

وفاداری وحقگوئی نه‌کار هر کسی باشد
غلام آصف ثانی جلال الحق والدینم

رموزمستی ورندی زمن بشنو نه ازحافظ
که باجام وقدح‌هرشب ندیم ماه وپروینم

درمدح شاه وتقاضای‌نظر ازاو

صبا خاك وجود ما بدان عالیجناب انداز
بودکان‌شاه خوبان را نظر برمنظراندازیم

درمدح شاه هند وتقاضای جائزه

پایهٔ نظم بلنداست وجهان گیر بگو تاکند پادشه بحر دهان پر گهرم

در مدح قوام‌الدین وزیر

مرا شرطیست باجانان‌که تاجان دربدن دارم
چه غم دارم‌که درعالم قوام‌الدین حسن دارم

درمدح امیر تیموروصله خواستن از اتابك

شوکت پوربشنك و تیر عالم گیر او درهمه شهنامه ها شد داستان انجمن
ای‌صبا برساقی بزم اتابك عرضه کن تا ازآن‌جام زرافشان جرعهٔ بخشد بمن

درمدح شاه وعرض‌حاجت باو

ای قبای پادشاهی‌راست بربالای تو زینت تاج ونگین ازگوهروالای تو
عرض حاجت درحریم حضرتت محتاج نیست
راز کس مخفی نماند بر فروغ رای تو

مدح شاه ومردن حافظ بدرگاه

درپیش سلطان‌گرنبست بارم باری بمیرم بـرخاك درگاه

مدح شاه نصرت‌الدین‌که فلك‌وملك نوکراویند نعوذبالله

فلك جنیبه‌کش‌شاه نصرت‌الدین‌است بیابین ملکش دست در رکاب زده

مدح وزیر ابوالمعالی

می‌ده که‌گرچه‌گشتم نامه سیاه عالم نومیدکی توان بود ازلطف لایزالی
مسندفروزدولت‌کان‌شکوه وشوکت برهان ملك و ملت بونصر بوالمعالی

مدح شاه وتاسف ازراه ندادن حافظ بدنام

کجایابم وصال چون‌توشاهی من بد نـام رنـد لا ابالی

مدح شاه و مجلس او و کارحافظ

هرمرغ بدستانی درمجلس شاه آید بلبل بنوا سازی حافظ بغزل گوئی

درعشق مجلس شاه

چه‌غنچه بالب‌خندان بیاد مجلس‌شاه پیاله گیرم و از شوق جامه پاره کنم

درعشق بشاه یحیی

گنج عشق خود نهادی در دل ویران ما
سایهٔ دولت بر این کنج خراب انداختی
نصرت‌الدین شاه یحیی آنکه خصم‌ملك را
از دم شمشیر چون آتش درآب انداختی

درمدح شاه واظهار فقروطلب

عمریست‌پادشاها کزمی‌تهی‌است‌جامم اینك زبنده دعوی وزمحتسب گواهی
حافظ چوپادشاهت گه‌گاه میبرد نام رنجش زبخت منما بازآ بعذرخواهی

درمدح سلطان احمدبن اویس ایلخانی ازدور

احمدالله علی معدلة السلطان احمد شیخ اویس حسن ایلخانی
خان بن‌خان وشهنشاه‌شهنشاه‌نژاد آنکه‌میزیبدا گرجان‌جهانش‌دانی
گرچه‌دوریم‌بیادتوقدح‌میگیریم بعدمنزل نبود در سفر روحانی

در مدح تورانشاه

تودرفقر نداني زدن از دست مده شیوهٔ بندگی و منت تورانشاهی

درمدح شاه منصور وافتراء بروح القدس

روح‌القدس‌آن‌سروش‌فرخ بر قبهٔ طارم زبرجد
میگفت‌سحرگهی که‌یارب در دولت و حشمت مخلد
بر مسند خسروی بماناد منصور مظفر محمد

درمدح امیرمبارزالدین وتاسف ازکور شدن او

شاه غازی خسرو گیتی ستان آنکه‌ازشمشیراوخون‌میچکید
آنکه روشن‌بدجهان‌بینش‌بدو میل‌درچشم‌جهان‌بینش کشید

درخواست وظیفه ازامیر وندیم او

بسمع خواجه‌رسان‌ای‌ندیم‌وقت‌شناس بخلوتی که دراو اجنبی صبا باشد
پس آنگهش زکرم اینقدر بلطف بپرس
که گر وظیفه تقاضا کنم روا باشد

درمدح شاه هرمز وذم شاه یزد

شاه هرموزم ندید و بی سخن‌صد لطف کرد
شاه یزدم دید و مدحش کردم و هیچم نداد

حافظ بعدازفوت‌امیران‌نیزازآنهامداحی کرده‌چنانچه‌درفوت‌قوام‌الدین وزیر گوید :

اعظم قوام دولت‌ودین‌آنکه بردرش   از بهر خاکبوس نمودی فلك سجود
باآن‌جلال و آن‌عظمت زیر خاك شد   درنصف ماه ذی‌القعده‌ازعرصهٔ وجود

مدح شاه ابواسحق و پنج نفر دیگر بعد ازفوت ایشان

بعهدسلطنت شاه شیخ ابو اسحق   به‌پنج‌شخص‌عجب‌ملك‌فارس‌بودآباد

درطمع ازشاه وجعل خواب برای بهانه‌واقرار بمفت‌خواری خود

خسروا دادگرا شیر دلا بحرکفا   ای جلال تو بانواع هنر ارزانی
گفته باشد مگرت ملهم‌غیب‌احوالم   اینکه شد روزسفیدم‌چوشب‌ظلمانی
دوسه‌سال‌آنچه‌بیندوختم‌ازشاه‌ووزیر   همه بربود بیکدم فلك چوگانی
دوش‌درخواب‌چنان‌دیدخیالم که‌سحر   گذر افتاد بر اصطبل شهم پنهانی
بسته برآخوراواسترمن جومیخورد   تبزه افشاند بمن گفت مرا میدانی
هیچ‌تعبیر نمیدانمش‌اینخواب که‌چیست   توبفرمای که درفهم نداری ثانی

یکی از علمای معاصر گوید چون تعبیرش از شاه نرسیده من تعبیر میکنم و گوید :

خواب خوش دیده‌ای حافظ وتعبیر این است
که توراببهره ز شه تبزه بود ارزانی

بی‌انصافی مریدان حافظ

شما اگر هریك از اشعار گذشته را با غزل آن ضمیمه کنی معلوم میشود چه‌قدر شاعرچاپلوسی‌بوده باآنکه ما قصائدی که نام اشخاص در آن موجود نیست ذکر نکردیم.ممکن‌است گفته‌شودقطعاًتمام دیوان‌حافظ درمدح پولداران بوده ولی چون نام ممدوح معلوم نیست ما صرفنظر میکنیم. اما لجوجی و بی انصافی را ملاحظه کنید که عارفی از مریدان حافظ میگفت حافظ هم مانند مجلسی وسایرعلماء است که دراول کتاب نامی ازشاه وقت خود میبرند. گفتم‌آقا ماکه نگفتیم‌آن‌علما عاشق‌خدایند ولی‌شما می گوئید

حافظ عاشق خدا است وعاشق خدا برای شاهان ووزیران همه جا چه دور وچه نزدیك دل‌نمیبازد وبرخاك درگاه همه سجده نمیکند **ثانیاً** شاه معاصر کجا ومردن برخاك درگاه تمام اعیان ووزراء کجا چنانکه درچهارم‌وپنجم از مفاسد اشعار این شعرا خواهد آمد. بدانکه سلاطین بنی عباس و امراء دیگر ازصوفیان وعرفا وشعرا ترویج میکردند‌تابتوانند در مقابل‌معصومین دستگاهی داشته باشند ومردم را از راه حق منصرف کنند. از آن طرف شعرا وعرفا نیز از سلاطین مدح میکردند و ببهانهٔ اینکه عجب شاه خوبی است‌که بزیارت فقرا وعرفا میرود وبا عرفا وشعرا همراهی دارد تعریف وتمجید میکردند وشکم های خود را پر میکردند و سلاطین را دردلهای مردم محبوب مینمودند و این خود سیاستی بود که برای شاهان وهم‌برای شعرا و عرفا نافع بود ولی برای مردم بیچاره ضرر داشت و لذا مصرف بودجه و مخارج شاهان یکی همین موارد بود . اما خود حافظ اقرار دارد که من جاسوس دولتم در لباس فقر وشاعری میگوید

(روزگاری شدکه در میخانه خدمت میکنم
در لباس فقـر کار اهـل دولت میـکنم)
(حافظم در مجلسی دردی کشم در محفلی
بنگراین شوخی که چون‌باخلق‌صنعت میکنم)

چه قدر حافظ مداحی کرده از امراء فاسق و خود را عاشق ایشان خوانده . ما بذکر نمونه قناعت کردیم با این حال بیگانگان استعمارگر بمردم بیچارهٔ ما چنین تزریق کرده اند که حافظ از مفاخر علم است تازه حافظ بهتر از سایرشعرا میباشد ما اگر بخواهیم مداحی وعشقبازی‌شاعران دیگر را باشاهان بنگاریم موجب خستگی خواننده میشود فردوسی‌شاهنامه را پر کرده ازمداحی کبران ومیگوید چه فرمان یزدان‌چه فرمان شاه عجب این است که شاعران گذشته دم ازعشق زده‌اند وشعراء آینده نفهمیدند که عشق ایشان بکه بوده ومعشوق ایشان کیست و بتقلید آنان آنقدر دم از عشق وعاشقی‌زده‌اند که کم کم عشقبازی هنری‌شده برای‌شاعران ودیوانهای خود را پر کرده‌اند از عشق و شاید خودشان هم باور نمیکنند که عشق از صفات نکوهیده وازهوای نفس است وباعقل مخالفت دارد.

چهارم‌ازمفاسداشعارعرفانی تملق وچاپلوسی است

چاپلوسی ودین فروشی برای‌هرکس وناکس ازشیوهٔ شعراء معروف

است رسول خدا فرمود **ان المؤمن لایتملق الا لله** یعنی مؤمن تملق نمیگوید جز برای خدا. ازحافظ برای نمونه چند شعری نقل میشود . برای شاه میگوید :

اگر گوید نمیخواهم چه حافظ عاشق مفلس
بگوئیدش که سلطانی گدائی همنشین دارد

برای امیرتیمور خونخوار وسایرشاهان پولدارگوید

شاه ترکان سخن مدعیان میشنود شرمی‌ازمظلمهٔ خون‌سیاوشش باد
بغلامی تومشهورجهان شد حافظ حلقهٔ بندگی‌زلف‌تودرگوشش باد
حافظ بادب باش که واخواست نباشد گر شاه پیامی بغلامی نفرستاد
بسوخت حافظ وترسم که‌شرح‌قصهٔاو بسمع پادشه کامکار ما نرسد
بدین‌شعر ترحافظ زشاهنشه‌عجب‌دارم که‌سر تاپای‌حافظ‌راچرادرزر نمیگیرد
دیدیم شعر دلکش حافظ بمدح شاه یك‌بیت‌ازآن‌قصیده به‌ازصدرساله بود
بردرشاهم گدائی نکته‌ای درکار کرد گفت‌برهرخوان که‌بنشستم‌خدارزاق‌بود

پنجم ازمفاسد اشعارعرفانی حرفه وارتزاق است

شاعری را حرفه وکسب‌خود قراردادن وتن بکارندادن وتنبلی کردن و از راه شعر روزی خوردن کار شعراء معروف بوده در سابق ایام برای سلاطین ووزراء واعیان شعرمیگفتند وصله‌های مهم ومبالغ گزاف‌میگرفتند بولهائیکه سلاطین وامراء بزورسرنیزه ازمردم میگرفتند بشعرا ومداحان خود میدادند و هر شعری که مبالغهٔ بیشتری داشت درمداحی، مقابل آن بیشتر پول میدادند وچون روزنامه وچاپخانه نبود سلاطین واعیان بواسطهٔ نشرشعر از خود ترویج وتبلیغ میکردند هرسلطان ووزیری در دربارخود شعرائی داشت که از چاپلوسی وستایشگری آنان برای تبلیغ استفاده کنندحافظ وسعدی ورشید و طواط وانوری وحمدالله مستوفی و ابوالمعالی رازی وسایر شعراء معروف ازهمین شعراء درباری‌بودند که لاابالی بودند وبادین سروکاری نداشتند واگر گاهی ازدین وتقوی وسحرخیزی ودعا و درس و کرم وتوکل وصبر دم میزدند میخواستند شاه را بکرم بیاورند و اورا مصداق این قرارداده ویاخودرا مصداق قرارداده و خودنمائی وجلب منافع بیشتری نمایند اگر کسی باور ندارد بتواریخ مراجعه کند و به‌بیند یکنفر باورع وتقوی وایمان درمیان شعرا پیدا نخواهدکرد واگر از شب

زنده داری ودعا وذکر وسحرخیزی دم‌زده‌اند برای‌آن‌بوده که تأثیر نفس خودرا بگوش فلان شاه ویافلان اعیان برسانند وازپول حرام آنان بیشتر استفاده کنند والا آدم باایمان که سحرخیزی خودرا بگوش دیگران وبرخ زمامداران نمیکشد از اشعارشعراکاملا پیدا است این مطلب و ما درمفسدهٔ سوم بیان‌کردیم وبعداً نیز بیان خواهد شد. انوری مداح سلطان سنجری بوده که رسماً باپسران امرا عشقبازی میکرد وآنان را بروزراه خودمقدم میداشت حتی آنکه یکی اززیبا پسران سروزبر اورا روزروشن درمقابل چشم اوبرید باید دانست چنین امرائیکه خوش‌دارندکسی ایشان را مداحی کند ودر مقابل ایشان مشرك شود بسیار بی‌خردند این شعراء گزاف گو سلاطین را ازانبیا بالاتر برده وحتی بانبیا و علما توهین کرده اند حافظ ملائکه وروح‌القدس باآن عظمت را رکابدار وحلقه بگوش ویدك‌کش‌فلان شاه کرده گوید:

فلك جنیبه‌کش‌شاه نصرت‌الدین‌است   بیا ببین ملکش دست در رکاب زده

آنوقت چنین شاعران خیال میکرده اند در وگوهر از دریای طبع خود بیرون‌ریخته‌اند وطمع داشتندآنچه شاهان بزورازملت بیچاره گرفته‌اند بایشان صله دهند وهرچه میگرفتند سیرنمیشدند واگر بآن بخشش نمیرسند شکایت از روزگار غدارکجمدارکرده که قدر اهل فضل را نشناخته حافظ اول شکایت ازفلك‌کرده وخودرا اهل فضل خوانده وبعدازشاه توقع انعام نموده تا شاه قدر اورا بداند واورا محروم نکند میگوید :

فلك بمردم نادان دهد زمام مراد   تواهل‌دانش‌وفضلی‌همین گناهت بس
بمنت‌دیگران‌خومکن که دردوجهان   رضای ایزد و انعام پادشـاهت بس

دراینجا رضای خدارا قرین انعام شاه نموده درحالیکه رضای خدا با پول حرام نمیسازد وتملق ازستمگر موجب خشم خدای دادگراست. کسی نبوده باین شعرای مغرور بفهماند خیالبافی وستایش‌گری فضل نیست‌یکی از شعرای زمان شاه طهماسب برای شاه قصیده‌ای گفت وازریاده روی در ستایش شاهرا بدآمد وقدغن کرد دیگراورا نستایند. شاعردیگردرستایش داعی کبیر حسن بن زید چنین گفت:

الله فرد وابن زید فرد . داعی سلطان منصفی بود بغضب‌آمد از اینکه شاعر اورا ردیف خالق متعال قرار داده وامر کرد شاعر را چوب زدند درعوض جائزه و گفت ای‌نادان چرا نگفتی **الله فرد وابن‌زید عبد**

اگر امرا و اعیان فهمی داشتند مانند داعی کبیر اینهمه یاوه سرایان و چاپلوسان بنام مفاخر ایران زیاد نمیشد. در زمان ما هرمداحی که میخواهد اشعار چرند خودرا بامام یا بخدا بچسباند اگر عالمی درمجلس باشد اول ازآن عالم تعریف میکنند یعنی باو رشوه میدهند تا او ایراد نکند پست نهادی شاعررا ببین خودرا سك میکند برای آنکه استخوانی ازسر سفرهٔ ظالم باو بدهند وگوید :

بافلك آندم که نشینی بخوان　　　پیش‌من افکن‌قدری استخوان

این‌شاعران مانند حافظ برای تیمور گورکانی که ملیونها مردم‌رابقتل رسانیدوحتی پسراودرطوس‌ده هزار سر برید درعوض‌نکوهش‌تعریف کرده و او را ببهشت برین برده و دیوانها در مدح او سروده اند . چه قدربرای مغول مانند چنگیزخان تعریف کرده‌اند حتی از ابن زبیر که اول دشمن‌آل محمد است تمجید نموده‌اند حمدالله مستوفی درمدح چنگیز میگوید

ندارد کزین از شهان روزگار　　　بود پادشـه سـایهٔ کردگار

یکی از نادانیها همین است که برای خدا سایه درست کردند واهل ستم را ظل‌الله گفته‌اند مولوی ازخوارزمشاه شیعه کش که درسبزوارهزارها شیعه کشت بجرم تشیع وحتی در ری چه‌قدر ازشیعیان کشت وامامزاده‌یحیی راکه از علماء بزرك شیعه بود کشت و بشهادت رسانید در مثنوی تعریف کرده ومیگوید :

سبزواراست اینجهان بی‌قرار　　　ماچوبوبکریم دروی خواروزار
هست‌آن‌خوارزم شه شاه جلیل　　　دل همیخواهد از این قوم ذلیل

اشکال و جواب

اگر کسی بگوید شعرا تقیه کرده‌اند در مدح خلفا وسایرین-جواب آنست که این شعرا در زمان مغول وبعد ازآن بوده اند وآن وقت خلافتی نبود و علماء شیعه آزاد بودند وکسی مجبور نبود از خلفا مداحی کند و دیگر آنکه این شعرا بزور التماس خود را بشاهان میچسبانیدند واز دور دور قصیده‌های مداحی خودرا میفرستادند تامقرب شوند باضافه بعد از فوت شاهان چرا مداحی از ایشان کرده اند و چرا قصائد مدح خود را جمع و با حفظ نموده بدیوانها آوردند **ثانیاً** چرا از مقدسات دینی ازعلم وتقوی و زهد وشیخ ومفتی وقیامت و بهشت وطوبی آنهمه عیبجوئی و بـدگوئی و

تمسخر کرده‌اند و اگر عقیده نداشتند چرا تقیه نکردند **ثالثاً** در تقیه بایسد سکوت کرد نه اظهار طمع و درخواست مواجب **رابعاً** این شعرا از ستمگران غیرزمان خود وحتی ازسلاطین گبر بسیار مداحی کرده‌اند مثلا مولوی مجبور نبوده برای خلفا معجزات دروغی بتراشد وبگوید :

چونکه فاروق آینهٔ اسرار شد　　جان پیر از اندرون هشیار شد

ششم ازمفاسد اشعار عرفانی هجو و عیبجوئی است

خصوصاً بدگوئی ازکسانیکه بشاعر رشوه نداده‌اند باآنکه عیبجوئی وهجو کردن از گناهان کبیره است فردوسی در اول شاهنامه بسیار مداحی کرده از سلطان محمود اما چون صلهٔ او نرسیده در آخر بسیار بدگوئی کرده است .

آنان که شاعران را ملهم غیبی میدانند گویا شعر شاعر اصفهانی را ندیده‌اند که میگوید :

هر آن شاعری کو نباشد هجاگو　　چوشیریست چنگال و دندان ندارد
چونفرین بود بولهب را زایزد　　مرا هجو گفتن پشیمان ندارد

جیحون شاعر حتی ازمادرخود بدگوئی وهجو کرده و گوید :

هرچند مراحقوق مادر دین است　　اما چکنم عداوتی در بین است
گاهی جیحون زایدو گاهی سیحون　　فرجش نازم که مجمع البحرین است

هفتم ازمفاسد اشعار عرفانی کذب و اغراق است

حتی برای خودشان چه قدر لاف و گزاف دروغ دارند نظامی که خود ازبزرگان شعرا است فرزند خودرا ازشاعری، منع کرده برای اغراق و کذب ومیگوید :

در شعر مپیچ و در فن او　　که اکذب اوست احسن او

فردوسی چه قدر دروغ ساخته در مدح سلاطین گبر از آن جمله در شجاعت ایشان میگوید :

ز سرهای بی‌تن در آن پهن دشت　　زمین شش شد و آسمان گشت هشت

دروغ یکی از گناهان کبیره است چه در نثر باشد وچه در شعر بعضی خیال کرده‌اند دروغ گوئی واغراق درشعر جائز است وحال آنکه حکم اسلام عمومی است بلکه شعردروغ بدتر از نثر دروغ است.

خوارزمی که خود یگانهٔ دهر بوده درلغت وادب وشعر درحق شعرا میگوید چه گمان داری بشعرا میانه روی ازهر کس پسندیده است مگر نزد ایشان هرچه بیشتر دروغ گویند بهتر مورد توجه است چون هجو کنند فحاش باشند وچون مدح کسی کنند غیراورا پست کنند وچون خوشنودشوند پست را بالابرند وچون خشمناك شوند شریف‌را پست کنند وچون بگناهان کبیره اقرارکنند حدی برایشان لازم نشود و مانند دیوانگان باشند که اقرارشان ناچیز باشد این مختصر گنجایش ندارد تا دروغها ولافهای شعرا را ذکر کنیم مثلا شاعری میگوید آنقدر گریه کرده‌ام از فراق یار که تمام زمین گل شده وخاکی نمانده بر سر کنم .

بیا که گریهٔ من آنقدرزمین نگذاشت　　که درفراق توخاکی بسر توان کردن

حافظ بشاه یزدگوید :

دور دار ازخاك وخون‌دامن چه برما بگذری
کاندر این ره کشته بسیارند قربان شما

وباز در مدح شاه گوید:

درنعل سمنداو شکل مه نوپیدا　　وزقد بلند او بالای صنوبر پست

شاهافلك‌از بزم‌تودررقص‌وسماع‌است　　دست طرب ازدامن این‌زمزمه مگسل

چندان گریستم که هر کس که برگذشت
دراشك ماچودیدروان گفت این‌چه‌جواست

حالا باید ازنفهمی‌مردم تعجب کرد که‌هر کس چنین دروغهای شاخدار را زیادتر بگوید اورا ازعرفا میشمارند وهر کس دراشعارش بیشتر لاف و گزاف باشد مانند اقطاب درویشان او دارای مقامات و کراماتست مثلا حافظ میگوید

بردرمیکده رندان‌قلندر باشند　　که ستانندودهندافسرشاهنشاهی

ودرشعر دیگر میگوید آفتاب باید کسب نور کند ازجام شراب‌وگوید

ساقی چراغ می‌بره آفتاب دار　　گوبرفروزمشعلهٔ صبحگاه ازاو

ودر شعر دیگر خورشید را خاك نعل‌مرکب شاه کرده برای یك‌قلم حواله وگوید :

شهسوارمن که‌مه آئینه‌داررویِ‌اوست　　تاج خورشیدبلندش‌خاك نعل‌مرکبست

شاعر دیگر گوید :

من‌خاك کف‌پای‌سك کوی نگاری　　کوخاك کف‌پای‌سك کوی تو باشد

هشتم از مفاسد اشعار عرفا فحش و تمسخر است

مولوی چه قدر در مثنوی زشت گوئی و فحاشی کرده از باب نمونه میگوید

گوش‌خر بفروش ودیگر گوش خر کاین سخن را درنیابد گوش خر
نوحه گر باشد مقلد در حدیث جز طمع نبود مراد آن خبیث
کی توان با شیعه گفتن از عمر کی توان بربط زدن در پیش کر

دیوان شاعران مملواست از بدگوئی بزاهد و عابد و شیخ و عالم و محدث برای نمونه از حافظ میگوید

ای کبک‌خوشخرام که‌خوش‌میروی‌بناز غره مشو که گربهٔ عابد نماز کرد
حافظا می‌خور و رندی کن وخوش باش ولی
دام تزویر مکن چون دگران قرآن را

متأسفانه خود حافظ قرآن ودعا وسحرخیزی خودرا دام تزویروصید کرده نزد شاهان وامرا ونیز گوید

واعظ ما بوی حق نشنید بشنو کاین‌سخن درحضورش نیزمیگویم نه‌غیبت‌میکنم

عوامی حافظ را ببین خیال کرده اگر در حضورش بگوید غیبتی که کرده حلال میشود بازحافظ درتمسخرواعظان‌میگوید

واعظان کاین جلوه در محراب ومنبر میکنند
چون بخلوت میروند آن کار دیگر میکنند

کلوخ اندازرا باداش سنگست **فاعتدوا علیه بمثل‌ما اعتدی** باید در جواب حافظ گفت

شاعران کاین جلوه در اشعار و دفتر میکنند
بر عوام الناس فکر زشت زیور میکنند
شیوهٔ شاعر بود تدلیس در لاف و گزاف
با گزاف و لاف خلقی را مسخر میکنند
هر کسی لافد زعشق‌وهر کسی بافد زخویش
عاشق و عارف کنندش نام و رهبر میکنند
که تمسخر از دیانت گاه ترویج از شراب
گاه انکار قیامت گاه محشر میکنند

باز حافظ توهین وتحقیر از مقدسات دینی کرده و بتمسخر میگوید

اگر این شراب خام واگر آن فقیه پخته بهزار بار بهتر ز هزار پخته خامی
بیا که رونق این کار خانه کم نشود بزهد همچو توئی و بفسق همچومنی
پیش زاهد از رندی دم مزن که نتوان گفت با طبیب نامحرم حال درد پنهانی
من حالت زاهد را باخلق نخواهم گفت این قصه اگر گویم باچنگ ورباب اولی
اگر فقیه نصیحت کند که عشق مباز پیاله ای بدهش گو دماغ را تر کن

عجب است که ازهفتصد سال پیش این شعرا به تمسخر وتضعیف دین ومقدسات دین کوشیده وآبرو وعظمت دین را برده‌اند ولذا بیجهت نیست که عوام یاد گرفته‌اند هرعالمی که نهی از منکر کند و بر خلاف میل کسی سخن بگوید میگویند خشك است همین یك عیب برای ممنوع بودن این اشعار درشرع کافی است .

نهم از مفاسد اشعار عرفا ترویج اهل باطل است

ما نمونه‌ای از خروار ویکی ازهزار را مینگاریم مثلا حافظ امرا و سلاطین را از امام ورسول بالاتر برده بشاه یحیی میگوید (انعام تو بر کون ومکان فائض وشامل) بشاه شجاع می گوید:

بی طلعت توجان نگراید بکالبد بی نعمت تومغز نبندد دراستخوان

وحتی بعد ازوفات اهل باطل دست از ترویج ایشان بر نداشته مثلا بعد ازفوت یکنفر قاضی حنفی میگوید :

مجد دین سرور وسالار قضا اسماعیل که زدی کلك زبان آورش ازشرع نطق

ودر تعریف بزرگان وقضات اهل سنت می گوید:

بعهد سلطنت شاه شیخ ابو اسحق به پنج شخص عجب بود ملك فارس آباد
دگر مزین اسلام شیخ مجد الدین که قاضئی به از او آسمان ندارد یاد
دیگر بقیهٔ ابدال شیخ امین الدین که دست همت او کارهای بسته گشاد
دیگر شهنشه دانش عضد که در تصنیف بنای کار مواقف بنام شاه نهاد

خرافات حافظ زیاد است یکی همین کــه شیخ امین الدین حنفی را بقیهٔ ابدال خوانده که ابدال از عقائد اهل سنت است و حافظ بابدال معتقد بوده ولی حضرت رضا علیه‌السلام میفرماید ابدال در اسلام مدرکی ندارد مراجعه شود بهفتم بحار ویا کتاب حقیقه العرفان . و دیگر آنکه حافظ از فوت بهاء الدین امام اهل سنت اظهار تأسف میکند و او را اهــل حق میخوانند و میگوید :

بهاءالدین والحق طالب. مثواه امام سنت و شیخ جماعت

ودیگر حافظ مداحی کرده از صهیب که از منافقین اصحاب رسول وهمدست با غاصبین حق امیرالمؤمنین بوده ومیگوید :

چنان‌زند ره اسلام غمزهٔ ساقی که اجتناب‌زصهبامگرصهیب کند

واز شافعی که امام اهل سنت است ترویج کرده وازحلاج ساحر کافر که ادعای خدائی کرد و مورد لعن امام زمان شد و بهمین جهت بدار رفت چه‌قدر مداحی کرده مانند صوفیان ومیگوید :

حلاج برسردارابن‌نکته‌خوش سرآید از شافعی مپرسید امثال این مسائل

گفت آن یار کزوگشت سردار بلند جرمش‌آن‌بود که‌اسرارهویدامیکرد

اسرار صوفیان ادعای خدائی وانکار دیانت است والا حسین منصور حلاج چیز دیگری هویدا نکرده و باز از شیخ صنعان که از رؤسای اهل بدعت ونفاق‌وعاشق‌پیشهٔ بوده که مدتی زناربسته تا دختری از نصاری گرفته وحتی‌خرقهٔ خودرا بگروگذاشت برای گرفتن شراب وکارهای زشت‌دیگری نیز دارد ولی حافظ اقتدای باورا لازم دانسته وگوید :

وقت‌آن‌شیرین قلندرخوش که در اطوار سیر

ذکـر تسبیـح ملك در حلقـهٔ زنار داشت

گر مرید راه عشقی فکر بد نامی مکـن

شیخ صنعان خرقـه رهن خانهٔ خمار داشت

و صدها مطالب خرافی دیگر اما مولوی چه بسیار از منافقین اهل بدعت ترویج کرده و معجزات برای آنان تراشیده مانند شیخ دقوقی و جنید وبایزید وفضیل‌رهزن و برای عده ای وحی و معراج قائل شده و حال آنکه تمام ازگمراهان ودکانداران نفاق بوده‌اند مثنوی گوید

چون‌جنید ازجند حق دید آن مدد خود مقاماتش فزون شد از عدد

بایزید اندر مزیدش ره چه دیـد نـام قطب العارفین از حق شنید

شد فضیل از رهزنی ره بین راه چون بلحظه لطف شد ملحوظ شاه

باید گفت کسی ازرهزنی ره بین وراهنمای الهی که منصوب ازطرف حق باشد نخواهد شد ودیگر آنکه ملحوظ شاه کدام شاه جزسلاطین بنی عباس . ای خوانندهٔ عزیز این شعرا و عرفا و صوفیان از اشخاص منافق گمراه بسیار تعریف میکنند وکرامات ومقامات برای آنان میشمارند ولی بنده شناس خدااست که‌حقه‌باز ریاکاررا ازمؤمن خالص خدا تشخیص‌میدهد

اگر ازوحی بتوسط رسول‌خدا از کسی تعریف وتمجید شد بپذیروالا بسخن مریدان دروغگو گوش مده مثلا ما سلمان‌را خوب میدانیم چون اهل وحی وعصمت ازاو تعریف کرده‌اند اما شیخ صنعان وشیخ جنید وسایردکانداران که جز بدعت وخرافات ازایشان چیزی‌ترسیده بسخن مریدانشان نباید گوش داد. مثنوی ازعایشه تعریف کرده گوید

چون درآمد آن ضریرازدر شتاب   عایشه بگریخت بهر احتجاب

واز منصور تعریف کرده که ادعای خدائی کرده ومیگوید

گفت فرعونی اناالحق گشت پست   گفت منصوری اناالحق و برست

چون قلم در دست غداری فتاد   لاجرم منصور بر داری فتاد

نایب خاص امام زمان عجل الله تعالی فرجه الشریف حسین بن روح یکی ازکسانی است که فتوا داد برکفرحلاج- مولوی نعوذ بالله بی ادبی بساحت مقدس اوکرده واورا غدار خوانده ونیز ازمحمد سررزی تعریف میکند درمثنوی و میگوید آن زاهد عالیقدری بود که میخواست خدا را به بیند و سرکوه میرفت و میگفت خدایا خود را بمن بنما والا خودرا از کوه پرتاب می کنم تا دو سال این کار کرد تا باو وحی شد چنانچه در مثنویست :

زاهدی درغزنی‌ازدانش مزی   بد محمد نام و کنیت سرزری

برسر که‌رفت آن‌ازخویش‌سیر   گفت بنمایافتادم‌من‌ز‌برب تاآخر

وهزاران شعر مانند اینها در تمام مثنوی یك خبر از علمای شیعه و ائمهٔ اثنی عشر نقل نکرده و نامی از علمای شیعه نبرده جای تعجب است چگونه ملت ما را خواب کرده وتزریق کرده‌اند که مولوی را از مفاخر کنند اگرکسی‌خرافات مثنوی را بیشتر ازاین‌بخواهد بکتاب حقیقةالعرفان مراجعه کنند .

دهم از مفاسد اشعار عرفا دو روئی ونفاق است

هم از می ومطرب میگویند و هم ازدین دیانت، هم از بت خانه و میکده دم میزنند وهم ازمسجد وهم خودرا عاقل وهم عاشق میدانند حافظ عشق خودرا منحصر بشاه منصور کرده و هم بقاتل او شاه تیمور، اما بشاه منصور میگوید

نامم ز کارخانهٔ عشاق دور باد   گرجزمحبت توبود شغل دیگرم

دلیل بر گفتار ما آنست که حافظ خودرا همه کاره وهمه فن میداند و خود میگوید

حافظم در مجلسی دردی کشم در محفلی
بنگر این شوخی که چون باخلق صنعت میکنم

عاشق ورند ونظر بازم ومیگویم فاش تا بدانی که بچندین هنر آراسته ام

عمر بست تامن درطلب هرروز گامی میزنم
دامی براهی مینهم مرغی بدامی میزنم

دوسه سال آنچه بیندوختم ازشاه ووزیر
همه بربود بیك دم فلك چوگانی

یازدهم از مفاسد اشعار عرفا استعمال کلمات زشت ورکیك

بیهانهٔ اینکه ما اصطلاحاتی داریم اشعار خود را پر کرده‌اند ازمی ومطرب وبت و صنم و زنار ویار عیار و میخانه و امثال اینها و میگویند مقصود ما ظاهر اینها نیست بلکه یك معانی عرفانی‌دارد مثلا مقصود ما از می ولایت ومعرفت وجذبهٔ عشق ومحبت است مجازاً جواب آنست که اولا این کلمات زشت رکیك را نباید استعمال کنید اگرچه مقصود شما معنی دیگری باشد غیرمعنی حقیقی آنها. زیرا بین معنی‌حقیقی ومعنی مجازی باید تناسبی باشد و بین خدا و بت تناسبی نیست **ثانیاً** شما چرا از ادب خارج میشوید وآنچه شارع مقدس حرام کرده ومورد تنفر اوست استعمال‌میکنید مگر لفظ دیگرقحط است استعمال لفظ حرام ورکیك هم ازبی ادبی‌نسبت بمولا وهم ضدیت با دین است مگرعرفان منحصر باین است که الفاظ اهل فسق وفجور وحرام را بیاورید وباده وشراب وتار وطنبور بگوئید سخن شما مانند سخن آن عوام دهاتی است که چون میخواهد بگوید فلان کس زیرك ودانا استمیگویدخیلی پدر سوخته وحرامزاده است ای آقای شاعر ای آقای مداح ما نمیگوئیم مجاز نگوئید و یا تشبیه نکنید بلکه میگوئیم شما که ادعای علم وعرفان وعشق خدا و امام دارید مجاز وکلمات شایسته ومناسب بگوئید ای‌آقایان زلف وخط وخال وابرو ودهان غنچه‌ای را بر که اطلاق میکنید این کلمات مناسب زنان است ومناسب بامقام‌عظمت

خالق نیست اسماء الهی توقیفی است شما که عوام نیستید و در بافندگی استادید چرا الفاظ خوب نمی گوئید آیا بخدا بت عیار گفتن از بی حیائی و احمقی نیست اگر واقعاً الفاظ بهتری نمیدانید اول بروید یادبگیر بدمیگوئید غزالی وشبستری وقشیری وملا عبدالرزاق کاشی ومحمد دارابی ودیگران اصطلاحات عرفا را بیان کرده‌اند که مثلا معشوق یعنی خدا و بت عیار یعنی پروردگار ومظاهر او وپیر مغان رئیس آتش پرستان نیست بمعنی انسان کامل ویا امام و امثال اینها جواب آنست که زشت گوئی باین چیزها رفو نمیشود وآنچه نوشته اند تأویلات پیش خودی بدون تناسبی است گفته اند ورفع ایراد ما نمیشود زیرا ما میگوئیم اصلا آن تأویلات غلط است زیرا جعل اصطلاحات غیرمناسبه وغیر مربوطه وترویج زشت گوئی است،

وبصرف آنکه کلمهٔ زشتی را تأویل کردید اززشتی ورکاکت خارج نمیشود تازه در این تأویلات ومعانی جعلی خود شعرا وعرفا اختلاف‌دارند وبرای یك لفظ چند معنی احتمال میدهند و همین دلیل برآنست کـه این تأویلات معنی قطعی نیست وبیافتن وجوهی‌در کلمات زشت‌آنزشته غیرجائز جائز نمیشود عذر بدتر ازگناه آنکه میگویند برای آنکه سالك حال‌خود را مخفی کند وریاکاری نکند الفاظ رکیکی را استعمال میکند مانندآنکه کسی بخواهد ذکر خود را بنهانی بگوید برود فحش بدهد جواب آنست که آقای‌سالك‌وسایرین چه‌داعی دارید براینکه‌هر کـدام ازشمایك دیوان شعر بگوید در وصف حال و مقام عظمت خود و برای آنکـه ریا نشود اصطلاحات رکیك وضع کند **ثانیاً** اگر بنابر پنهان کردن حال است چـرا مکرر کتاب نوشته‌اید دربیان مقصود از اصطلاحات خود پس بعد از آنکه اصطلاحات شمارا بیان کرده و شرح داده‌اند دیگر سرتان فاش شده چرا دست ازآن اصطلاحات برنمیدارید یقیناً کسانیکه میگویند مقصود ما از استعمال کلمات زشت رکیك مقدسات دینی است بادین ودیانت ضدیت‌دارند شبستری صوفی در کتاب گلشن‌راز کلمات‌شعرا وعرفارا تأویل کرده و گوید

چه‌جویدازرخ وزلف‌وخط وخال کسی کاندر مقاماتست و احوال
تجلی گه جمال وگه جلال است رخ وزلف آن معانیرا مثال است
صفات حقتعالی لطف وقهراست رخ وزلف بتاترا زاندو بهراست
شرابوشمع وشاهدعین‌معنی‌است که درهرصورتی‌اورا تجلی است
مسلمان گربدانستی که بت چیست بدانستی که دین‌در بت پرستی‌است

بت اینجا مظهر عشق است و وحدت | بود زنار بستن عقد خدمت
خرابات آشیان مرغ جانست | خرابات آستان لا مکانست

بالاخره اشعار زیادی برای تأویل کلمات زشت گفته و خیال کرده زشتگوئی را میتوان رفو کرد ومیشود باطل را رواج داد باین چیزها . حجةالاسلام محولاتی جواب این بافته ها را داده در کتاب روشن باز بیان کرده و گوید:

کجا از شرع آمد این مجازات | کجا لائق بود اینها بر آن ذات
مجازات رکیك عشقبازی | کجا بر رخصتش داری جوازی
بجز در شاعری بی بند و باری | از این الفاظ کی دیدی شماری
برو بیچاره اندر فکر دین باش | نه فکر اصطلاح آن و این باش
اگر عرفان بعلم است وعقیدت | چه سود از اصطلاح بی حقیقت
برو صوفی که این ایمان نباشد | شعار شاعران عرفان نباشد
اگر صدها کنی تأویل یک زشت | بود باقی همان زشت و همان زشت
نگردد فحبه در معنی عفیفه | نه لفظ فاحشه باشد شریفه
اگر صدها بگوئی بت جمالست | بت ای صوفی ضلالست و ضلالت
بلی آن وحدت و توحید عارف | بود لائق بالفاظ مخالف
هر آنچیزیکه باطل شد اساسش | ز باطلها بود زیب و لباسش
تو خود گوئی که خط و خال و ابرو | بجای خویش هر چیزیست نیکو
چرا پس خود نگوئی این خرافات | ندارد نسبتی با آن مقامات
فجور و کفر را تأویل کردید | بهر فسقی یکی تعلیل کردید
اگر تأویل آید درمیانه | شود هر کفر کافر عارفانه
بود تأویل در اخبار و آیات | نه در کفر و حماقات وخرافات
تومیخواهی کنی تأویل ناحق | خرافت را همیخواهی کنی حق
چه داعی هست بر گفت اباطیل | که تا محتاج گردی خود بتأویل
چه ذوق است آنکه گوئی یکسره هواست
شراب و شاهد و ساقی همه اوست

منزه هست ذات پاك یزدان | ز تعبیرات سوء اهل عرفان
شراب و شمع و شاهد ذوق عشق است | ولیکن ذوق عشق اهل فسق است
که تقلید از طریق فسق فسق است | اگر چه گوئی این از ذوق عشق است
نه پیغمبر شراب بیخود میخورد | نه بر عرشش حق اندر بیخودی برد

سقیهم ربهم جزاین شرابست طهوراغیرمست ودل خرابست
خراباتی‌شدن‌ازدین‌رهائی‌است که‌وضعش برخودی‌وخودنمائی‌است
باسقاط شریعت شد خرابات که‌خودگفتند اسقاط‌الاضافات
خرابات آن مکان ناکسانست مکان هرزه گرد بی مکانست
خراباتی‌همه وهم است‌وپندار خراباتی همه شعراست‌واشعار
بجای سبحه وسجاده درویش فکنده خرقه و زنار برخویش
از آن‌دارد بت وزناررا دوست که زنار نصاری مفخر اوست
بگویدزهدوتقوی‌شیدوقیداست ولیکن پیرومیخانه نه‌قید است
هزاران باد بر آن کیش لعنت که بت‌مظهرشدش ازعشق‌ووحدت
خدا و دین وپیغمبر بری شد از آن‌مسلك که کفرودین یکی شد
بت وبتخانه و کعبه یکی‌نیست می‌ومیخانه ومسجد یکی‌نیست
بر آن‌عشقی تفوصد بار باشد که عقد خدمتش زنار باشد

مخفی نماند که اصطلاحات شعرا وعرفا بسیار رکیك و بی ادبانه و همه ضدیت با دیانت اسلام است و بی شك از نفهمی است زیرا انبیا چنین اصطلاحاتی نداشتند آیا میشود گفت انبیا نمیفهمیدند و این شعرا میفهمند بچه مجوزی امام ویا رسول را پیرمیکده ویا میخانه ویا خرابات میخوانند خرابات جای فسق وفجور والواطی بوده وصدها سال در آن زنا ولواط وعیاشی میکردند ونباید مردم فهمیده دم ازخرابات بزنند میگویند بحثی برعاشق والفاظ او نیست جواب آنست که چه کس این اختیار و خودسری را بعاشق داده که هرمزخرفی بگوید. آنهم عاشق تصنع دروغی .

منطق غلط شعراء

شعرا میگویند برای عاشق آداب وترتیبی مجو هرچه میخواهد دل تنگش بگوید واستدلال میکنند باشعار مثنوی در قصه موسی و شبان که موسی دید شبانی بخدا میگوید :

تو کجائی‌تاشوم‌من‌چاکرت چارقت دوزم زنم شانه‌سرت

موسی گفت خدا سر و پیکر ندارد و این الفاظ تو بی‌ادبانه ولائق حضرت خداوندی نیست شبان رنجیده شد پس

وحی آمد سوی موسی ازخدا بندهٔ ما را چـرا کردی جـدا
موسیا آداب دانان دیگرند سوخته جان وروانان دیگرند

ملت عشق از همه دینها جدا است　　عاشقانرا مذهب وملت خدا است

پس موسی دوید ورفت وچوبان را پیدا کرد و گفت :

هیچ ترتیبی و آدابی مجو　　هرچه میخواهد دل تنگت بگو
کفر تو دین است دینت نورجان　　ایمنی وز تو جهانی در امان

جواب آنست که عشق بخدا دروغ ومحال است و مدعی آن کذاب است زیرا خداوند قابل تصور وتعقل وتوهم نیست تا کسی اورا درك کند کند وعاشق او بشود ودلیل بر کذب عشق بخدا همین قصه مجعول شبان است زیرا شبانی که برای خدا صورت وسر و کله وزلف قائل شده خدارا نشناخته پس کسیکه خدا را نشناسد محال است عاشق او بشود و لذا هیچکدام از انبیا خودرا عاشق نخواندند و خداوند برای خود هزار نام ذکر کرده و نام عاشق ومعشوق برای خود ذکر نکرده **ثانیا** این قصهٔ مثنوی مانند سایر مطالب آن دروغ و بی مدرکست وسند صحیح ومدرکی برای آن دراخبار اهل عصمت ذکر نشده وعجب است ازاین عرفا که یك دروغی جعل میکنند وآن را مدرك خود قرار میدهند برای سایر بافته های خود **ثالثا** این قصه توهین بموسی وتحقیر پیغمبر بزرگی است بی جهت پیغمبری که خواسته چوپان نفهمی را هدایت کند و توحید و خداشناسی باو بیاموزد چه شد که مورد عتاب وعقاب حضرت حق شود بنابراین چون جهال میرنجند اصلا نباید خدا پیغمبری بفرستد چرا زیرا خرها میرنجند **رابعاً** اگر کفر هر عاشقی دین باشد وعاشق آزاد باشد و هرچه میخواهد دل تنگش بگوید خوبست همه دم از عشق بزنیم و کفر بگوئیم و کفر ما دین ما باشد دیگر دین و کتاب و شرعی لازم نمیشود و مقصود کفار صوفی نیز همین است **خامساً** چه طورشد دل چوپان تنك شد دل دیگران گشاد **سادساً** آن چوپان مردی بوده عامی نفهم بفرض آنکه اومجاز باشد هرچه میخواهد بگوید چه ربطی بشما شعرا وعرفا که دم ازعلم و عرفان میزنید دارد اگر بنا باشد شما با اینکه ادعای عرفان دارید تقلید کنید از یك چوپان نفهمی پس بعثت انبیا چه فائده دارد خداوند میگذاشت همه تقلید یك عوام بکنند دیگرفرستادن کتب ورسل لازم نبود اگر کودك دوساله بی ادبی کند معاف است اماپسر چهل ساله اگر بی ادبی کند مورد سرزنش وملامت خواهد بود و نمیتواند بگوید من تقلید از طفل دوساله کردم **سابعاً** چه کسی بعاشق اجازهٔ لوس-گری و بی ادبی داده که هرچه میخواهد بگوید این عرفا و شعرا خود را

لوس کرده و بلکه بحماقت وخریت زده‌اند. باید بروند دنبال‌عقل. وعاشقی ونفهمی راکنار بگذارند بحضرت صادق (ع) عرض کردند فلانی در فضل وعبادت چنین وچنانست فرمود **کیف عقله ان الثواب علی قدر العقل** عقل اوچگونه است که هرکس را بعقلش ثواب میدهند پس بجنون‌ونفهمی ولوسگری تحصیل ثواب و مقامات نتوان کرد روایت است کـه امام ششم فرمود عابدی‌درجزیره‌ای عبادت‌خدامیکرد‌روزی فرشته‌ای اورادید وعرض کرد خدایا اجروثواب این عابد را بمن بنما چون خداوند مقام عابدرابوی نشان داداوکم‌شمرد. خداوند بوی خطاب کرد چندی با این عابد مصاحبت کن آن فرشته بصورت بشری آمدو گفت مشتاق توشده وآمده‌ام رفیق‌تو باشم وعبادت کنم چون صبح شد فرشته گفت راستی عجب مکان خوبی است عابدگفت ای کاش خدا را الاغی بود تا این علفها ضایع نمیشد پس خدا بآن فرشته خطاب کرد **انما اثبته علی قدرعقله** یعنی ثواب اورا باندازهٔ عقلش داده‌ام .

پس معلوم شد درجات هرکسی بعلم و عقـل و ادب اوست نه الفاظ رکیك واین شعراکه الفاظ زشت رکیك استعمال میکنند معرفتی ندارند و ازتظاهرات عشقی‌وعرفانی ایشان نباید گول‌خورد چنانچه خداوند درقرآن فرمود **ومن‌الناس من یعجبك‌قوله فی‌الحیوة‌الدنیا و یشهدالله‌علی ما فی قلبه وهو الدالخصام** یعنی بعضی از مردمندکه گفتارشان تورا بعجب میآورد وخدا‌گواه وآگاه است از قلب او واو دشمن ترین مردم است نسبت بتو. این شعرا وعرفا که دین را آلوده و تحقیرکرده‌اند وهر کدام صدهزارکلمهٔ زشت ورکیك مانند بت وزنار ومی ومطرب و خط و خال در اشعار آورده‌اند معلوم میشود از خدا نترسیده وزبان خودرا نگه نداشته‌اند. درحدیث است که‌هرکس‌خداراشناخت‌زبان‌خودرا از کلام وشکم خودرا ازطعام نگه‌میدارد این عرفا وشعراازهرکس بیشتر بدین لطمه زدند .

مداح نالائق لائق ریش مداح

الفاظ رکیك مانند قروغمزه وزلف و خط و خال و دلبرعیار لائق فاحشه های گندیدهٔ همه جائی‌است نه‌لائق‌مقام مقدس حق نعوذبالله آسمانها و کوهها پاره پاره میشوند از این جسارت . ای شـاعران خدا میفرماید در قرآن . **وقالوااتخذالرحمن ولدا . تکادالسموات یتفطرن منه وتخرالجبال‌هدا** یعنی وگفتند خدافرزندگرفته ازاین‌نامربوط نزدیکست

آسمانها پاشیده‌شود و زمین بشکافد وکوهها سرنگون شود . خط وخال گفتن بدتر از فرزند گفتن است پس‌شاعر ومداح اگرمدحی میگوید باید مناسب حال و مقام ممدوح باشد مثلا اگر کسی کتاب علمی برای عالمی تحفه برد مناسب است اماا گر تار یادنبکی ولوپرارزش باشد بیاورد توهین وبی ادبی کرده مگر آنکه‌تحفه برنده نادان بی‌شعوری باشدکه اورا کمتر نکوهش کنند .

شعر شاعران مانند هدیه عرب بادیه نشین است

یکی ازاعراب بادیه نشین که آب چشمه ورودخانه وفرات را ندیده وزندگی او باآب شور چاه ویا آب بارانی بودکه میان گودالها وغدیرها جمع میشد سالی مبتلا بقحطی شد وهرچه داشت تمام‌کرد روزی زن اوباو گفت مقداری از این آب باقی ماندهٔ غدیررا درکوزه‌ای پرکن وتحفه ببر برای نعمان بن منذر آن عرب کوزهٔ چرکین خود را ازآب کثیف گودالی که مخلوط به پشکل شتر ومتعفن شده بود پرکرد ورو نهاد بطرف قصر نعمان، نعمان ازبالای قصر خود تماشا میکرد دید عربی در سوز آفتاب چیزی بدوش دارد ورو بقصر میآید بغلامان‌گفت اورا آوردند پرسیداین کوزه چیست گفت مـاء الجنة ماء الحیوة آب شیرینی است برای ملك آورده‌ام نعمان بفراست فهمیدکه آب غدیر نزد اوبهترین تحفه است زیرا آب دجله وفرات را ندیده، نعمان بروی خود نیاورد ومرحبا گفت وکوزه را نزدیك‌دهان خود برد وبوی عفونت بدماغش رسید باز بروی خودنیاورد پس چیزی بعرب انعام‌کرد ودستور داد اورا از راهیکه آمده برگردانند تا چشمش بدجله وفرات نیفتد وشرمنده نگردد.

حال این بافته‌های شعرا ومداحان وکلمات کندیدهٔ باده و چنك ومی ومطرب راکه میآورند اگر بگوئیم برای خدا گفته‌اند از نفهمی‌البته‌مناسب مقام وعظمت وجلال‌خدا نیست بلکه مناسب نفهمی ولائق ریش خودشانست یعنی این شعرا مانند همان عرب بیچاره میباشند چون سروکارشان با همین الفاظ بوده وبباده وشراب وامردان ومهوشان وزلف وخال علاقه داشته‌اند بهتر ازاینها چیزی نمیدانند لذا باخدا وامام خود نیزهمین کلمات‌رامیآورند واز دریای شیرین‌گوارای علوم آل‌محمد علیهم‌السلام خبری ندارند وآب گوارا وشیرین‌علم‌اهل‌عصمت را ندیده اند و ازبی‌خبری خود را اهل فهم و

عرفان میشمارند ودیگران را فاقد فهم میدانند وحتی علما وفقها را نادان وظاهری میخوانند ومیگویند علما ازاصطلاحات رکیکه وموهومات گندیدهٔ ما خبرندارند آری این شعرا چون در بیابان ضلالت و غرور وخودپسندی ونادانی سکونت کرده‌اند واز شهر علم آل محمد اعراض کرده‌اند ناچار بآبهای گندیدهٔ وهم وخیال قانع شده این چیزهای گندیدهٔ متعفن را بدربار پروردگار تحفه میبرند وبدین وسیله خودستائی‌هم میکنند ولی خیال‌نشود که مستوجب عنایتند خیرخیر زیرا اینان مقصرند واز مستضعفین و قاصرین نیستند وچون متمکن ازکسب علم واستفادهٔ از دجله وفرات علوم آل‌محمد (ص) بوده واعراض کرده اند مستوجب غضب و عقوبت پروردگارند زیرا خدا درلعن وعذاب فرق نگذاشت بین عوام وعلمای نصاری که خدارا ثالث ثلاثه گفتند وهمه را توعید وتهدیدنمود برای آنکه بخدا نسبت زشت‌دادند وصفات خلقی را برای او آوردند و مصاحب وولد برای او ذکر کردند پس جعل اصطلاحات زشت این شعرا ومداحان واختراع مسلك و نفاق این عرفا را نتوان بآب گندیدهٔ غدیر عرب قیاس کرد و قابل اغمـاض دانست زیرا ما باور نکرده ایم که این‌شعرا و عرفا راستی بخدائی معتقد باشند و این کلمات‌رکیك را برای خدا گفته باشند وراستی عشق‌ورزی باخدا کرده باشند بلکه مطابق هوا و هوس خودگفته اند واصلا در اسلام ایشان شك داریم چه برسد بتشیع بلی پیروان گول خوردهٔ سادهٔ ایشان چون اغوا و اغفال شده‌اند شاید معاقب نباشند اما خود این شعرا چون از طریقهٔ اهـل عصمت منحرف شده اند و دستور **فأتوالبیوت من ابوابها** را مخالفت کردند واوهام گندیده را الهام وخیالات شیطانی را کشف وشهود وهوای نفسانیرا عشق‌نامیدندوبوسواس شیطانی که **انالشیاطین لیوحون الی اولیائهم** موهومات خود را عرفان خواندند و وسوسهٔ شیطان را حقیقت فرض کردند.

وباصطلاحات رکیکه قرب حق طلبیدند مانند بت‌پرستان که بت‌را موجب تقرب بحق دانستند و گفتند **مانعبد هم الالیقربونا الی الله** و چون عقول بشربکلی درطریق توحید ومعرفت الهیات ضعیف است و باید پیروی از شرع کنند نه بعنوان تقلید بلکه بعنوان تأیید باید طریق بندگی وسخن گفتن باخدا را ازشرع بیاموزد وهرکس چنین نباشد گمراه است و شیاطین بگمراهی اومدد میکنند لذا خدا انبیارا فرستاد تا مردم را راهنما

باشند وطریق گفتگوی با خدارا بایشان بیاموزند چه خوب گفته حجة ـ الاسلام خراسانی .

عقول این بشرچون هست ناقص — در ادراك حقائق نیست خالص
بعقل خود چـه استقلال جستند — ره ادراك حق برخویش بستند
چه عقل خویش را قاصر ندیدند — بخودهریك طریقی برگزیدند
یکی شد فلسفی لایبالی — یکی شاعر ز عرفان خیالی
همه کور و کرانند اندرین راه — همه بـا وهم میگوینـد الله
همه با دین حق کردند بـازی — یکی با عشق ودیگر شعرسازی
برای رشدشان حق نقشه‌ای ریخت — رسولان وامامان‌را برانگیخت
رسولان را معلم حق فرستاد — عقول و انبیا شاگرد و استاد
هر آن شاگرد کز استاد بگریخت — بوهم خودهزاران نقش بدریخت

بالاخره اگر این شعرارا مسلمان بدانیم ونگوئیم مانند قدیس بولس برای تخریب اسلام خودرا باسلام بسته اند و بگوئیم از حقیقت و واقعیت دور افتاده‌اند ونگوئیم راه هدایت روشن است وابنان نخواسته‌اند بهدایت بروند ونگوئیم ضدیت باخدا ورسول کرده اند وسد راه هدایت شده‌اند و مردم را سرگرم بافکار و بافته های خود کرده اند باز مورد بازخواست ومؤاخذه خواهند شد واگر شاعران بگویند ما رکاکت و بی ادبی ازاین الفاظ زشت نمیفهمیم جواب آنست که بروید فهم خودرا عوض کنید .

این اشکالات ما در صورتی است که خود شاعران اقرار نکنند کـه مقصود معانی فاسده استوبشود کلمات رکیکهٔ ایشان را بتأویلات خودشان حمل کرد ومابگوئیم ممکن است معانی‌حقیقی این الفاظ را اراده‌نکرده‌اند ولی مسلم آنستکه بسیاری از کلمات ایشان قابل تأویل وحمل بصحت‌نیست وممکن نیست حمل بغیر معنی ظاهری کرد و قطعاً خود شاعرهم قصد معانی عرفانی نداشته بلکه یقیناً همان معانی عرفی اولیه فاسده را قصد کرده . ما برای نمونه مقداری از اشعار این شعرا کـه قابل حمـل بصحت نیست نقل میکنیم .

مقداری از کلمات شعرا که قابل تأویل نیست

یکی از کلمات ایشان می میباشد کـه میگویند مقصود شاعرولایت ومعرفت وجذبهٔ عشق است اما خود شاعر انکار کرده ونشان ها وصفاتیکه

برای می ذکر کرده وصریحاً میگوید مقصودشراب نجس‌وحرام رامیگویم نه ولایت‌ومعرفت، مثلا حافظ در اشعارش میگوید آن می که ام‌الخبائث و موجب افلاس وبهتر از ریا ودارای عیب ومخالف زهد وپارسائی و ضد مذهب است واحتیاج بغفران حق وتوبه دارد و باعث ترس و بد گفتن مردم وبطلان روزه میباشد ودر ماه رمضان ترك میکنند واز وظیفه وپول دولت باید خرید وازدرخت تاك وخون رز وآب انگور وحرام ومزیل عقل‌وتاب وموجب تری دماغ ومستی وفسق ورفتن نام وموجد ننك و موجب عیب و مشروب ستمگران وشاهان وازگناهان وبیاد وزیر وامیر ودر عهد جوانی مینوشند وکاسه وجام آن مانند سر جمشید‌کبر ودر مجلس جم میخوردند و بابربط وچنك ودف ورقص برلب جوی‌آب و زیر بید باپسران ومغبچه‌گان باید خورد مقصود من است حال این می باچنین نشانها واوصاف میشود ولایت ومعرفت باشد خیر والله این می همان می نجس است باشعار ذیل که از دیوان حافظ نقل میشود نظر کنید تا ادعای ما مسلم شود برای نمونه حافظ میگوید :

آن تلخ‌وش که صوفی ام‌الخبائثش خواند
اشهی لنا واحلی مـن قبلـة العذاری

چه شود گرمن وتوچند قدح باده خوریم
باده از خون رزانست نه‌ازخون شماست

این نه‌عیب است کزین‌عیب‌خلل خواهدبود
وربود نیزچه شد مردم بی عیب کجا است

ز راه میکده یاران عنان بگردانید — چرا که‌حافظ‌ازاین‌راه‌رفت‌ومفلس‌شد

ز زهد خشك ملولم بیار بادهٔ ناب — که بوی باده مـدامم دماغ تر دارد

می‌خور که صدگناه زاغیار درحجاب — بهتر زطاعتی که ز روی و ریا کنند

برآن‌سرم که ننوشم می‌وگنه نکنم — اگر موافق تدبیر من شود تقـدیر

ز باده‌هیچت اگر نیست این‌نه بس که تورا
دمی ز وسوسهٔ عقـل بی خبـر دارد

دویار نازك و از باده کهن دومنی — فراغتی و کتابی و گوشهٔ چمـنی

من اینمقام بدنیا و آخرت ندهـم — اگر چه در پیم افتند هردم انجمنی

بیا که رونق این کارخانه کم نشود — بزهد همچو توئی و بفسق همچومنی

از سه شعر اخیر بوی کفر وانکار دین میآید

رسید مژده که آمد بهار وسبزه دمید وظیفه گر برسد مصرفش گل است و نبید

این شعر را در تقاضای وظیفهٔ خود از شاه گفته کـه مصرفش را معین کرده .

گفتم شراب وخرقه نه آئین مذهب است گفت این عمل بمذهب پیر مغان کنند

مقصود از پیر مغان رئیس خراباتست که حافظ مرام خراباتی داشته و رئیس ایشان هرعملی را حلال میداند چنانچه حافظ مکـرر اشاره باین مطلب کرده و گوید :

چو پیر سالك عشقت بمی حواله کند بنوش و منتظر رحمت خدا میباش

بمی سجاده رنگین کن گرت پیرمغان گوید

که سالك بی‌خبر نبود زراه ورسم منزلها

در مذهب ما باده حلالست ولیکن بی روی تو ای سرو گل اندام حرامست

دی پیر میفروش که یادش بخیر باد گفتا شراب نوش و غم دل ببر زیاد

گفتم بباد میدهم باده نام و ننـك گفتا قبول کن سخن وهرچه بادا باد

اگر شراب خوری جرعه‌ای فشان برخاك

از آن گـناه که نفعی رسد بغیر چه باك

فریب دختررز طرفه میزند ره عقل مباد تا بقیامت خـراب تارم تاك

نگویمت همه ساله می پرستی کن سه ماه میخورو نه ماه پارسا میباش

من ازورع می ومطرب ندیدمی ازپیش هوای مغبچگانم دراین وآن انداخت

من این مـرقع پشمینـه بهـر این دارم

که زیر خرقه کشم می کس این گمان نبرد

بیا وکشتی ما درشط شراب انداز خروش وولوله درجان شیخ وشاب انداز

بنیمه شب اگـرت آفـتاب میباید ز روی دختر گلچهر رز نقاب انداز

ازاین شعرمعلوم میشود که شب‌خیزی حافظ برای چه کاری بوده .

دخترشبگرد تند وتلخ وگلرنگـست ومست

گر بیابـیدش بسوی خـانهٔ حافظ برید

زاهد خام که انکار می و جام کند پخته گردد چونظر برمی خام اندازد

ببوس جام صبوحی بنالهٔ دف وچنك ببوس غبغب سـاقی بنغمهٔ نی و عود

زدست شاهد نازك عـذار عیسی دم شراب نوش ورها کن حدیث عاد وثمود

این شعرموجب کفر وارتداد است زیرا حدیث عاد و ثمود از قرآن

است چگونه میتوان رها کرد

بخواه جام صبوحی بیاد آصف عهد وزیر ملك سلیمان عماد دین محمود
بیار باده که حافظ مدامش استظهار بفضل ورحمت‌عام‌است وغافر معهود
چون‌پیرشدی‌حافظ ازمیکده بیرون‌رو رندی‌وهوسناکی درعهدشباب اولی
میخور ببانك‌چنك‌ومخور غصه‌ور کسی گویدتورا که باده‌مخور گوهوالغفور

می ولایت‌را که بیاد شاه ووزیر درمجلس‌شاهان نمیخورند اماحافظ ندیم مجلس شراب شاه بوده گوید

چوغنچه بالب‌خندان بیاد مجلس شاه پیاله گیرم واز شوق جامه پاره کنم
ساقی چوشاه نوش کند بادهٔ صبوح گوجام زربحافظ شب زنده‌دار بخش
از آن ساعت که‌جام می بدست‌شه‌مشرف‌شد
زمانه ساغر شادی بیاد میگساران زد
سحرزهاتف‌غیبم رسید مژده بگوش که دورشاه شجاعست می دلیر بنوش
هاتفی از گوشهٔ میخانه دوش گفت ببخشند گنه می بنوش
شراب وعیش نهان‌چیست کار بی‌بنیاد زدیم برصف رندان وهرچه بادا باد
قدح بشرط ادب گیرزانکه ترکیبش زکاسهٔ سرجمشید و بهمن است وقباد
سرودمجلس‌جمشید گفته اند این بود که جام‌باده بیاور که جم‌نخواهدماند
ایدل تو جام جم مطلب جام می‌طلب کاین بودقول‌مطرب ودستانسرای جم
با شاهدشوخ وشنك وبا بربط ونی کنجی و فراغتی و یك شیشهٔ می

و صدها شعر دیگر که صریح است درشراب نجس امید است اغوا کنندگان بیدار شوند ودیگر لجاجت نکنند باید گفت این شعرا که از می ومطرب دم میزنند وخودرا شبیه بکفار می‌خوار نموده‌اند یا واقعاً کفاررا دوست داشته وخواسته‌اند با ایشان همکاری کنند ویا آنقدر می ومطرب‌را دوست دارند که ورد زبان کرده‌اند زیراهر کس عاشق چیزی شد میل‌دارد نام اورا بهرحال ببرد مانندزلیخا که بهرچیزی میرسید نام یوسف‌میگذاشت ویا آنکه این شعرا دیدند اسلام عظمتی‌دارد خصوصاً در هفتصد سال قبل خواستند عظمت اسلام را درهم بشکنند .

اکنون به بینید چه قدر نفهمند طرفدار شعراء معروف و نمیخواهند حرف حسابی را بپذیرند وشاعران را معصوم میدانند و حاضر نیستند گناه شاعری را باور کنند پس با اینهمه اشعار صریح میتوان گفت خودشان را بنفهمی زده‌اند وبا این‌حال بعوام میگویند علما خبرندارند که مقصود از

می چیست.

جواب عوام بطرفداران شعرا

ای عوام اگر بتو گفتند علما اشعارشعرا را نمی فهمند درجواب این چند جواب را بگو.

اولـ چگونه علما قرآن ونهج‌البلاغه را میفهمند وشعرسادهٔفارسی را نمیفهمند مگرمعمااست که معما را جزخود شاعر کسی نمیفهمد معما اگر بشرهم باشد کسی نمیفهمد جز گوینده معما مانند سخن‌دیوانگانست که کسی آن را نمیفهمد ولی تمام اشعار شاعران که معما نیست اگر معما باشد پس طرفدار شعرا هم نمی‌فهمد.

دوم ـ اگرعلما نمی‌فهمندکه شاعر چه میگوید من عوام ازکجا بفهمم که شاعرچه گفته وچه‌کاره بوده پس ازمن عوام چه میخواهید.

سومـ اگرعلما نمیفهمند پس این‌شعر هارا برای که گفته‌اند چیزی راکه کسی نفهمد چرا نوشته‌اند انسان نباید اظهار کفر وفسق کند و بعد بگوید کسی نمی‌فهمد. بعلاوه علماء صدهاهزار نفرند چگونه همه نمیفهمند فقط چهارنفر لوطی زیرخرقه رفته میفهمد پس این مغلطه و جسارت کردن بدانشمندان است که طرفدارشعرا اظهار عصبیت میکنند. بعد ازآنکه‌مسلم شد می همان شراب‌حرام نجس‌است پس میگوئیم مقصود ازشاهدرعنا وبت عیار پسران امرد ویا فاحشه های ننگین است چنانچه در هفدهم ازمفاسد اشعاربیان خواهد شد پس زشت گوئی اینان قابل تأویل نیست و حتی کار بجائی رسیده که خودشاعران ازاین‌کارزشت بتنگ آمده‌اند ویك‌شاعری بسایر شعرا گفته .

ای‌شاعران برای‌خداوصف‌می بس‌است　　مدح‌نگاروهاله ورخساروی‌بس‌است
اندر ستایش قد و بالای دلبـران　　جانا دگر نمودن یك‌عمرطی بس‌است

وحتی خود انوری اقرار کرده برزشتی‌افکارخود وگوید :

غزل ومدح وهجاهرسه ازآن‌میگفتم　　که‌مرا شهوت‌وحرص‌وغضبی بودبهم

این‌شاعران مفاسد می ومی‌پرستی‌را ندانسته‌اند وهمچنین طرفداران آنها ازخطر می‌آگاه نیند ونمیدانند که می‌مایهٔ شراست .

ابلیس شبی رفت ببـالین جوانی　　آراسته درشکل مهیبی سر وبررا
گفتا که‌منم مرك‌اگرخواهی زنهار　　باید بگزینی تویکی‌زین‌سه‌خطررا

یا آن پدر پیرخودت‌را بکشی زار — یابشکنی ازمادرخود سینه وسررا
یا یك دوقدح بادهٔ گلرنك بنوشی — تا اینکه بپوشم زهلاك تونظررا
لرزیدجوان برخوداز اینقصه‌وحق‌داشت — کزمرك فتد لرزه بتن ضیغم نررا
گفتا پدر ومادر من سخت عزیزند — هرگز نکنم ترك‌ادب این‌دونفررا
لیکن چوبمی‌دفع شراز خویش توان کرد
مینوشم و با وی بکنم چارهٔ شر را
جامی‌دو بنوشیدوچوشدخیره زمستی — هم‌مادرخودرا زد وهم کشت‌پدررا
ای‌کاش‌شودخشك بن‌تاك وخداوند — زین مایهٔ شرحفظ کند نوع‌بشررا
ای کاش بریزند بدریای عدم هر که زنددم
از جام و می و باده و هم مطرب خررا

یك شاعر حافظ شکن و مرد خیام افکن لازمست برای وطن

ساقیا بر چین بساط بادهٔ بد نام را — دشمن‌جان‌است‌جام باده بشکن‌جام را
صبح وشام اندربی‌دانش بکوش ازجان‌ودل
مگذران با دور جام باده صبح و شام را
لذت‌روح است‌علم‌وکام دل‌باشدهنر — شربت علم وهنر شیرین نماید کام را
کیست‌آن مردتوانا تاکه با اشعارخویش
از جهان نابود سازد حافظ و خیام را
عیش‌ونوش‌ومی‌پرستی ازسخن بیرون برد
ننك را بر دارد از اشعار و آرد نام را
کی‌توان فرزانه گفت‌آن‌را که‌اندرراه می
افکند دین و کتاب و ننگرد فرجام را

آقای صدیقی نخجوانی کتابی نوشته وبرباعیاتی منطقی جواب داده رباعیات زشت خیام‌را ولی‌در آنجا خواسته دوخیام‌درست کند یك خیام‌هرزه گو ویك خیام‌حکیم هیچ‌نگو.ایشان‌خیال کرده هر که نامش‌حکیم‌است هرزه نمیگویدامانمیدانندحکیم وریاضی‌دان باافکاردینی‌اسلامی‌الهی‌سروکار ندارد وکمترحکیمی است معتقدات درستی داشته باشد علی ای‌حال ماآرزومندیم یك شاعر عالم متدینی پیدا شود ومردم را ترغیب وتحریص کند بعلم وهنر

وکار وحفظ عقل ودیانت، وزشت گوئی حافظ وخیام وامثال آنان را جبران کند وخردمندان اهل ایمان‌را سرافراز نماید.

دوازدهم از مفاسد اشعار عرفا ترویج خرافاتست

ممکن نیست خیالبافی و افکار خرافی شاعرانرا دریکجا جمع کرد ما برای نمونه واثبات مطلب مقداری ازخرافات حافظ را تذکر میدهیم یکی ازعقائد اهل سنت که بنظرما باطل است آنست که بر جنازهٔ میت در نماز میت چهار تکبیر است اماشیعه پنج تکبیرمیگوید حافظ جهان‌را میت فرض کرده ومیگوید چهارتکبیر بر او زدم وگوید :

(من‌همانم‌که وضوساختم ازچشمهٔ عشق

چارتکبیر زدم یکسره برهرچه‌که هست)

وبازحافظ چه‌قدر ازقلندری وصوفیگری وبی‌بندوباری ترویج کرده وحال آنکه تمام باطل ومضر بدنیا وآخرتست اما حافظ میگوید

صوفی صومعهٔ عالم قدسم لیکن حالیا دیر مغانست حوالت گاهم

قلـندران حقیقت بنیسم جو نخرند قبای‌اطلس آنکس که ازهنرعاریست

یك حرف صوفیانه بگویم اجازتست ای نوردیده صلح به ازجنك داوری

بر درمیکده رندان قلندر باشند که ستانندودهند افسرشاهنشاهی

اگرهرحرامی بهتراز حرام دیگر وارتکاب آن جائز باشددیگردینی نمی‌ماند یکی ازافکارغلط آنست که‌میگوید باده نوشی بهتراز زهد فروشی است در حالیکه هردو حرام وحرام به و بهتر ندارد بلکه بد و بدتر دارد اما حافظ میگوید

« باده نوشی که درآن روی وریائی نبود

بهتراززهد فروشی که‌دراوروی‌وریاست»

ویکی ازنادانیها آنستکه برای خود هرکسی طریقی درست کنند مانند حافظ که میگوید طریق ما آنستکه مردم‌آزارمباش وهرچه‌میخواهی بکن که‌گناه دیگری نیست وگوید :

مباش دربی آزاروهرچه خواهی کن که‌درطریقت‌ماغیر ازاین گناهی‌نیست

بنا برطریقت حافظ اگرکسی برود اموال خودرا بدریا ریزد و یا اسراف کندگناهی نکرده واگرترك نمازکندگناهی نکرده و اگر شرك بیاورد بخدا گناهی نکرده وحال آنکه این‌طریقه باطل‌است وباز ازافکار خرافی حافظ آنستکه میگوید:

حافظا می‌خور ورندی کن وخوش‌باش ولی
دام تزویر مکن چون دیگران قرآن را

درجواب او باید گفت :

شاعر رندی ومیخوار کی‌از کفاراست دام تزویر مکن حافظی قرآن را

ترویج از باطل و خرافات در دیوان حافظ بسیار است باز مانند آنکه میگوید :

می‌خور که صد گناه زاغیار درحجاب بهتر ز طاعتی که ز روی وریا کنند
عیب می‌جمله بگفتی هنرش نیز بگوی نفی‌حکمت مکن از بهردل عامی‌چند
بعزم توبه سحر گفتم استخاره کنم بهار توبه شکن‌میرسد چه چاره کنم

نادانی را به‌بین که توبه را مسخره کرده میخواهد استخاره کند در حالیکه خود میگوید کارخیر استخاره نمیخواهد

آن‌دم که‌دل بعشق‌دهی خوش‌دمی بود درکارخیرحاجت هیچ استخاره نیست

سیزدهم از مفاسد توهین بمقدسات دینی است

دیوان شعرا خصوصاً شعرای عرفانی مملو است از توهین بمقدسات دینی وتمسخر بفلك وملك ودین وزهدوعلم وتقوی ومجتهد وامام جماعت وبهشت ودوزخ ومدرسه. مثلا حافظ ملك را رکابدار وفلك را اسلحه کش شاه کرده وروح‌القدس را حلقه بگوش و گوید

داور دین شاه شجاع آنکه کرد روح‌القدس حلقهٔ امرش بگوش
فلك جنیبه کش‌شاه‌نصرت‌الدین است بیا ببین ملکش دست در رکاب زده

ومقصود حافظ از خاوتیان ملکوت اراذل خراباتست که بشاه‌خطاب کرده گوید :

مست بگذشتی‌واز خلوتیان ملکوت بتماشای توآشوب قیامت برخاست

مستخدمین‌شاه بعضی‌را فرشته و دربانان شاه را ملئکه خوانده و میگوید باساکنان حرم شاه می‌خوردیم و گوید

گرفته ساغرعشرت فرشتهٔ رحمت زجرعه بررخ‌حوروپری گلاب‌زده

ساکنان‌حرم وسر و عفاف ملکوت با من راه نشین بادهٔ مستانه زدند
دوش دیدم که ملائك درمیخانه زدند گل آدم بسرشتند و به پیمانه زدند

شب قدرراشب وصل و حضور نزد شاه دانسته وگوید تاج خورشید نعل مرکب شاه است

آن‌شب قدری که گویند اهل خلوت امشب است
یارب این تأثیر دولت از کدامین کوکب است
شهسوار من که مه آئینه دار روی اوست
تـاج خورشید بلندش خاك نعل مرکبست

وعقل کل را مسخره کرده ودر مقابل صمد وخدا پرستی خودرا صنم پرست میشمارد و گوید :

زجیب‌خرقهٔ حافظ‌چه‌طرف بتوان بست که ما صمد طلبیدیم واو صنم دارد

اگر طعن و تمسخر عرفانست تمام کفار واراذل عارفند

ما نمونه‌ای ازطعن وتمسخر وتوهین حافظ بامور دینی ذکر کردیم وباز برای نمونه ذکرمیکنیم حافظ گوید:

نیست‌در کس کرم‌ووقت‌طرب‌میگذرد چاره‌آنست که سجاده بمی بفروشیم
درمذهب ما باده حلال است ولیکن بی‌روی توای‌سرو گل‌اندام حرامست
چه‌دوزخی‌چه بهشتی‌چه آدمی‌چه پری بمذهب همه کفر طریقت است امساك
فریب دختررز طرفه میزند ره عقل مباد تا بقیامت خراب تارم تاك
زاهد خام که انکار می و جام کند پخته گردد چونظر بر می خام اندازد
درکنج دماغم مطلب جای نصیحت کاین گوشه پراززمزمهٔ چنك‌وربابست
گر چه ماه رمضانست بیاور جامی که نهاداست بهرمجلس وعظی دامی
صلاح وتوبه و تقوی زما مجوحافظ زرند عاشق مجنون کسی‌نیافت صلاح
فدای پیرهن چاك ماهرویان بـاد هزار جامهٔ تقوی و خرقهٔ پـرهیز

حجة‌الاسلام خراسانی در جواب این‌جسارت حافظ می گوید

فدای جامهٔ تقوی وکفش یك زاهد هزار رند خرابات و صوفی ناچیز

باز حافظ گوید

زاهد اگربحور وقصوراست‌امیدوار مارا شرابخانهٔ قصوراست‌ویار حور
منعم مکن زعشق وی ای‌مفتی زمان معذور دارمت که تو او را ندیدهٔ
پیش زاهد از رندی دم مزن که نتوان گفت
با طبیب نامحـرم حـال درد پنـهانی
من نخواهم کرد ترك‌لعل‌یار وجام‌می زاهدان‌معذورداریدم که‌اینم مذهب‌است

طعن و تمسخر عرفا بامور دین بیشتر از کفار است

ونیزحافظ می گوید :

دیدیم شعر دلکش حافظ بمدح شاه یك بیت‌از آن‌قصیده به‌ازصدرساله بود
زکوی میکده دوشش بدوش‌میبردند امام شهر که سجاده میکشید بدوش
امام شهر که بودش سر نماز دراز بخون دخترزر جامه راقصاوت کرد
درعهد پادشاه خطا بخش جرم پوش حافظ‌قرابه کش‌شدومفتی‌پیاله نوش

عجب استکه پادشاه جرم پوش شده ولی حافظ عیبجو ، یك وقتی نویسنده فکر میکردم که چرا نصاری ودول غربی از شعراء ما تعریف و تمجید وطرفداری میکنند وده‌هاملیون‌دلار خرج قبر خیام وعطار و حافظ میکنند چون بدقت نظر کردم باشعار شعرا دیدم تمام سعی شعرا مصرف بدگوئی‌بزاهد وعالم وامور‌اسلامی است فقط یقین کردم که برای‌جلوگیری ازنفوذ علما وقوانین اسلام وموهون کردن آن هیچ ابزاری بهتر از شعر شعرا نبوده برای نصاری .

خود نصاری نمیتوانند اینگونه تمسخر و طعن ولعن کنند از عالم و مفتی وزاهد ولی شعرا توانسته وکرده اند ومحرمات و فواحش را خوب ترویج کردند همت شعرا تعریف ازمی ومطرب وتکذیب ازامور دینی‌است چنانچه باز حافظ گوید

واعظان‌کاین جلوه درمحراب ومنبرمیکنند
چون بخلوت میروند آن‌کار دیگر میکنند
برو بکارخود ای‌واعظ این چه فریاد است
مرا فتاده دل از کف تورا چه افتاد است

بهیچ زاهد ظاهر پرست نگذشتم که‌زیرخرقه نه زناردا‌شت پنهانی
ما مرد زهد وتوبه وطامات نیستیم با ما بجام بادهٔ صافی خطاب کن
روزی که‌چرخ ازگل‌ماکوزها کنند زینهار کاسهٔ سر ما پر شراب کن
ساقی بیا که شد قدح لاله پر زمی طامات تا؟بچند وخرافات تا بکی
فرداشراب کوثروحوراز برای‌ماست امروز نیز ساقی مه رو وجام می
که آگه است که کاوس وکی کجا رفتند
که واقف‌است که چون‌رفت‌تخت‌جم برباد

دراشعار فوق نظر کنید چگونه افتخار میکنند بمی پرستی وبی‌دینی

ولی اززهد وتوبه عار دارد وحتی بوی کفر وانکاربهشت وجزا وقیامت از اشعار فوق میآید بازمیگوید .

فردا اگر نه روضهٔ رضوان بما دهند غلمان زروضه حور زجنت بدر کشیم
مطرب کجااست تاهمه محصول علم‌وزهد
در کار بانك و بربط و آواز نی کنم
ازقیل وقال مدرسه حالی دلم گرفت یك چند نیزخدمت معشوق ومی کنم
زاهد شراب کوثر و حافظ پیاله خواست
تا در میانه خواستهٔ کردگار چیست
فقیه مدرسه دی‌مست‌بود وفتوی داد که می‌حرام ولی به زمال اوقافست

به‌بینید حرام به وبهتر ندارد حافظ میگوید می‌حرام ولی بهترازمال اوقافست درصورتیکه بد وبدتراست وگوید

بکوی میفروشانش بجامی بر نمیگیرند
زهی سجادهٔ تقوی که یك‌ساغر نمی ارزد
ما درس سحر بر سر میخانه نهادیم محصول دعا در ره جانانه نهادیم
تسبیح وخرقه لذت مستی نه‌بخشدت همت درابن‌عمل طلب‌ازمیفروش کن
صلاح کارکجا و من خراب کجا سماع ووعظ کجا نغمهٔ رباب کجا
ترسم که روزحشرعنان برعنان رود تسبیح شیخ وخرقهٔ رند شراب‌خوار
ترسم که‌صرفه‌ای‌نبردروز بازخواست نان حلال شیخ ز آب حرام ما
برو معالجهٔ خودکن ای نصیحت‌گو شراب‌وشاهد شیرین که را زیانی‌داد
بشوی اوراق اگرهمدرس مائی که علم عشق در دفتر نباشد

با اینکه عشق حافظ تمامش هنری ودفتریست باز کتاب و دفتر را تکذیب میکند بااینکه اسلام چه قدر ازنوشتن کتاب و ضبط حقائق ترغیب وتحریص کرده وباز حافظ گوید :

اگرفقیه نصیحت کند که عشق مباز پیالهٔ بدهش گو دماغ را تر کن
اگراین‌شراب‌خام واگر آن‌فقیه پخته بهزار بار بهتر ز هزار پخته خامی
میخور که‌شیخ‌وحافظ ومفتی‌ومحتسب چون‌نیك بنگری همه تزویرمیکنند

معلوم میشود حافظ بهمه بدبین است جز بجام شراب و عجب است که‌حضرت‌عیسی را نیزمسخره کرده وبرقص‌آورده‌من‌نمیدانم‌چگونه‌مریدان حافظ اورا مسلمان میدانند در حالیکه میگوید

در آسمان نه عجب گربگفتهٔ حافظ سرود زهره برقص آورد مسیحا را

زاهد چه از نماز توکاری‌نمیرود هم مستی شبانه و راز و نیاز من
ما ومی وزاهدان وتقوی تا یار سر کدام دارد
بیا که رونق این کارخانه کم نشود بزهد همچوتوئی وبفسق همچومنی

پس دیوان حافظ لسان‌الغیب است‌نه لسان‌الغیب ومعلوم شد این‌شعرا منافق بوده وبدین بدبینند وتا توانسته اند درتخریب وتوهین وی کوشیده وجوشیده‌اند مگر کسی کودن باشد وبسیار کودن که با این‌همه اشعار باز نفهمد ممکن است منافقان دیگر که مرید حافظند خود را بنفهمی بزنند

چهاردهم از مفاسد ارتزاق از امور دینی وطمع است

یعنی دین فروشی میکنند برای نان خوردن مثلا حافظ چه قدردمزده ازسحر خیزی ودعا ودرس سحر وورد شب وبیداری شب و حفظ قرآن ، برای چه وبرای که دراشعار اوببین که همه را برای گول زدن شاهان و پر کردن شکم گفته مثلا برای شاه منصور وتوران شاه وشاهان و وزراء می گوید :

مرو بخواب که حافظ ببارگاه قبول ز ورد نیمه‌شب ودرس صبحگاه رسید
توران‌شه خجسته که درمن بزیدفضل شد منت مواهب او طوق گردنم
تو در فقر ندانی زدن از دست مده شیوهٔ بندگی و منت توران شاهی
بملازمان‌سلطان که رساند این‌دعارا که بشکر پادشاهی زنظر مران گدارا
بخدا که‌جرعه‌ای‌ده‌تو بحافظ‌سحرخیز که‌دعای صبحگاهی اثری کند شمارا
سزای‌قدرتوشاها بدست‌حافظ نیست جز از دعای شبی و نیاز صبح دمی
گریهٔ شام‌وسحرشکر که‌ضایع‌نگشت قطرهٔ باران مـا گوهر یکدانه شد

بااین گریه نشان دادن وریاکاری و دین فروشی باز میبینی بفقیه و زاهد فحش میدهد که آنان ریا کارند اما بخودش نمیگوید چرا بیداری شب وسحرخیز یت را صرف مدح شاهان ومی‌خواری وشعر سازی کرده ای چنانچه خوداقراردارد گویدعشق‌من‌و گریهٔ‌من‌برای کیست

گریه وخنده‌وعشاق‌زجای دیگراست میسرایم بشب وقت سحـر میبویم
منزل حافظ کنون بارگه پادشا است دل پی دلداررفت جان برجانانه شد
درپیش‌سلطان گر نیست بارم باری بسیرم برخاك درگاه

شوق لبت برد از یاد حافظ درس شبانه ورد سحرگاه
خسروا حافظ درگاه نشین فاتحه خواند
وز زبان تو تمنای دعائی (حواله) دارد
بحاجب درخلوتسرای خویش بگو فلان زگوشه نشینان خاك درگه ماست
اگر بسالی حافظ دری زند بگشا
که سالها است که مشتاق روی چون مه ماست
بی‌مزد بود ومنت هرخدمتی که کردم یارب مباد کس را مخدوم بی‌عنایت
اگر گویند نمیخواهم چه حافظ عاشق مفلس
بگوئیدش که سلطانی گدائی هم نشین دارد
دریاست مجلس شاه دریاب وقت دریاب
هان ای زیان رسیده وقت تجارت آمد
بدین شعر ترشیرین زشاهنشه عجب دارم که سرتاپای حافظ را چرا درزر نمیگیرد
دختر فکر بکر من محرم مدحت توشد مهرچنین عروس را هم بکفت حواله باد
قحط جوداست آبروی خود نمیباید فروخت
باده و گل از بهای خرقه میباید خرید
عدل سلطان گر نپرسد حال مظلومان عشق
گوشه گیران را زآسایش طمع باید برید
مکارم تو بآفاق میبرد حافظ ازاو وظیفهٔ وزادسفردریغ مدار
چوذکرخیرطلب میکنی سخن این است
که دربهای سخن سیم وزردریغ مدار
بمنت دگران خو مکن توای حافظ رضای ایزد و انعام پادشاهت بس
ازاشعار حافظ پیدا است که عشق او هنری و برای نان بوده چنانچه
باز می گوید :

عشق میورزم وامید که این فن شریف چون هنرهای دیگر موجب حرمان نشود
دو سه سال آنچه بیندوختم از شاه ووزیر همه بربود بیك دم فلك چوگانی
ساقی چه شاه نوش کند بادهٔ صبوح گوجام زر بحافظ شب‌زنده داربخش
چند بناز پرورم مهر بتان سنگدل یاد پدر نمیکنند این پسران ناخلف
حافظ قلم شاه جهان مقسم رزق است از بهرمعیشت مکن اندیشهٔ باطل
شاه بیداربخت را همه شب ما نگهدار افسر و کلهیم
وام حافظ بگو که بازدهند کردهٔ اعتراف و ما گوهیم

پایهٔ نظم بلند استوجهانگیر بگو تا کند پادشه بحر دهان پر گـهرم
گوئی برفت‌حافظ ازیادشاه یحیی یارب بیادش آور درویش پروریدن
ای مه صاحب قران از بنده حافظ یاد کن
تا دعای دولت از حسن روزافزون کنم
عمر بست تامن درطلب هرروزگامی‌میزنم
دست شفاعت هرزمان در نیك‌نامی میزنم
و صدها شعر دیگر که معلوم میشود شاعران عرفانی‌پست و گداترین طبعند .

پانزدهم از مفاسد اشعار عرفانی

عشق‌وشهوترانی است

چون مردم ازلفظ عشق خوششان میآید وخیال میکنند هر کس گفت آه ازعشق یار سوختم وهستی خود باختم واقعاً عاشق است وعاشق مقامی دارد ولذا گول میخورند دیگردقت نمیکنند که اولا عشق شعرا ساختگی وفنی است وآنهم بشاهان ووزیران برای پول چنانچه درسوم و چهارم از مفاسد بیان‌شد وخود حافظ اقرار کرده وگوید

عاشق‌ورندونظربازم ومیگویم فاش تا بدانی که بچندین هنر آراسته‌ام
عشق‌میورزم وامید که این‌فن‌شریف چون هنرهای‌دگرموجب‌حرمان‌نشود

ثانیاً عشق ازجنود نفس ونفسانی وعبارتست ازشدت میل نفس پس چیزخوب وعقلانی نیست وآنرا مخالف عقـل بلکه مزیل عقل و نوعی از جنون دانسته‌اند. این عرفای دروغی عشق را بخود بسته و مقاماتی برای آن میتراشند اگر واقعاً خوب بود چرا قرآن واسلام واهل‌عصمت مردم‌را بآن دعوت نکردند ونگفتند بروید عاشق شوید بلکه امیرالمؤمنین مذمت کرده ازآن درخطبه ۱۰۸ نهج‌البلاغه وفرموده :

ومن‌عشق شیئا اعشی‌بصره وامرض قلبه فهوینظر بعین غیر صحیحة ویسمع باذن‌غیرسمیعة قد خرقت الشهوات عقله وامانت الدنیا قلبه وولهت علیها نفسه . یعنی و هر کس عاشق هرچیزی شود چشم او بی‌نور ودل اوبیمار شده که بدیده نادرست نظر میکند و بگوش غیرشنوا میشنود محققاً پاره کرده شهوات عقل اورا ومیرانیده دنیا دل‌اورا

وجانش را واله و حیران آن گردانیده، بعد از همهٔ اینها خداوند تعالی را نتوان درك کرد وذات او قابل تصور وتوهم وتعقل نیست حتی انبیاوملائکه بذات او احاطه ندارند وعشق فرع بر تصور معشوقست و چون خدا تصور نشود پس معشوق نگردد طرفداران شعرا میگویند مقصود شعرا از عشق حب است جواب آنستکه

عشق شعرا و عرفا بمعنی حب نیست

زیرا شعرا مدعی سوختن وفناشدن ودلباختگی وشیدائی و جنونند و درحب این چیزها نیست اولا- ثانیاً کتاب کافی درباب عقل و جهل از امام هفتم علیه‌السلام روایت کرده که فرمود حب از جنود عقل است ولی شعرا عشق‌را مخالف عقل شمرده‌اند واز عشق تعریف وازعقل بدگوئی میکنند چنانچه سعدی گوید :

دیوانهٔ عشقت ای پریروی عاقل نشود بهیچ بندی
عشق آمد وعقل همچو بادی رفت از بر من هزار فرسنك
سعدی همه روز عشق میباز تا دردوجهان شوی بیك رنك

و مولوی درمثنوی گوید

ازدردل چونکه عشق‌آیددرون عقل رخت خویش اندازد برون

وصدها شعردیگر. صفی علیشاه گوید:

عشق آمد آتش اندر عقل زد طعنه بر گفتار عقل و نقل زد

وهزاران شعر مانند اینها که مخالفت عشق‌را باعقل میرسانند و حال آنکه عقل حجة الهی است وتمام تکالیف و فرستادن انبیا برای عقلا است نه دیوانگان وقرآن عقلارا مخاطب نموده **وافلاتعقلون** فرموده یعنی‌پس چرا بدنبال عقل نمیروید. کافی از امام پنجم علیه‌السلام روایت کرده که فرمود خدا فرموده بعزت وجلالم چیزی بهتر از عقل خلق ننمودم . امـا استعمارطلبان برای آنکه مردم بدنبال عقل نروند وپیرو هوا و هوس و عاشق مسلك باشند وازدین ودنیا باز ودرقید استعمار بمانند ازشعرا و عرفای عاشق پیشه تعریف ومردم‌را بپیروی آنان تحریص میکنند و چنین شاعران‌را ازمفاخر میشمارند در حالیکه عاشق پیشگی و شیدائی دلیل بر بی‌ارادگی وبی‌اختیاری است و لشکر انتخاب عاشق درکارها فهم و اراده نیست وکارهای او سفیهانه وبیهشانه بوده وتابع سنجش نفع و ضرر نیست

چنانچه سلطان ولد فرزند مولوی دراحوال پدرش نوشته که پدرم عاشق شمس تبریزی شد ودرعشق او بی اختیار گردید و هرچه داشت درعشق او باخت واز آن جمله گوید :

روز وشب درسماع رقصان شد — برزمین همچو چرخ گردان شد
سیم و زر را بمطربان میداد — هرچه بودش زخان ومان میداد
روز و شب لحظه ای نمیآسود — یکزمان بی‌سماع و رقص نبود
عاشقی شد طریق و مذهبشان — غیر عشق است بیششان هذیان

عجب این است که خود این‌شعرا اقرار کرده‌اند که معشوق ما کیست وما عاشق خدا نیستیم بلکه عاشق شاهان و یا امردان میباشیم چنانچه در سوم وچهاردهم وهفدهم ازمفاسد در این کتاب اشعار اقرارشان ذکر شده مثل آنکه حافظ می‌گوید:

هرگز نمیرد آنکه دلش زنده شد بعشق
ثبت است بر جریدهٔ عالم دوام ما

عدهٔ از مردم سطحی که شعر بعد ازاین شعر را نخوانده ویا متوجه نشده‌اند خیال میکنند اوعاشق‌خدا است ولی‌خود حافظ درشعر بعدمیگوید من عاشق حاجی قوامم وگوید :

دریای اخضرفلك وكشتی هلال — هستند غرق نعمت حاجی قوام ما
حافظ زدیده دانهٔ اشکی‌همی فشان — باشد که مرغ وصل کند قصددام ما

وما راجع بآنکه عشق وعاشقی از هوای نفس است و عقلانی نیست کتابی نوشته ودلائل آن را نوشته‌ایم وبیان کرده‌ایم که حب وعشق فرق دارد ودر اخبار آل محمد بعشق خدا امری نشده و اگر خبری باشد در مدح عشق بخدا از سنیان است وهمه مجعول وبی‌مدرکست مراجعه‌فرمائید.

عقیده نویسنده اینست که باید شاعری پیدا شود وباشعار خود مردم را تحریص بعقل‌وهوش وهنر نماید وزشت‌گوئی‌وهرزه بافی ولاف‌وگزاف عشقی را کنار گذارد و مردم را بایمان و غیرت ارشاد کند تا جبران زیان گفته‌های شعراء بی‌خرد را بنماید وبگوید مثلا

برخیز و دفع عشق ستمکر کن — آواره اش زکشور پیکر کن
عشق از هوا و هوس خیزد — با عقل این هوا بدر ازسر کن
عشق‌است‌خصم هوش‌وخردمندی — با عقل دفع خصم بد اختر کن
دیوانگی است واله و شیدائی — بد فتنه‌ایست عشق تو باور کن

گر عاقلی بتاز بر این دشمن / خود را در این میانه مظفر کن
یك نکته‌ای بگویمت ازقرآن / دل را بنور عـقل منور کن
دنیا ودین به پیروی عقل است / نفرین بعشق قافیــه پرور کن
این شعر و شاعری وهوسبازی / باعزم وحزم از سرخود در کن
بیگانگان جنون تورا خواهند / خود را بعقل وهوش مطهر کن
دشمن فسونگر استوحیل انگیز / باهوش باش‌ودفع فسونگر کن
ای‌جان من نجات اگر خواهی / برخیز و خویش هنرور کن
ای برقعی باهل خرد پیونـه / گفتار عقل و هوش مکرر کن

شعرا‌ءصوفیه برای آنکه خدا را دارای صورت میدانند نعوذبالله و لذا مدعی عشق بصورت حق میباشند وعبادت را عبارت ازعشق بصـورت میدانند چنانچه صفی‌علیشاه درکتاب تفسیر خود در ذیل **ایاك نعبدوایاك نستعین** می گوید:

بنده آن‌باشدکه بیندروی او / بندگی او کـند بر خوی او
این‌عبودیت‌زعشق‌است و نیاز / طاعت‌بی‌عشق مکراست‌ومجاز
عشق هـم نابد بدل بی‌علتی / علت آن باشدکه بینی طلعتی

خوانندهٔ عزیز مـامیل نداریم‌مردم صورت‌پرست ومشرك شوندولذا می‌گوئیم اولا عبادت حق‌فرع عشق نیست‌آنهم عشق بصورت بلکه‌بواسطهٔ عقل باید فهمید خدائی هست وبامرعقل وبدستور شرع او را عبادت کرد . شرع اسلام مشرك دانسته کسی‌راکه برای خدا صورت قائل شود آن وقت شعراء دیگر نفهمیده ازصوفیه تقلیدکرده دم از عشق میزنند ومداحان ما اشعار خود را پر کرده‌اند از عشق بحق بقول خودشان بتقلید صوفیــه و نرفته اند ازاهل عصمت تقلید کنند .

و لذا این مداحان مکرر مردم را تحریص میکنــند بکسب عشق و میگویند ای مردم بروید عاشق شوید ونمیفهمند کـه اصلا عشق تحصیلی نیست تاکسی برودکسب وتحصیل‌کند یعـنی کسی نمیتواند بزور خود را عاشق کند بلکه عشق‌یك‌حالت دلباختگی قهری است که‌گاهی برای‌اشخاص حـاصل میشود بدون آنکه میل داشته باشد و لذا عاشق میخواهد خود را ازفکر معشوق منصرف‌کند نمیتواند ودفع آن بسیار مشکل است پس امر بکسب عشق‌امریست لغو وبیهوده ولذا شارع اسلام امربکسب‌عشق‌نکرده ودم ازعشق نزده اما شعرا و مداحان بیشتر موهومات خود را که مخالف

عقل است ازراه عشق وارد میکنند . مولوی در مثنوی درك ذات حق و جبر دراعمال وبسیاری ازعقائد فاسده را میخواهد بعشق ثابت کندوحاصل آنکه بنام عشق آنقدر خیالبافی کرده‌اند که دیوان ها پر کرده اند وحتی برای عشق شهر وده و کوچه تراشیده‌اند مولوی درحق شیخ عطارمیگوید

هفت شهر عشق راعطار گشت ماهنوز اندرخم یك کوچه‌ایم

وازهمهٔ اینها بدتر که مداحان ومنبریها بتقلید صوفیه گفتارشان براز عشق است گاهی خدارا عاشق وگاهی معشوق وگاهی امام را عاشق وخدا را معشوق وگاهی مردورا عاشق کرده‌اند چنانچه یکی ازبی‌خردان گفته

روزعاشورا درآن‌میدان‌عشق کرد رورا جانب‌سلطان‌عشق

پس‌خطاب آمدزحق کی‌شاه عشق ای‌حسین‌ای یکه تازراه عشق

گرتو برمن‌عاشقی ای‌محترم پرده برچین من بتوعاشق‌ترم

آیا بین خالق ومخلوق پرده‌ایست تا برچیند آیا روزعاشورا وحی وخطابی بوده برای امام اگرچنین بوده پس چرا امیرالمؤمنین فرموده بعد ازرسول خدا وحی منقطع شد. چگونه اسلام را آلوده کرده وهر دروغی را بی‌پروا باسلام بسته‌اند.

این‌شعرا درخیال خود عشقی میتراشند ودراشعارخود مکررمیگویند عشق چنین گفت وعشق چنان کرد وعشق چنین برد وعاشق چنین‌شد. ومعنی خیالبافی همین است.

شانزدهم از مفاسد اشعار عرفا ترویج از رقص و موسیقی است

یکی ازکارهای زشت که هم دراسلام حرام وهم درمنطق عقل ناروا وممنوعست سبك وزنی و رقاصی وغنا و آوازه خوانی است مرد وزین و مسلمان متین نمیرقصد وبلهو ولعب و خوانندگی عمر خود را تلف نمیکند مگرآنکه هوا وهوس براوغلبه کند. ما اگر بخواهیم مدارك دینی حرمت آنرا بیاوریم مفصل میشود ، برای نمونه میگوئیم در قرآن سورهٔ لقمان فرموده **ومن‌الناس من‌یشتری لهوالحدیث لیضل‌عن‌سبیل‌الله بغیر علم** . یعنی بعضی از مردم مشتری لهو و لعبند برای آنکه دیگـران را بگمراهی کشند بدون آنکه بدانند، درکتب تفسیر واحادیث معتبره درذیل

این آیه ازاهل عصمت نقل کرده‌اند که فرمودند مقصود ازلهو دراین آیه موسیقی وآوازه خوانی‌است امام پنجم وامام ششم وامام هشتم علیهم‌السلام فرموده‌اند این آیه درشأن کسانی نازل شده کـه کنیزان آوازه خوانی میخریدند تا بصدای آنان خود را مشغول کنند وهر کس میخواست مسلمان شود اورا میبردند بمجلس آوازه خوانی وموسیقی ومیگفتند این بهتراست ازآنچه محمد(ص) شمارا دعوت میکند، این بهتر است از نماز و روزه و جهاد. ازرسول خدا روایت کرده اند که فرمود حلال نیست خرید و فروش کنیزان آوازه خوان و پول آن حرام و تصدیق این درکتاب خدا در آیهٔ **ومن الناس من يشترى لهوالحديث** است.

ونیز رسول خدا فرمود بخدائی که جانم بدست اوست قسم هر کس آوازه خوانی کند دوشیطان برشانهٔ راست وچپ اوسوار میشوند وقدمهای خودرا از شوق حرکت میدهند وبر سینه وپشت اومیزنند ونیز رسول خدا فرمود کسیکه گوش خودرا پرکند از آواز وغنا باو اجازه ندهند که وارد بهشت شود وصدای روحانیان را بشنود عرض کردند یارسول‌الله روحانیان بهشت کیانند فرمود قاریان قرآن ونیزرسول خدا فرمود خدا مرا فرستاد تا هدایت ورحمت برای عالمیان باشم و مرا امر کرد تا ساز وآلات آواز را محو کنم.

ودر حدیث دیگر وارد شده که روز قیامت ندا شود کجایند آنانکه گوشهای خودرا ازلهو وساز وآواز نگه داشتند حاضرشوند تا ایشان را درباغهای مشك جای دهم وثنای خود را بایشان بشنوانم و بایشان بگویم **لاخوف عليكم اليوم.** ونیز رسول خدانهی‌فرمودند ازدائره زدن‌وصنج کوبیدن وصرنا ونی‌نواختن ومزمارزدن وفرمودند این چیزها باطل‌وباطل ازمن نیست.

وامام ششم فرمود هرکس چهل‌روز درخانهٔ او طنبور بماند محققاً بغضب خداوندگرفتار شده و امام هشتم فرمود شنیدن کمانچه از گناهان بزرگست وامیرالمؤمنین فرمود برشش طائفه سلام نکنید ، یهود ونصاری وصاحبان شطرنج ونرد وشرابخوار وآنان که بزدن تار و طنبور و بربط و سایر آلات موسیقی اشتغال میورزند و امام هشتم فرمود **ان الغنا مما قدوعدالله عليه‌النار** یعنی آوازه خوانی وموسیقی محققاً ازچیزهائی‌است که خدا وعدهٔ عذاب بر آن داده (زیرا عمر بشر را تلف و ازکار دنیا و

آخرت بازمیدارد) کافی روایت کرده از امام ششم که فرمود هرخانه‌ای که صدای موسیقی وآوازه خوانی در وی باشد از بلاهای دردناك ایمن نیست ودعا درآن مستجاب نشود وفرشته درآن وارد نگردد .

مردی بامام ششم عرض کرد پدرومادرم فدایت چون وارد بیت‌الخلا میشوم بساشده که زیاد مینشینم برای آواز همسایگان که کنیزان سازنده ونوازنده دارند امام فرمود چنین کاری‌مکن عرض کرد بخداقسم برای گوش دادن نرفته‌ام بلکه آن صدا بگوشم میرسد امام فرمود آیا نشنیده‌ای قول خدارا که فرموده **ان‌السمع والبصر والفؤاد کل اولئك کان عنه‌مسئولا** یعنی بتحقیق چشم وگوش ودل همه مسئول و مورد مؤاخذه میباشند عرض کرد بخدا قسم گویا هرگز نشنیده بودم این آیه را انشاء الله دیگر چنین نخواهم کرد واز خدا طلب آمرزش میکنم امام فرمود برخیز غسل کن و هرچه میتوانی نماز بخوان زیرا بگناه بزرگی عادت داشتی چه قدر حالت‌بد بود اگر براین حال میمردی.

امام پنجم وامام ششم فرمودند کاهن وساحر و آوازه خوان و آنکه پول خود را صرف آوازه خوانی کند و آنکه بآن کسب میکند مورد لعن خدایند ونیزمردی برسول خدا گفت حقیقتاً خدا برای من شقاوت را حتمی نموده زیرا من روزی خودرا منحصرمی‌بینم بگدائی‌ازمردم‌پست‌شما اجازه دهید من آوازه خوانی کنم بدون آنکه کارزشتی بآن ضمیمه کنم رسول‌خدا فرمود من اذن نمیدهم ونعمت وخیری دراین‌کار نیست ای دشمن خدابتحقیق خدا تورا روزی پاکیزه داده توآن‌را گذاشته وآنچه برتوحرامست‌انتخاب کرده‌ای آگاه باش اگر دفعهٔ دیگر چنین خواسته‌ای را اظهار کنی تورا بسختی میزنم .

ابن‌عباس روایت کرده از رسول خدا (ص) که فرمود از جملهٔ آثار ظهور قیامت آن است که نمازها را ضایع کنند وپیروی شهوات نمایند تا فرمود درچنین هنگام ظاهر میشوند زنان خواننده و آشکار میشود آلات موسیقی، درآن‌وقت گروهی قرآن‌را برای غیرخدا فراگیرند وبا آواز و خوانندگی توام کنند تا آخر. وامام ششم فرمود خوانندگی وآواز موجب نفاق وبدنبال آن فقر است وباز آن‌حضرت فرمودحلال نیست خریدوفروش آوازه خوان وبهره بردن از آن نفاق ویاد دادن آن کفر است و صد ها خبر دیگر .

خداوند خواسته بتوسط اهل عصمت بشررا راهنمائی کند که از تنبلی و بیماری وخوانندگی دورشود وتوانا ودانا واهل ذکر وفکر باشد و عمر خودرا تلف نکند تا بیگانگان واستعمار چیان براو تسلط نیابند و او را بواسطهٔ عیاشی تسخیر نکنند متاسفانه

نظری بسیاست بیگانگان واستعمار گران

کفار بیگانه میخواهنـد ملت ما یکمشت رقاص هرزهٔ آوازه خوان عاشق پیشهٔ دنبك‌زن بیمار باشد تا نتواند یك سوزن برای خود بسازد یعنی نه اهل‌دین باشدونه‌اهل‌صنعت‌واقتصاد تابتوانند بتوسط صنایع واقتصاد خود ملت مارا مسخر کنند چنانچه کرده‌اند لذا ادارهٔ تبلیغات ورادیو وفرهنك‌ما را دراختیار گرفته و مطابق میل خود طوری کرده‌اند که محصول آن جز یکمشت عیاش هوا پرست آوازه خوان نباشد و عجب آنست کـه در تالار فرهنك یا فلان وزارتخانه جشن میگیرند وهر دختری که پیراهنش کوتاهتر باشد و بهتر برقصد وبنوازد جائزه ومدال دریافت میکند وبنام هنر پیشه نام اوذکر میشود وای براین ملت احمق ولعنت بر زمامداران خائن

موسیقی احساسات وعواطف را میربابد

وانسان را بسایر امور بی‌اشتها میکند. اگر کسی قبل‌ازخوردن‌نهار آب زیاد یا میوهٔ زیادی‌میل کند دیگر بغذا اشتها ندارد. خداوند درفطرت وکمون بشر حس نوع پروری وترحم وعاطفهٔ بزیر دست و جدیت درکار وتشکر از منعم وتضرع وزاری و بندگی نسبت بخالق و احساسات دیگری ودیعه نهاده ، چنانچه بشر بموسیقی پرداخت احساسات و عواطف خود را مصرف‌کرده واشتهای او کم میشود نسبت بسایر امور و نتیجه‌ای که باید وشاید از عواطف بشری نمیگیرد مثلا کسیکه مدتی وقت خود را صـرف شنیدن موسیقی کرد وقتیکه بیرون میرود دیگر نالهٔ فقرا وضعفا در او اثر ندارد واشتهائی بشنیدن پند واندرز وقرآن ودعا ندارد زیرا عاطفه وخیر خواهی وسایرعواطف او کم شده واشتهائی برای او نمانده است.

مضرات موسیقی ازنظر علوم امروزی

موسیقی علاوه برزیانهای دینی واخروی ضررووزیان دنیوی نیزدارد

که بواسطهٔ دانشمندان جدید ثابت و محرز شده معلوم میشود پیغمبر اسلام بی‌جهت آن را حرام نکرده . ما ضررهائیکه برای آن شمرده اند ذکر میکنیم هر کس مدارك علمی آن را بخواهد بکتاب موسیقی واسلام مراجعه کند- در آن کتاب عقائددانشمندان جدید ذکر شده که آنان مفاسد و زیان های ذیل را برای موسیقی ثابت کرده‌اند :

۱- بهت زدگی ۲- از خود بیخودشدن ۳- تضعیف نیروی قضاوت ۴- تیرگی هوش وخرد ۵- توقف ورکود فکر ٦- تحولات اخلاقی ۷ - افسردگی وخمودی ۸- شدت حزن وغصه ۹- خودکشی و انتحار ۱۰ - جنون عشقی ۱۱- یأس از زندگی ۱۲ - تضعیف نیروی بینائی و شنوائی ۱۳- ضعف اعصاب ١٤- تأثرات قلبی و دماغی ١٥ - پستی اخلاقی ١٦- تضعیف نیروی فعالیت وکار۱۷- میل بفحشاء ۱۸- بی‌میلی بکار۱۹- سلب غیرت ۲۰- شیوع فحشاء ۲۱- ترویج رذائل۲۲- سبك وزنی وعدم متانت ۲۳- اتلاف وقت ٢٤- بی‌قیدی ولاابالیگری ٢٥- عیاشی وبیباکی ٢٦- سرطان گلو ۲۷- سکته های قلبی ۲۸- وسیلهٔ بی دینی ۲۹- خوك صفتی ومیمون حالی ۳۰- هرزگی ۳۱- تهی‌مغزی ۳۲- مسخرشدن بغیر

متأسفانه تبلیغات اجانب چنان گمراه کرده ملت ماراکه سود و زیان خودرا تمیز نمیدهند با آنکه تمام زیانهای فوق مشاهده شده باز از جعل اکاذیب وتزریقات سوء استقبال میکنند مانندآنکه انتشار میدهند موسیقی غذای روح وموجب تفریح وباعث رشد گیاهان و حیوانات و زیادی شیر مادرانست باید گفت اگر غذای روح است پس چرا در این چند ساله که موسیقی زیاد شده روح مردم قوی نشده و روح متفکر و استقلال طلب و مخترع درایران بوجود نیامده بلکه بعکس‌شده واگرموجب ازدیاد شیر است چرا شیر مادران بکلی خشکیده ومحتاج بشیر خشك امریکا شده اند. بلی تبلیغات دروغ کفارمیخواهند مادرها راگول زنند تا مادربچهٔ خود را پیش رادیوببرد ومغز بچه را از کوچکی معیوب ومصروع کنند تا ببزرگی رسید یك سبك‌وزن عیاش سربارجامعه باشد آری موسیقی غذای روح اما چه غذای مسمومی غذائی که رشد بیماری وهرزگی وبی‌غیرتی دهد و میل بفحشا را زیاد کند.

علی‌ای‌حال یکی ازعوامل ترویج موسیقی وخوانندگی، شعرا وعرفا بوده‌اند که بذر این بدبختی وزیان دنیا وآخرت بدست ایشان پاشیده شده

چه‌قدر تصنیفهای موسیقی واشعار عشقی ساخته ونشرداده‌اند اگر کسی باور ندارد بچندین هزار تصنیف های کتاب شمس تبریزی‌وسعدی وحافظ مراجعه کند به‌بیند زمینهٔ این فساد را ازهفتصد سال قبل پایه گذاری و آب یاری کرده‌اند باضافه باشعار خود ترغیب وتحریص کرده‌اند مسلمین‌را بموسیقی ورقاصی. ما نمونه‌ای از اشعار این عرفا را می‌آوریم در اینجا تا گول خوردگانی که آنان را عاشق حق میدانند هشیار گردند وبنده گان هوا و هوس را بشناسند.

مولوی برضد خدا ورسول نواهای شهوت انگیزرا صواب دانسته بلکه در قصه پیرچنگی چه قدر تعریف کرده در ص ۳۴۲ مثنوی چاپ کتابفروشی اسلامیه می گوید :

نالهٔ سرنا و تهدید دهل چیزکی ماند بدان ناقور کل
پس حکیمان گفته اند این لحنها از دوار چرخ بگرفتیم ما
بانك گردشهای چرخست اینکه خلق میسرایندش بطنبور و بحلق
ما همه اجزای آدم بوده ایم دربهشت آن لحنها بشنوده ایم
پس غذای عاشقان باشدسماع که درآن باشد خیال آن جماع
قوتی گیرد خیالات ضمیر بلکه صورت گیرداز بانك صفیر
آتش عشق از نواها گشت تیز آن‌چنانکه آتش آن جوزریز
همچو اسرافیل کاوازش بفن مردگان‌را جان درآرددربدن

ودرص۵٦ می گوید:

مطربی کز وی جهان شد پرطرب رسته ز آوازش خیالات عجب
از نوایش مرغ دل پران شدی درصدایش هوش‌جان‌حیران‌شدی. تا آخر

حافظ که خود خواننده وخوش آواز بوده وچنانچه از دیوانش پیدا است اهل رقص نیز بوده ودر مجالس سلاطین باین کارها اشتغال داشته ما برای نمونه چند شعری ازحافظ نیزذکرمیکنیم می گوید :

رقص برشعرتر ونالهٔ نی‌خوش باشد خاصه رقصیکه‌درآن‌دست‌نگاری گیرند
مصلحت دیدمن آنستکه یاران‌همه‌کار بگذارند و خم طرهٔ یاری گیرند

جواب حافظ چنین است ازکتاب حافظ شکن

مصلحت دید من آنست که مردم همه رنك
بگذارند و یکی رنك قراری گیرند
رقص برشعرتر و نالهٔ نی فسق بود خاصه رقصیکه‌درآن‌دست‌نگاری گیرند

بازحافظ گوید :

برسرتربت من بامی ومطرب بنشین تا ببویت زلحد رقص کنان برخیزم

صلاح کار کجا و من خراب کجا سماع‌ووعظ کجانغمهٔ رباب کجا

در کنج دماغم مطلب جای نصیحت کاین گوشه پراززمزمهٔچنگ‌ورباب‌ست

مباش بی‌می ومطرب که زیر چرخ سپهر

بدین ترانه غم از دل بدر توانی کرد

عجب ازاین است که ملائکه را در عرش نسبت برقص داده بـرای خاطرآوازه خوانی مجلس شاه ومی‌گوید بشاه

ای جوان سرو قـد گوئی بزن پیش از آن کزقامتت چوگان کنند

باز ما چون گیرد آغاز سمـاع قدسیان برعرش دست افشان کنند

هرمرغ بدستانی درمجلس شاه آمد بلبل بنوا سازی حافظ بغزل گوئی

زچنگ زهره‌شنیدم که صبحدم میگفت غلام حافظ خوش لهجهٔ خوش‌آوازم

دلم ازپرده بشد حافظ خوش‌گوی کجا است

تـا بقول و غزلش سـاز و نوائی بکـنم

صوفی بگریه چهرهٔ مجلس بشو چـه شمع

وآهنك رقص ما همه آواز و نالـه کن

دراین‌باغ ازخدا خواهد دگرپیرانه سرحافظ

نشیند بر لب جوئی و سروی درکنار آرد

ازاین شعر معلوم میشودحافظ درسن پیری نیزبلهوولعب مشغول‌بوده وبدتراز همه آنکه بحضرت عیسی نیزنسبت رقص داده گوید

درآسمان نه‌عجب گربگفتهٔ حافظ سرود زهره برقص آورد مسیحا را

حجةالاسلام خراسانی درکتاب حافظ شکن گوید درجواب این شعر

ببین چه کفرازاین گفته میشودظاهر نگرکه مستی‌می چون کندبمی‌خوارا

زسکر باده چنان‌مست عشق‌شد حافظ که درگزاف زخودبرفکنده پروارا

بشعر بادهٔ خود آرزو کند از عجب که صوت‌زهره برقص‌آورد مسیحارا

باز حافظ گوید :

خدارا محتسب مارا بفریاد دف ونی‌بخش

که‌سازشرع‌زین‌افسانه بی‌قانون‌نخواهدشد

رباب و چنك ببانك بلند میگویند که گوش‌هوش به‌پیغام اهل راز کنید

ما می ببانك چنك نه امروزمیخوریم بس‌دورشد که گنبد چرخ این‌نداشنید

سخن‌دانی وخوش‌خوانی نمیورزند در شیراز
بیا حافظ که تاخود را بملك دیگر اندازیم

خرد درزنده رود انداز ومی نوش — بگلبانك جوانان عراقی
نوای مجلس ماراچو برکشد مطرب — گهی عراق زند گاهی اصفهان گیرد

مغنی نوائی بگلبانك رود — بگوی و بزن خسروانی سرود
روان بزرگان ز خود شاد کن — ز پرویز و از باربد یاد کن
چو من گشتم ازدورمستی هلاك — بآئین مستان بریدم بخاك
بتابوتی از چوب تاکم کنید — براه خرابات خاکم کنید
مریزید برگور من جز شراب — نیارید در ماتم جز رباب
ولیکن بشرطی که درمرك من — ننالد بجز مطرب و چنك زن

وهزاران شعر دیگر ازحافظ ومثنوی ـ بایدبد مریدان این شعرا جواب خدا را چه خواهند گفت و اقلا رقص مثنویرا در قصهٔ خردزدی صوفیان بروند به بینندوهم در کتاب فیه مافیه و کتاب سلطان ولد .

مخفی نماند سماع در کتب شعرا وعرفا بمعنی غنا وآوازه خوانی است که ایشان حلال میدانند وازآن ترویج کرده اند. شیخ انصاری در مکاسب میگوید **الغناء لااختلاف فی حرمته فی الجملة والاخبار بهامستفیضة وادعی فی الایضاح تواترها** الخ. یعنی اختلافی در حرمت غنا نیست یعنی حرمت آن اجماعی است و اخبار واردهٔ در حرمت آن مستفیض است وفخرالمحققین در کتاب ایضاح ادعای تواتر اخبار نموده و آیاتیکه تفسیر بغنا وحرمت آن شده یکی آیهٔ **فاجتنبوا قول الزور** ودیگر آیهٔ لهوالحدیث ودیگر آیهٔ **والذین لایشهدون الزور** میباشد ونیز در مکاسب روایت کرده که ابن فضال ازامام ششم سؤال کرد ازغنا وعرض کرد مردم گمان کرده‌اند که رسول خدا تجویز کرده امام فرمود مردم دروغ گفته‌اند زیرا خدا میفرماید **وماخلقنا السموات و الارض ومابینهما لاعبین** یعنی ماکه خدائیم آسمانها و زمین و آنچه بین آنها است برای بازی ولهو نیافریده‌یم ونیز روایت کرده ازیونس که گفت سؤال کردم از امام هشتم از غنا و گفتم عباسی گمان میکند که شما تجویز کرده‌اید امام فرمود دروغ میگوید آن زندیق بلکه‌من گفتم کسی ازامام پنجم سؤال کرد ازغنافرمودهر گاه جدا کند خداوند حق را از باطل غنا کجا است گفت غنا درمیان باطل است ودرمکاسب روایت کرده از اعمش از امام ششم که فرمود گناهان کبیره که

حرام است یکی ازآنهاکارهای لهوی است که بازمیدارد از ذکر خداامانند غنا وتار زدن .

ودرعیون اخبارالرضا امام هشتم گناهان کبیره را شمرده ازآن جمله ذکر کرده مشغول بودن بکارهای لهو وجنك کردن بااولیاء خدا ونیزشیخ انصاری بعد ازاثبات حرمت غنا میفرماید فرقی نیست درغنا وحرمت آن‌در اینکه درکلام حق باشد یا باطل پس‌قرائت قرآن ودعا ومرثیه اگر بصوت غنا باشد بی‌اشکال حرامست و گفتگوئی نیست که عقاب آن چند مقابل است زیرا معصیت را درمقام اطاعت وارد کرده واستخفاف بقرآن وخدا و اهل عصمت نموده واین ازوسوسهٔ شیطانست که لهوولذت را درشعرومرثیه وارد کنند ومجلس را بنشاط وانبساط آورند(وبقول خودشان بحال‌آورند) ونام آن‌را مجلس مرثیه وزمزمه بگذارند وچون برای خیالات ذهنی‌خود گریه‌کنند آن‌را مرثیه وعزا پندارند وخیال‌کنند بمراتب عالیه رسیده اند درحالیکه مشرفند برافتادن در درکات آتش دوزخ و بسا است که دراین زمان های اواخر اسباب شبهات موضوعیه و حکمیه برای خود ایجاد کنند وقول ملامحسن فیض‌که یکنفر ازفقها بیش نیست بهانه‌کنند و‌حال آنکه ملامحسن اشتباه موضوعی دارد ودر تحقق غنا وموارد آن اشتباه کرده تا آخر کلام شیخ انصاری باقی آن را مراجعه کنید بمکاسب.

مخفی نماند صوت خوب غیر ازآوازه خوانی وغنا است زیرا آنچه حرامست آوازه خوانی‌وغنا است که حال وجد و طرب می آورد و کشش صوت‌را مناسب اهل‌طرب غناگویند اما صوتیکه خلقتاً خوب باشد و کشش وآوازه وطرب دراونباشد عیبی ندارد .

هفدهم ازمفاسد اشعارعرفا شاهد بازیست

یکی ازگناهان کبیره در اسلام‌که مانندکفر شمرده شده و جزای دنیوی آن آتش زدن و یا ازکوه پرتاب کردن طرفین است شاهد بازی یعنی معاشقه ومعانقه بـاپسران امرد است‌که در آخرت نیز بشـررا بدوزخ میبرد متأسفانه این عرفا وشعرا بسیار ترویج وترغیب کرده‌اند ازاین کار زشت ومیگویند مقصودما ازرخ زیبا وشاهدرعنا ذات خداوندانست نعوذبالله من الجهالة ..

اماچون باشعار ایشان مراجعه کنی می‌بینی دروغ میگویند و مقصود

ایشان امردان ومهوشان بشریست‌زیرا اینان دراشعار خود صریحاً میگویند شاهد رعنا ودلبرزیبا پسران ومغبچه‌گان سرمست شنگول سیمین‌تن سیمین ذقن سیمین بناگوش چابك كلهدار ترك‌قباپوش دلبربخون‌صنم جگر گوشهٔ مردم که با زروسیم‌میشود دست‌در کمرآنها نمود وهم‌آغوش‌شد دلبردین‌بر دانش بر بیوفای جفاکار سنگین دل ستمکار ناخلف پیمان شکن کافر دل سرگران می‌خور کافر کیش کمان ابرو بسیار واضح است که این نشانه‌ها وصفات درخدا ورسول نیست پس این چه دروغی است که مریدان این‌شعرا میگویند مقصود شاعر خدا بوده ومیل دارند چنین هرزگی و زشتی را رفو کنند.

ای خوانندهٔ عزیز باشعار ذیل توجه کن تاصدق گفتار ما معلوم شود که اشعار ایشان صریح درتعشق باامردان وبادشاهان بوده‌وبدانکه‌شعراء زمان جاهلیت ازاظهار عشق با مردان خودداری میکردند وبا همهٔ نادانی این پردهٔ عصمت را نمی‌دریدند ولذا جوانان ایشان اهل غیرت و سلحشور بودند اما شعراء عرفان باف ایران از زمان جاهلیت بدتر کرده اند و دیوان های خودرا از این هرزگی پر کرده‌اند.

در زمان خوارزمیان وسلجوقیان غلامان ترك چینی را می‌خریدند و شاهد میخواندندوبرای دفع شهوت‌باآنان هم‌آغوش میشدند. شعراء دربار ایشان ازاین عمل زشت مداحی میکردند این چیزها باعث شد که جوانها مانند قوم لوط بی‌غیرت شدند وغیرت ومردانگی ازایران رخت بربست که بیست ملیون مردم ایران درمقابل سی‌هزار لشکر مغول تسلیم شدند و تن بخواری و اسیری مادران وزنان و خواهران خود دادند و جوانان ایران جنبشی نکردند بتاریخ ادبیات ایران ص ۷۰ و سایر تواریخ مراجعه کنید تا به‌بینید چگونه عشق‌بازی باامردان وغلامان در دربار سلاجقه وخوارزم رواج بوده چندین هزارپسر در دربار بودند که زن ها را کنار زده بودند شاعران معروف ایران مانند امیرالشعراء معزی و سعدی و امثال آن چه قدر ازاین هرزگی تعریف کرده‌اند. معزی میگوید :

روی‌آن ترك جهان‌آرای ماه روشن‌است

زلف‌اودرتیره‌شب برماه‌روشن‌جوشن‌است

البته تاجوانان بی‌غیرت نشوند تسلیم کفار ووطن فروش نخواهندشد ولذا درزمان ما استعمارطلبان ازهمان شعرا و اشعار ایشان ترویج میکنند

تا بهدف خود برسند ما برای نمونه ازاشعار حافظ چند شعری که صریح است در این هرزگی ذکر میکنیم تا مریدان او مراد خود را بشناسند.

حافظ میگوید :

ببرد ازمن قراروطاقت وهوش	بت سنگین دل سیمین بنا گوش
نگاری چابکی شنگی کله دار	ظریفی مهوشی ترکی قباپوش

جواب حافظ از کتاب حافظ شکن

تو که ازخودنداری فکرت وهوش	یقینت میبرد ترك قبا پوش
دل و دینت دل و دینت ببرداست	برودوشش برودوشش برو دوش
بلی هر کس بهر کس خود فروشد	نگردد مهرش از جانش فراموش
چه اسرائیلیان فداشربواالعجل	نمودی حب او در قلبشان جوش
دل و دینی که یك ترك قباپوش	برد او را بیك خشخاش بفروش

باز حافظ گوید :

یارب این بچهٔ ترکان‌چه دلیرندبخون	که بتیرمژه هر لحظه شکاری گیرند
من ازورع می و مطرب ندیدمی از پیش	هوای مغ بچگانم باین و آن انداخت
بلابه گفتمش‌ای ماهرخ چه باشد اگر	ببوسهٔ ز تو دل خسته‌ای بیالاید
بخنده گفت که حافظ خدای رامپسند	که بوسهٔ تو رخ ماه را بیالاید
حافظ اگرسجدهٔ تو کرد مکن عیب	کافر عشق ای صنم گناه ندارد
چند بناز پرورم مهر بتان سنگدل	یادپدرنمیکننداین پسران ناخلف
من گدا هوس سرو قامتی دارم	که‌دست‌در کمرش‌جزبسیم وزرنرود
بیار باده واول بدست حافظ ده	بشرط آنکه زمجلس سخن بدر نرود
دلم رمیدهٔ لولی وشی است شور انگیز	دروغ وعده و قتال وضع و رنك آمیز
صوف بر کش زسر وبادهٔ صافی درکش	سیم درباز و بزر سیم بری در بر گیر
حافظ آراسته کن بزم وبگوواعظ را	که به بین مجلسم وترك‌سرمنبر گیر
کنار آب و پای بید وطبع شعرو یاری‌خوش	معاشردلبری شیرین‌وساقی گلعذاری‌خوش
عروس طبع را زیور زفکر بکر می بندم	بود کزدست‌ایامم بدست افتدنگاری‌خوش

بغفلت عمر شـد حافظ بیا با ما بمیخانه
که شنگولان سرمستت بیاموزند کاری‌خوش
بغیرازآنکه بشددین ودانش ازدستم بیابگو که زعشقت چه طرف بربستم
بادل سنگینت آیا هیچ دوگیرد شبی آه آتشبار وسوز و نالهٔ شبگیر ما
در بهای بوسه ای جـانی طلب میکنند این دل ستانان الغـیاث
خون ما خوردند این کافر دلان ای مسلمانان چه درمان الغـیاث
خدارا دادمن بستان ازاو ای‌شحنهٔ مجلس
که‌می بادیگری‌خورده‌است بامن‌سر گران‌دارد
چه بـید بر سر ایمان خویش میـلرزم
که دل بدست کمان ابروئی‌است‌کافر کیش
جواب حافظ از کتاب حافظ شکن
چو بید بر سرایمان ملرز ای‌حافظ نماندبهر توایمان که‌چو نشدی‌درویش
بازحافظ گوید :
گفته بودی که شوم مست ودوبوست بدهم
وعده ازحد بشد وما نه دودیدیم و نه یك
برجبین نقش کن ازخون‌دل‌من خالی تا بدانند که قربان تو کافر کیشم
جواب حافظ
خون لاف توچه حاجت که کند نقش‌جبین
همه دانند کـه قربان چـه کافـر کیشی
شعربرلاف توابلیس بآن یار رساند گفت حقاکه تو درلاف‌سرائی بیشی
بازحافظ گوید گرخورد خون دلم مردمك‌دیده روا است
که چرا دل بجگر گوشهٔ مـردم دادم
دل من در هوای روی فرخ بود آشفته همچون موی فرخ
غلام همت آنـم که بـاشد چـو حافظ بندهٔ هندوی فرخ
وصدها شعردیگر اما مولوی درمثنوی اقرارمیکندکه اولیاء عاشق
مهرویان بستان‌خدایند نه عاشق خدا وگوید :
آن خیالاتی که دام اولیا است عکس مهرویان بستان‌خدااست
ویکجا دم از عشق شمس‌تبریزی وصلاح الدین زرکوب زده و علناً
اظهارعشق باین جوانان کرده وگوید
شمس تبریزی که نورمطلق‌است آفـتابست و زانوار حق است

ما ازمریدان مولوی میپرسیم که مولوی اگر مرد و زین ومتدین بدین است چرا هزاران تصنیف میخوانـد برای شمس تبریزی و از آن جمله می گوید :

تلخی نکنند شیرین ذقنم	خالی نکـنند از می دهنم
عریان کندم هر صبح دمی	گوید که بیا من جامه کنم
ای روی‌خوشت دین ودل من	ای بوی خوشت پیغمبر مـن
امشب تو مرا رحمی نکنی	ای فتنهٔ من شور و شر مـن
گفتم چه شود گرلطف کنی	آهسته روی در بستر مـن

وهزاران ازقبیل زشت گوئی دارد آیا این تصنیفات رکیك را برای خدا گفته وخدارا شوروشرخوانده ودربسترخود دعوت کرده زهی بی‌شرمی وبی حیائی .

سلطان‌ولدفرزند مولوی دیوانی دارد درآنجا مینویسد پدرم‌مولوی دائماً ازعشق شمس تبریزی میرقصید وغزل میخواند وآنچه‌داشت‌بمطربان میداد ازآنجمله در وصف پدرش گوید:

ورد ایشان‌شده است بیت‌وغزل	غیر این نیستشان صلوة و عمل
عاشقی شد طریق و مذهبشان	غیر عشق است پیششان هذیان
کفر و اسلام نیست در رهشان	شمس تبریز شد شهنشهشان

این اقرار پسر است درحق پدر اگر چه خود مولوی نیز در کتاب فیه مافیه اقرار کرده برقص‌خود مانمیدانیم مریدان باعصبیت اوچه‌میگویند آیا هیچ پیغمبر وامامی تصنیف خوانده و رقصیده چگونه تبلیغات دشمنان اسلام مریدان سرسختی برای مولوی بوجود آورده که بکلی استـقلال فکری را ازدست داده ومولوی‌را از اولیاء خدا ومفاخرمیدانند آیاچگونه دراشعار اوتأمل نمیکنند .

سنائی ازاین زشت گوئی بسیار دارد ازآن جمله گوید:

ای کودك زیبا سلب سیمین بر و بیجاده لب

سرمایهٔ ناز وطرب حوران ز رشکت درطرب

مصلح‌الدین سعدی واقع مطلب را آشکار کرده درگلستان گوید با زیباپسری سری وسری داشتم ودر غزلیات خود گوید:

میان‌عارفان صاحب نظر نیست	که خاطر پیش منظوری ندارد

چشمان ترك وابروان هريك بناوك ميزنند
يارب كه‌داده‌است‌اين كمان‌آن‌ترك‌تيرانداز را

غلام كيست آن لعبت كه مارا غلام‌خويش كردوحلقه در گوش
من ماه نديده ام‌كله دار من سرو نديده‌ام قباپوش

روز بازار جوانی پنجروزی بیش نیست
نقد را باش ای پسر كافت بود تأخير را
ايكه گفتی دیده ازديدار بت‌رويان بدوز
هرچه گوئی چاره دانم كرد جز تقديررا

عجب است كه چنين زشتی و هرزگی را عرفان ناميده وگويندگان آنرا اهل ادب و بعنوان ادبيات جوانان ما را بی غيرت كرده اند راستی طرفدار بی‌غيرتی وبيدينی شده‌اند وراستی عجب بزرگان و مفاخری برای ايران تراشيده‌اند پس شاعران ومداحان ما نبايد نام شاهد رعنا ورخ زيبا ودلبر عيار ومانند اينها را دراشعار خود بياورند وتقليد از اين‌كار زشت ننك آورصوفيان و شاعران گذشته نمايند

هيجدهم ازمفاسد اشعار عرفا خودپسندی وغرور

خودپسندی و غرور يكی از بدترين رذائل اخلاقی است واين صفت شاعردليل برپستی وهواپرستی‌اوست ومعلوم ميشود اهل‌علم ومعرفت نيست چه برسد باينكه عاشق‌خدا باشد ازباب‌نمونه ميگوئيم شاغرورخودخواهی حافظ را دراشعارش بنگريدگاهی ميگويد شعر من برقص آورد مسيحا را نعوذبالله وگاهی می‌گويد شعرمن خدادادی است و آنچه استاد ازل گفته بگو ميگويم وگاهی می‌گويد قدسيان در آسمان شعر حافظ ازبر ميكنند وگاهی شعر حافظ را زينت باغ وبهشت وفكنندهٔ زمزمهٔ عشق وگاهی‌آب حيوة ميخوانند وگاهی ميگويد در وگوهر گفته‌ام ومی گويد

غزل گفتی ودرسفتی بياوخوش‌بخوان حافظ
كه برنظم تو افشاند فلك عقـد ثريـا را
درآسمان نه عجب گربگفتهٔ حافظ سرود زهره برقص‌آورد مسيحارا
سرودمجلست‌اكنون فلك برقص آرد كه‌شعرحافظ‌شيرين‌سخن‌ترانه‌تواست
صبحدم ازعرش می‌آمد خروشی عقل‌گفت
قدسيان گوئی كه شعرحافظ از بر ميكنند

شکرشکن شوند همه طوطیان هند　زین قند پارسی که به بنگاله میرود
فکنده زمزمهٔ عشق درعراق وحجاز　نوای بانك غزلهای حافظ شیراز

چه قدر زشت است که کسی اینهمه از خود تعریف کند منتهی اینست که مریدان حافظ متوجه نیستند. بشاه منصور میگوید :

شعرم بیمن تو صد دل گشاد　گوئی که تیغ تستزبان سخن‌ورم
بشعرحافظ شیراز میرقصید ومینازند　سیه‌چشمان کشمیری‌وترکان سمرقندی

وصدها شعر از این قبیل رجوع بچهارم وپنجم از مفاسد اشعارعرفا دراین کتاب بنمائید .

غرور شعرا بلغز و معما و مهملاتست

هرشاعریکه چندعدد لغزومعما و مهمل ببافد و مهملی بفکر خود بپردازد مغرور میشود و خودپسندی میکند و هرجا نشست و بهرکه رسید آن معما ومهمل‌را ازطرف میپرسد دیگر نمیداند این عرفان نیست این‌علم نیست این عقل نیست اگر نفهمیدن طرف دلیل خوبی شعر باشد پس سخن دیوانه راکسی نمی فهمد باید بگوئیم دیوانه از هر عارفی عارفتر است . جان من شعرلغز ومعما را جز خود شاعر بیسواد کس دیگر نمیداند چون شاعر یك معنی مهملی ویك مطلب نامربوطی را درنظر گرفته وبهم بافته که فائدهٔ عقلائی ندارد آن مهمل‌را نباید فضل دانست بعضی ازاشخاص‌یك شعر مهملی را که معلوم نیست شاعر چه گفته و شاید خود شاعرهم نفهمیده حفظ میکنند وازبی‌خردی وحماقت هرمجلسی که یك عالم به‌بیند می پرسد معنی این شعرچیست آن عالم وظیفه ندارد جواب اورا بدهد بلکه باید او را ادب کند وسرزنش نماید واو را تنبیه وآگاه سازد وعمر خود را تلف نکند وفکر خود را بمهملات مصرف نسازد ویك‌کلمه بگوید **المعنی فی بطن الشاعر** .

در کتاب جامع الشتات مرحوم عالم ربانی آن دریای علم و تقوی میرزای بزرك قمی صاحب قوانین دیدم یکمرد نفهمی ازایشان سؤال کرده که این شعر حافظ را بیان کنید چطور بخوانیم ـ کشتی شکسته‌گانیم یا کشتی‌نشسته‌گانیم ای‌باد شرطه‌برخیز　شاید که باز بینیم دیدار آشنا را

مرحوم میرزا بطوراخلاق فرموده درجواب

بعضی‌نشسته‌خوانند بعضی‌شکسته‌خوانند　چون‌نیست‌خواجه حافظ معذوردارمارا

ای خوانندهٔ عزیز ببین ملت شاعر مسلك چه قدر نادانست عوض آنکه از یکنفر عالم بزرك ربانی راه حق وباطل را بجوید و از حلال و حرامی سئوال کند وراه سعادت را بطلبد میرود یك شعر مهمل مزخرفی‌را که شاعر بی‌بند و باری گفته میپرسد ، اگر معماگوئی و مهمل پرسی کار لغوی نبود ماهم چند معمی میپرسیدیم مانند اینکه شاعر می گوید :

ز لعل یار خواهم ضد شرقی　　زتازی وددری وقلب وتصحیف

حال شما باید مدتی فکرخودرا معطل کنید به‌بینید مقصود این‌شاعر چه بوده بعد ازفکر زیادی معلوم میشود مقصود او بوسه میباشد، اینهم شد کار بایدگفت شعرا بیخود مغرورند زیرا کسیکه عالم باشد مهمل نمیبافد وضد و نقیض نمیگوید و دلیلهای عوامانه نمیآورد شما نظرکنید باشعار حافظ درهفتم وسیزدهم ازمفاسدی که در کتاب حاضر است. اینجا نیز برای نمونه به‌بینید حافظ چه مهملی میگوید:

فردا اگر نه روضهٔ رضوان بما دهند　　غلمان زروضه حور زجنت بدرکشیم

یك‌جا درمدح شیراز میگوید

خوشا شیرازووضع بی‌مثالش　　خداوندا نگه دار از زوالش

جای دیگر ضد آنرا که درمذمت شیراز میگوید :

سخن‌دانی وخوش‌خوانی نمیورزند درشیراز
بیا حافظ که تا خودرا بملك دیگر اندازیم

یك‌جا میگوید برای توبه کردن استخاره کنم

بعزم توبه سحر گفتم استخاره کنم　　بهار توبه شکن میرسدچه‌چاره کنم

جای دیگر ضد آنرا میگوید

آندم که دل بعشق‌دهی خوش‌دمی بود　　درکارخیرحاجت هیچ استخاره نیست

وهزاران شعرمانند اینها . با اینهمه خرافات حافظ تعریف از خود کرده ومیگوید

ندیدم خوشتراز شعر توحافظ　　بقرآنی که اندر سینه داری

جواب اوازکتاب‌حافظ شکن‌اینست

ندیدم یاوه گوتراز توحافظ　　بقرآنی که با او کینه داری
بد رندان بامر حق بگویم　　که باحکمش بساط کینه آری
نمیترسم من از افسانهٔ تو　　اگرصد خرقهٔ پشمینه داری
توو پیرتو نزد من بیك جو　　بآهی کز بخار معده داری

نوزدهم ازمفاسد اشعار عرفا انکار دین و تمسخر بشرع است

واین عیب ازهر چیزی بدتراست که شعرا ازقیامت وبهشت و دوزخ وخدا ورسول توهین میکنند ومردم را به بیدینی میکشانند وشعرا در این کار از تمام کفار بدتر کرده‌اند وصنم پرستی را برخداپرستی و میخانه را برکوثر ترجیح داده‌اند برای نمونه ازشعر حافظ ذکر میشود :

ز دست شاهد نازك عذارعیسی دم — شراب‌نوش‌ورها کن‌حدیث‌عادوثمود

حدیث عاد وثمود ازقرآنست و رها کردن آن کفراست

بباغ تـازه کـن‌آئـین‌دین زردشتی — کنونکه‌لاله برافروخت‌آتش نمرود

چرخ برهم زنم ارغیر مرادم بدهد — من‌نه‌آنم که‌زبونی کشم‌ازچرخ وفلك

حافظ اگرسجدهٔ تو کرد مکن عیب — کافر عشق ای صنـم گنـاه ندارد

چمن حکایت اردیبهشت می گویـد — نه عاقل‌است که نسیه‌خریدونقدبهشت

باغ فردوس‌لطیف‌است‌ولیکن‌زنهار — توغنیمت شمر این‌سایهٔ بیدولب‌کشت

گفتم صنم پرست مشوبا صمد نشین — گفتا بکوی‌عشق همین وهم‌آن کنند

منکه امروزم‌بهشت نقدحاصل‌میشود — وعدهٔ فردای زاهد را چرا باور کنم

بیا ای شیخ و از خمخانهٔ ما — شرابی خور که درکوثرنباشد

قدح بشرط ادب گیرزانکه ترکیبش — زکاسهٔ سرجمشید و بهمن است وقباد

که آگه است که کاوس وکی کجا رفتند — که واقف‌است که چون‌رفت‌تخت‌جم برباد

چه دوزخی‌چه‌بهشتی چه آدمی‌چه‌پری — بمذهب همه کـفر طریقتست امساك

دویار نازك و از بادهٔ کهن دومنی — فراغتی و کتابی و گوشـهٔ چمنی

من این مقام بدنیا و آخرت ندهم — اگرچه دربیم افتند هـردم انجمنی

زاهد اگربحوروقصوراست امیدوار — مارا شرابخانه قصوراست ویارحور

چه طفلان تاکی ای واعظ فریبی — بسیب بوستان و جوی شـیرم

بخلدم دعوت ای زاهـد مفرما — که این‌سیب‌زنخ زان بوستان به

دانی بهشت چیست که داریم انتظار — جزماهتاب و باده وآغوش یارنیست

ازاین اشعار معلوم میشود که حافظ بهیچ دینی معتقد نبوده واصول عقائد را مسخره میدانسته .

بنام شعر و ادب ایمان جامعه را خراب کرده اند

شبستری صوفی شاعر برای تخریب اسلام ـ کعبه ودیر و کفروایمان و کنشت ومسجد را یکی شمرده ومیگوید :

چو برخیزد تورا این پرده ازپیش نماند دین وآئین مذهب و کیش
من و تو چون نماند در میانه چه کعبه چه کنش چو دیر وخانه

شیخ عطاردر کتاب جوهرالذات خودگوید:

خدا را یافتم دیدم حقیقت برون رفتم من ازعین شریعت

برهانی شاعر گوید

هر آن روزیکه باشم درخرابات همی نازم چو موسی درمناجات
مرا بی‌خویشتن بهتر که باشم نه قرآنی نمایم من نه طاعات
یکی آزاد مـردم لاابـالی کنم در وصف قلاشان مباحات

میخواهد بگوید در بی‌دینی مباحات دارم عمر خیام در تمام اشعارش دعوت کرده به بی دینی وبی‌فکری ومیخواری معلوم میشود عنادی با اسلام داشته بی‌جهت نیست اروپائیان واستعمارگران ملبونها خرج تعمیرقبراومیکنند اینهم از کینه توزی کلیسا میباشد با اسلام ولی جوانان ما بی خبرند.
علی‌ای‌حال عمر خیام گاهی میگوید:

می خور چه ندانی ازکجا آمده ای خوش باش ندانی بکجا خواهی رفت
گویند کسان بهشت باحورخوش است من میگویم که آب انگورخوش است

درجواب این مزخرف چه خوب گفته شده

گویند خسان که آب انگورخوش است
من می گویم که جنت وحورخوش است

عمرخیام گاهی میگوید

می خوردن وشاد بودن آئین من است فارغ بودن زکفرودین دین من است

باز در جواب او گفته‌اند :

شیرازهٔ دفتر حقائق دین است بینا است براین هر که حقیقت بین است
گمراهی شاعران ز حـد افزونست گرهست یکی راهنما آن دین است

عمرخیام بدتر ازعمرخطاب کرده زیرا ازعلم ومدرسه نکوهش میکند وازفسق وفجور و محرمات تعریف و گوید

نازم بخرابات کـه اهلش اهل است گر نیك نظر کنی بدش هم سهل است

از مدرسه برنخواست یك اهل دلی ویران‌شود این‌خرابه دارالجهل‌است

صدیقی نخجوانی درجواب او میگوید:

چون میکده جای مردم نااهل است گر اهل خرد نباشد آنجا سهل است
از مدرسه برخاست بزرگان جهان پس گفتهٔ خیام ز روی جهـل است

یکی ازابزار اجانب برای گمراه نمودن مردم همین است که بگویند خیام ریاضی دان وبزرگست وچون او را بزرك كردند بواسطهٔ او اسلام را خراب کنند. باید گفت مگر هر کسی ریاضی دان‌شد باید اشعارضد عقل ودین بگوید ومردم را بفساد بکشاند ریاضی دانی کـه دین ندارد بسیار کوچك وارزشی ندارد ریاضی دان باید اول برود دین خود را فراگیرد. ثانیاً دراین زمان که هزاران ریاضی دان پیدا شده مانند انشتین دیگر عمر خیام ارزشی ندارد ثالثاً علماء امامیه و اثنی عشریه اکثر ریاضی میدانند مانند محقق طوسی وامثال او دیگر محتاج بعمرخیام حنفی مذهب نیستیم . اما قوای استعمار برای ملتی که نان ندارد ویك سوزن نمیتواند بسازد ده ملیون خرج میکند وقبر خیام میسازدآنهم زمینهای وقفی امامزاده محروق را بغصب تصرف کرده و صحن و سرای خیام نموده آری اگر زباغ رعیت ملك‌خورد سیبی.

پس‌معلوم شد شاعران‌عرفان‌مآب دینی را باورنکرده‌اندوطرفداران ایشان هم لابد دینی ندارند پس چنین شعرا ازمفاخر اسلام نیستند بعضی از طرفداران شاعران چون دیدند با این اشعار زشت نمیشود شعرا را بزرك كرد. ازراه دیگر حقه زدند وگفتندعمرخیام دونفر بوده آن‌شاعرزشتگو غیر ازعمر خیام حکیم است. جواب ما آنست که عزیز من مگر تو مجبوری بتطهیر شعرا اگر وحی آمده برای بزرگی شعرا یا امری وارد شده از طرف شرع بتجلیل شعرا مارا خبرکنید. فرضاً عمرخیام دونفر باشد حافظ را با چندین هزار شعر رکیك چه میکنی ده شعر یا بیست شعر نیست که بگوئی بحافظ بسته اند.

عزیز من این شعرا پست‌تر وآلوده ترین مردمند منتهی آنست که تبلیغات دشمنان اسلام کار را بجائی رسانیده که افکار مردم را منحرف و مسموم کرده واستقلال فکری‌را ازدست داده وباور نمیکنند که فلان‌شاعر کوچك باشد مریدان شعرا مانند یهودند که **اشرب فی قلوبهم العجل** چنان‌گوساله پرستی در نظرشان‌بزرك شده‌بود که‌باور نمیکردند گوساله

پرستی باطل باشد دراینجا میگوئیم :

سرمنزل ایمنی ز دین است بدید　　بی‌رهبر دین کسی بجائی نرسید
من درعجبم زدین فروشان کایشان　　به‌زانچه فروشندچه خواهندخرید

بیستم از مفاسد اشعارعرفا توهین وتحقیرعلویات و ملئکه است

یکی ازچیزهای بسیار قبیح آنستکه این شعرا برای خاطر فلان‌شاه یا وزیر توهین بآسمانها وستارگان وخورشیدوماه وملئکه نموده وملائکه را خادم فلان ستمکار یاملان امردنموده وحتی ببهشت وطوبی وانبیا توهین میکنند برای نمونه حافظ میگوید :

در آسمان نه عجب گربگفتهٔ حافظ　　سرود زهره برقص آورد مسیحا را
دریای اخضر فلك و کشتی هلال　　هستند غرق نعمت حاجی قوام ما
خسروا گوی فلك در خم چوگان تو باد
ساحت کون و مکان عرصهٔ میدان تو باد
ایکه انشاء عطارد صفت شوکت تواست
عقل کل چاکر طغرا کش دیوان تو باد
بده ساقی‌می باقی که درجنت نخواهی‌یافت
کنارآب‌رکن‌آباد وگل‌گشت مصلی را
فاش می‌گویم وازگفته خود دلشادم　　بندهٔ عشقم وٗاز هردو جهان آزادم
شاها فلك ازبزم‌تودررقص‌وسماعست　　دست طرب ازدامن‌این‌زمزمه مگسل
شهسوار من که مه آینه دار روی اوست
تاج خورشید بلندش خاك نعل مرکبست
گدای کوی‌تواز‌هشت‌خلدمستغنی‌است　　اسیر عشق توازهردوعالم‌آزاداست

انبیا خودرا ازهر دوعالم آزاد نمیدانستند و از دوزخ ترس وتمنای بهشت داشتند واین شعراکه عاشق فلان شاه شده ازهر دو عالم آزادند وبازبشاه میگوید

در نعل سمند او شکل مه نو پیدا　　وز قد بلند او بالای صنوبر پست
یحیی‌بن مظفر ملك عالم و عادل　　انعام توبرکون ومکان فائض‌وشامل
صحبت‌حورنخواهم که بود عین‌قصور　　با خیال تو اگر با دیگری پردازم

انبیا تمنای خورداشتند ولی حافظ شاعر آن را قصورمیدانندوحتی خاك مجلس شاه را برتر از بهشت میداند ومیگوید:

بگو بخازن جنت که خاك مجلس شاه بتحفه برسوی فردوس وعودومجمر کن

ونیز حافظ بشاه احمد ایلخانی میگوید:

ماه اگر بی تو برآید بدونیمش بزنند دولت احمدی و معجزهٔ سلطانی

دبرای شاه منصور گوید :

یار ما چون گیرد آغاز سماع قدسیان برعرش دست افشان کنند

و خود را با حضرت آدم قیاس کرده و حتی بآن پیغمبر خدا توهین نموده و گوید او تقوی نداشت .

نه من از پردهٔ تقوی بدرافتادم وبس پدرم نیز بهشت ابد از دست بهشت

پدرم روضهٔ رضوان بدو گندم بفروخت ناخلف باشم اگر من بجوی نفروشم

انبیا معصومند نه بی تقوی ونیز مقام مسیح را برای هر کسی ممکن دانستن تمام اینها مخالف مذهب شیعه میباشد ولی حافظ گوید:

فیض روح القدس ار باز مدد فرماید دیگران هم بکنند آنچه مسیحامیکرد

حضرت موسی پیغمبراولوالعزم وبرتر ازشعیب است ولی حافظ اورا خادم شعیب کرده گوید

شبان وادی ایمن گهی رسد بمراد که چندسال بجان خدمت شعیب کند

حافظ برای یکی ازثروتمندان میگوید

ملك درسجدهٔ آدم زمین بوس تونیت کرد

که درحسن تولطفی دید پیش ازحد انسانی

وبرای شاه نصرت الدین گوید

فلك جنیبه کش شاه نصرت الدین است بیا ببین ملکش دست در رکاب زده

بیا بمیکده حافظ که بر توعرضه کنم هزار صف ز دعا های مستجاب زده

پس معلوم میشود مراد از میکده همان جای فسق وفجوردرباریانست نه میکدهٔ دروغ عرفان.

بیست ویکم ازمفاسداشعار عرفا ترویج ازعقائد باطله است

عقائد باطله وخرافاتی که شاعران ازآن ترویج کرده اند بسیاراست

برای نمونه چند مورد ذکرمیشود ازآن جمله عقیدهٔ بوحدت خالق ومخلوق ومسجد ومیخانه وکعبه و بتخانه چنانچه حافظ میگوید :

درعشق خانقاه وخرابات فرق نیست هرجا که هست پرتوروی حبیب هست

همه کس طالب یار است چه هشیار و چه مست

همه جا خانهٔ عشق است چه مسجد چه کنشت

واین وحدت وجود از هر شرکی بدتراست بطلان وخرابی آن را بخواهی رجوع کن بکتاب عقل ودین ویا حقیقة العرفان وازآن جمله اینکه هرکس بعمل خود گرفتار است پس امر بمعروف ونهی ازمنکرلازم نیست چنانچه حافظ گوید

عیب رندان مکن ایزاهد پاکیزه سرشت که گناه دیگران برتو نخواهند نوشت

من اگر نیکم اگر بدتو بروخودرا باش هرکسی آن درود عاقبت کار که کشت

وحال آنکه اگر نهی ازمنکرنکنی و عیب رندان را ظاهر نسازی شریك دروزر ووبال آنان خواهی بود وبرای توخواهند نوشت. استدلال غلط دیگرآنکه چون می از خون رزانست و از خون مردم نیست خوردن آن عیب نیست واگر عیب باشد چون همه معیوبند خوردن می اشکال ندارد چنانچه حافظ گوید

چه شود گر من وتوچند قدح باده خوریم

باده از خون رزانست نه ازخون شمااست

این نه عیب است کزین عیب خلل خواهد بود

وربود نیزچه شد مردم بی عیب کجا است

حافظ ازاین کلمات عوام فریبانه زیاد دارد مانند آنکه می گوید

گرمرید راه عشقی فکر بدنامی مکن شیخ صنعان خرقه رهن خانهٔ خمارداشت

نه من از پردهٔ تقوی بدرافتادم وبس پدرم نیز بهشت ابد از دست بهشت

قدم دریغ مدار از جنازه حافظ که گرچه غرق گناهست میرود ببهشت

همینکه خودرا اهل بهشت دانسته از عجب است و خودپسند وارد بهشت نخواهد شد اگر کسی اهل علم و بصیرت باشد مثنوی را مطالعه کند می بیند مملو از خرافات و ترویج عقائد باطله است ما برای نمونه میگوئیم یکجا تعریف از ادعای خدائی بایزید ومستی او کرده و گوید :

با مریدان آن فقیر محتشم بایزید آمد که یزدان نك منم

گفت مستانه عیان آن ذوفنون لا اله الا انا ها فاعبدون

جای دیگر چنین مرشدان را ولی‌خدا وامام حی‌خوانده وگوید:

پس بهر دوری ولیی قائم است تا قیامت آزمایش لازم است
پس امام حی قائم آن ولی است خواه از نسل‌عمرخواه‌ازعلی است
مهدی هادی ویست ای راه جو هم نهان و هم نشسته پیش رو

و جای دیگر ازمثنوی ستارهٔ زهره را زن فاحشهٔ دانسته که مسخ شده و ستاره شده بنا براین هر زن فاحشه ممکن است ستاره شود چنانچه گوید:

چون زنی ازکار بدشد روی زرد مسخ‌کرد اورا خدا و زهره‌کرد
عورتی را زهره کردن مسخ بود خاك‌گل‌کشتن‌چه باشد ای عنود

ودر جای دیگرگوید خدا با ناقهٔ صالح یکی‌شد تامردم او را آزار کنند وآزمایش شوند ومیگوید

ناقهٔ صالح بصورت بدشتر پی بریدندش زجهل آن قوم مر
حق از آن بپوست باجسمی نهان تاش آزارند و بینند امتحان

صفحه‌ای ازصفحات مثنوی خالی نیست ازکفر ویا فسق و دروغ ویا جعل وخرافات وافکار باطله ویا تعریف ازشیخ دقوقی و سایر منافقین و نامی ازامام صادق وعلماء شیعه نبرده

شعر وشاعری ابزاری‌شده برای گمراه‌کردن

خصوصاً صوفیه که مرام خودرا باشعر وشاعری و بافتن نشردادند و مسلکی که بدترین مسلکها و زیان آور برای دنیا و آخرتست بتوسط شعر نگهداری شده مثلا همین کتاب مثنوی و حافظ دو برچمی شده برای کسانیکه میخواهند مردم را از دیانت حقه وکار وصنعت دور کنند مردم‌را جمع کرده و گول زده واز آن سوء استفاده میکنند ودر محفلهای خود در عوض حقائق قرآن وحدیث اهل‌عصمت خیالبافي شاعررا ترزیق میکنند وبزرگترین مایهٔ اقطاب ومرشدان آنست که چند شعری در وحدت وجود وفنا و بقا و می ومطرب و عشق بهم میبافند و هرکدام صاحب دیوانی از خرافات شد اورا قطب‌العارفین مینامند واسم اورا باآب وتاب ذکرمیکنند و چون ملت ما دلباختهٔ اشعارند و از طرف دیگر عقائد مذهبی خود را نمیدانند تضاد این اشعاررا بادین درك نمیکنند واگر کسی مدارك بطلان صوفیه را بخواهد بکتاب حقیقةالعرفان مراجعه کند.

مثلا صوفیه درویشان که دم از عشق حق و بی اعتنائی بدنیا زده و بدروغ خودرا اهل باطن و صلح کل میخوانند بنوکری ظالم و تقرب بستمکاران کوشش وافتخار دارند؛ درشهر سی‌هزار نفری اگر چهار نفر صوفی باشد دونفرآنان مستخدم ظالم وبرای مردم پاپوش میسازند چنانچه اینجانب بقصد زیارت آستان قدس رضوی چند روزی در نیشابور بودم و بعد از نمازجماعت عقائد حقه را بیان و در ضمن عقائد خرافی صوفیه را با مدارك ذکرمیکردم .

دونفر صوفی بواسطهٔ تعصب جاهلانه (البته آن مسلکی باطل است که جهال آن پافشاری وعصبیت دارند) باین اداره و آن اداره رفته و با تملق‌ودروغ سازی دادستان وشهربانی را وادار کردند تا از بیانات‌اینجانب جلوگیری کنند، روزی یکی ازآن دونفر صوفی را دیدم وباو گفتم شما که خود را اهل حق میدانید پس چرا از رسوائی وحشت کرده و بشهربانی متوسل شده وبا دیکتاتوری جلواستدلال را میگیرید.

اگرشما اهل حق وباطنید دعا کنید خدا برقعی را بمیراند تا شما راحت شوید باضافه شما اگر اهل‌حق ودینید چرا دربستن این دوسینمائی که چندنفر یهودی در نیشابور بازکرده و جوانان را فاسد میکنند اعمال نفوذ نمیکنید، معلوم میشود شماهواپرست وگمراهید

متأسفانه چون بعضی ازمأمورین بدینیات بی علاقه واز تملق بدشان نمی‌آید لذا گاهی مورد سوء استفادهٔ صوفیان قرار میگیرند.

دولت باید ازمامورین دیکتاتورجلوگیری کند

مثلا دادستان نیشابور که جوانی بود بنام منوچهر انسانی باینجانب که یکی ازمجتهدین‌رسمی مرکزم بتصدیق مراجع تقلید و بتصدیق رسمی وزارت‌فرهنگ، با کمال بی‌انصافی گفت‌من بشهربانی‌دستور داده‌ام که‌مانع از بیاناتت بشود گفتم‌برای چه وبچه‌قانون‌درجواب بمن اهانت کرد .

من بسیار متأثر شدم که این مأموری که باید مجری قانون ودر عین حال ناظر اعمال سایرادارات خاصه مأمورین انتظامی باشد، بامن که‌چنین معامله کند باملت‌بیچارهٔ بی‌سواد چه میکند خیلی دلم سوخت بحال ملتیکه چنین رئیسی دارندادستانیکه بایداحقاق حق کند نباید ازحقائق جلو گیری کند مقام دادستان همان مقامی است که امیرالمؤمنین (ع) بشریح فرمود :

لایجلس هذاالمجلس الانبی اووصی اوشقی . یعنی چنین مقـام را اشغال نمیکند مگرپیغمبر یا وصی پیغمبر یا کسی که شقی باشد البته این خبر در حق قضات ودادستانهائی است که بوظائف خود عمل نمیکنند . خوانندهٔ عزیز ببین در مملکت شیعه که قانونش قانون شیعه شهری که سی هزار شیعه دارد یکنفر مأمور برای خاطر دونفر صوفی همهٔ اهل آن شهر را بدولت بدبین میکند.

چنانچه عدهٔ بسیاری ازاهل نیشابور باین عمل مأمورین اظهارتأسف میکردند، عدهٔ دیگری میگفتند رؤسای اداره نباید از مسلکهای‌فاسـده پشتیبانی کنند، جای تعجب اینجا بود که رئیس شهربانی‌آمد نزد من و گفت میگویند شما برای انقلاب بنیشابور آمده‌اید گفتم من ساکن تهرانم اگر اهل انقلاب بودم باید درمرکزانقلاب کنم نه در ده یا شهر کوچکی باضافه اگر کسی برخلاف عقائد عموم سخن گوید موجب‌انقلابست نه برخلاف‌چهار نفرصوفی خرافی، علاوه شما که بطرفداری دونفر صوفی مانع از آزادی و سخن گفتن بشوید احساسات عموم را علیه خود تحریك خواهید کـرد و انقلابی بوجود می‌آورید نه من واین برخلاف‌مصالح دولت است، مابسیار متأثریم که در ایران چنانچه شاید وباید بقانون شرع عمل نمیشود مبلغین فحشا ومنکرات‌آزادند مبشرین ودختران نصاری درتبلیغ آزادند مروجین خرافات مانند سینماها آزادند اما یکنفرمبلغ وطرفدار حق وحقیقت‌آزادی کامل ندارد .

در چنین محیط نشر حقائق بسیار مشکل و نشر خرافـات آسانست ولاحول ولا قوة الاباللہ.امام ششم فرمود **کلما لم یخرج‌من هذاالبیت فهو باطل** یعنی آنچه از خانوادهٔ عصمت صادر نشود باطل خواهد بود و رسول خدا فرمود **من طلب الهدایة من غیرالقرآن اضله الله** یعنی هرکس از غیر قرآن هدایت جوید خدا او را بگمراهی خودش واگذارد پس ای خوانندهٔ عزیزگول افکار شعرا و مرشدانی که ابزار دست ایشان فقط شعر میباشد نباید خورد زیرا امام زمان در غیبت خود مردم را بفقها حواله داده وفرموده **فانهم حجتی‌علیکم** یعنی فقها حجتند برشما وباز فرموده**فارجعوا الی رواة احادیثنا**. حاصل آنکه اشعـار شاعران و بافته های عرفا را برای کسی حجت قرارنداده و خیال نکنی که مرشدان مانند فقها میباشند .

زیرا فقها اگر از خود بیافند پذیرفته نیست چون راوی قول امامند باید پذیرفت بخلاف مرشدان که هرچه بگویند مرید می پذیرد واگر چه بر خلاف دین باشد باضافه امام ششم فرمود **من دعی الناس الی نفسه وفیهم من هواعلم منه فهوضال مضل.** یعنی هر کس مردم را بسوی خود دعوت کند درحالیکه اعلم از او میان مردم میباشد پس او گمراه و گمراه کننده است پس مرشدی که هزاران فقیه اعـلم از او موجود است چگونه مردم را بسوی خود جمع میکند .

بیست ودوم ازمفاسد شعر عرفا طرفداری جبر است

یکی ازعقائد باطله که درحکم شرك و مخالف ادیان الهـی است عقیدهٔ بجبر است که بشررا دراعمال خیروشر مجبور و مقهور بجبر الهی بدانندومدرك جبریه ده شبهه است ۱ــ اراده ومشیت حق منشاء خیر وشر شده ۲ــ علم حق ــ که علم حق موجد افعال و اعمال بشر است ۳ ــ آیات متشابهٔ قرآن ٤ــ قضا وقدرالهی ٥ــ پیمان روزازل والست ٦ــ بد بختی وخوشبختی یعنی سعادت وشقاوت ذاتی ۷ــ تشکر ازخدا برایمان وعمل ۸ــ عدم قدرت ما برهر خیروشر ۹ــ وجود از غیر پس اعمال نیز از غیر است ۱۰ــ وجود خیالی ما منشاء اثر نیست .

ما جواب تمام این شبهات‌را درکتاب عقل ودین داده وبطلان جبررا مسلم نموده‌ایم وثابت کرده ایم که منشاء خیر وشر ما اراده واختیارخود ما است وارادهٔ حق همین است که مامختار باشیم وعلم حق موجد وعلت‌چیزی نیست وشقاوت ذاتی نداریم بلکه سعادت و شقاوت کسبی است و امام ششم فرموده **فالقائل بالجبر کافر والقائل بالتفویض مشرك** یعنی قائل بجبر کافر وقائل بتفویض مشرکست پس بشر اختیار محدودی دارد و در تحت برنامهٔ که برای او خداوند مقرر کرده باید کار کند علی‌ای‌حال امام فرموده **لاجبر ولاتفویض** اما شعرا وعرفا همه قائل بجبرند مانمونه‌ای ازکلمات ایشان را ذکرمیکنیم تا خواننده ببیند وایشان‌را بشیعه نچسباند حافظ گوید

گناه اگر چه نبود اختیار ما حافظ — تودرطریق ادب کوش‌و گو گناه‌من‌است

درکوی نیکنامی ما را گذر ندادند — گر تو نمی پسندی تغییر ده قضا را

جواب ما بحافظ دراین شعر

حافظ زجبربانی نی اهل‌حق وایمان — گر تو نمی پسندی نسبت مده قضارا

ای پیروان حافظ تا کی کنید تزویر اقرار او بدیوان رسوا کند شما را
او حافظ می‌وجام بدکاروزشت‌فرجام دردا که درقیامت خواهد شدآشکارا

بالاخره حافظ مطابق اشعار ذیل اقرار کرده بجبر

رضا بداده بده از جبین گره بگشا که برمن وتو دراختیارنگشاده است
در خرابات طریقت ما بهم منزل شویم
کاین چنین رفته استدرعهد ازل‌تقدیر ما
مکن بچشم حقارت‌نگاه درمن‌مست که نیست معصیت وزهد بی‌مشیت او
مطلب‌طاعت‌وپیمان‌وصلاح ازمن‌مست که به‌پیمانه کشی‌شهره‌شدم روزالست
برو ای زاهد و بردرد کشان خورده مگیر
که ندادند بما تحفه جز این روز الست
بهیچ روی نخواهند یافت هشیارش چنین که حافظ ما مست بادهٔ ازلست
زاهدشراب کوثروحافظ‌پیاله‌خواست تا در میانه خواستهٔ کردگار چیست
من زمسجد بخرابات نه خود افتادم اینم از عهد ازل حاصل فرجام افتاد
مرا مهرسیه چشمان‌زسر بیرون نخواهدشد
قضای‌آسمانست‌این‌ودیگر گون‌نخواهدشد
بر آن‌سرم که ننوشم می وگنه نکنم اگر موافق تدبیر من شود تقدیر
مرا روز ازل کاری بجز رندی نفرمودند
هرآن‌قسمت که آنجاشد کم‌وافزون نخواهدشد
عیبم مکن برندی وبدنامی ای‌حکیم کاین بود سرنوشت ز دیوان قسمتم
می‌خور که عاشقی نه بکسب‌است واختیار
این موهبت رسیده ز میراث فطرتم
بارها گفته ام و بار دیگر میگویم که من گم شده‌این‌ره نه‌بخودمیپویم
در پس آئینه طوطی صفتم داشته‌اند آنچه استاد ازل گفت بگو میگویم

جواب حافظ از کتاب حافظ شکن

من همی گفته ام و بار دگر میگویم حافظا این‌غلط وباوه زمی میگوئی
تو بخود رفته‌ای این‌راه نه‌ازروزازل برتوشد حتم که این‌راه خطامیپوئی
در پس آینه طوطی صفتت داشته پیر آنچه او گفت بگوبادل‌وجان‌میگوئی
تو نه همچون‌چمنی بی‌خبر ازخودحافظ اوزخود بی‌خبر اما تو بخود میروئی
این‌مثلها زچه برمردم عامی خوانی کی‌خدا گفت‌چنین گو که چنین‌میگوئی

بالاخره حجةالاسلام‌خراسانی‌در کتاب حافظ شکن جواب تمام اشعار

حافظ را داده هر که خواهد مراجعه کند .

یکی دیگر از شعرا که باهل اختیار بدگوئی کرده و طرفداری از جبر میکند و رسول خدا را نیزجبری کرده شبستری است که درگلشن راز میگوید :

کدامین اختیار ای مرد جاهل کسی راکو بود بالـذات باطل
چو بودتست یکسر جمله نابود نگوئی اختیارت از کجـا بود
هر آن کسرا که مذهب غیرجبر است نبی فرمود کو مانند گبر است
چنان کان گبر یزدان واهرمن گفت همین نادان احمق ما و من گفت
بدان خوبی رخ بت را که آراست که گشتی بت‌پرست از حق نمیخواست

سعدی نیز باقرار خودش جبریست چنانچه میگوید

ایکه گفتی دیده ازدیدار بت‌رویان بدوز
هرچه گوئی چاره دانم کرد جز تقدیر را

شاه نعمت‌الله بسیار اصرار دارد دردیوانش برای صحت جبر واز آن جمله گوید

فاعل مختاردرعالم یکی‌است درحقیقت فعل ما ازخود مدان
یك فاعل وفعل او یکی هـم کـه نیك نماید و گهی بـد
چون کرده اوست کردهٔ مـا جمله حسنـات می نمایـد

مولوی در مثنوی میگوید ما اختیار کی داریم ولی اختیارمامغلوب ومقهور اختیار خداست ودرحقیقت مؤثر درفعل ما خداوند است وفعل ماآز اوست چنانچه میگوید

ایکه گوئی این کنم یا آن کنم این دلیل اختیار است ای صنـم
اختیـارش اختیارت هست کـرد اختیارش چون سواری زیر گرد
خلق‌حق افعال ما را موجد است فعـل ما آثار خلق ایزد است
ما همه شیران ولی شیر عـلم حمله مان از باد باشد دمبدم

عقیدهٔ مولوی همان عقیدهٔ اشاعره میباشد دراین مسئله تفصیل آن‌را هر که بخواهد رجوع کند بکتاب حقیقة العرفان یا کتاب عقل ودین مولوی برای اثبات جبری که عقیده دارد بحضرت آدم تهمت زده و گوید آدم که ظلم را نسبت بخود داد وظلمنا گفت غافل نبود و میدانست که ظلم از خدا است ولی ادب کرد ازترس وبخدا نسبت نداد ومیگوید

گفت آدم کـه ظلـمنا نفسنا او ز فعل خود نبد غافل چه مـا

در کنه او از ادب پنهانش کرد زان گنه برخود زدن او بر بخورد
بعد توبه گفتش ای آدم نه من آفریدم در تو آن جرم و محن
نی که تقدیر وقضای من بد آن چون بوقت عذر کردی آن نهان
گفت ترسیدم ادب بگذاشتم گفت من هم پاس آنت داشتم

وراجع بامیرالمؤمنین نیز تهمت زده وگوید آن حضرت بقاتل خود ابن‌ملجم میگفت این‌قتل ازخدا است واز تو نیست

هیچ بغضی نیست در جانم ز تو زانکه این را من نمیدانم ز تو
آلت حقی و فاعل دست حق چون زنم بر آلت حق طعن دق

ای خوانندهٔ عزیز بقول این شعرا اگر جبر صحیح باشد و بشر در اعمال خود مجبور دیگرامرونهی الهی وارسال کتب وبعث انبیا همه لغو میشد وثواب وعقاب وبهشت ودوزخ همه ظلم وبیعدالتی است نعوذبالله من افکار الشعرا والعرفاء الجهال. بنی امیه و بنی عباس سعی کردند در اثبات جبر وسایر عقائدفاسده وهرچه کردند نتوانستند عقائد حقهٔ اهل عصمت را محو کنند چون ایشان نتوانستند. این شعرا وعرفا بواسطهٔ اشعار خودمردم را از عقائد حقه دور وبحفظ عقائد باطله و آبروی اهل باطل کوشیدند. آنوقت بعضی از بی‌خبران میپرسند فلان شاعر شیعهٔ است یاسنی. بایدگفت جان من تو برو عقائد شیعه را فراگیر تا بفهمی این شاعران توحیدشان درست نیست چه برسد بتشیع.

عقیدهٔ جبر این عرفا برای دنیانیزمضر است زیرا امور دنیا را نیز بتقدیر وقضا وجبر الهی میدانند وسعی وکوشش وعمل را مؤثر نمیدانند وبشررا ازسعی وعمل بازمیدارند.

بیست وسوم از مفاسد اشعارعرفا تشبیه خالق بخلق

یکی از ضروریات شیعه بلکه از بدیهیات اسلام آنست که خالق را نباید تشبیه بخلق نمود زیرا خدا نه جسم است و نه جوهر و نه عرض ونه مرکب ومخلوقات از این چهارقسم خارج نیستند پس خدا را بهیچ یك از مخلوقات نمیشود تشبیه کرد چنانچه در قرآن فرموده **لیس کمثله شیء** وامام هشتم فرموده **من شبه‌الله بخلقه فهومشرك ومن نسب الیه ما نهی عنه فهوکافر** یعنی هرکس خدارا بخلق تشبیه کند مشرك وهرکس باو نسبت دهد آنچه نهی نموده پس کافر است یعنی افعال زشت بشری را

از او بداند ورسول خدا فرموده **ماعرفني من‌شبهني بخلقي** یعنی‌مرا نشناخته آن کس که بخلقم تشبیه کندمرا ـ اخبار بسیاری در توحید صدوق و دوم بحار وارد شده که‌کلیة صفات خلقی در خالق نیست پس نمیشود نامها وصفات خلقی را برخالق گذاشت. تفصیل مطلب درکتاب عقل و دین بیان شده اکنون به‌بینید این شعرا وعرفا برخلاف عقل وشرع چه‌قدر حق را بخلق تشبیه کرده‌اند .

خطاهای عرفا وشعرا در تشبیه حق بخلق

مولوی یکجا خدا را تشبیه بشیرنر کرده میگوید

درکف شیر نر خونخواره ای   غیر تسلیم و رضا کو چاره ای

یکجا خدارا تشبیه بدریاکرده وخلق را بموج وحباب وگوهر دریا نعوذبالله واین خطا ازغرور ونفهمی‌است زیرا دریا محدود وجسم ومضطر بموجست وخدا منزه است ازحد وجسم‌واضطرار ـوموج جزء دریا است‌اما خلق جز خالق نیست اما مولوی برخلاف اسلام وعقل میگوید :

گرهزاراانند یك تن بیش نیست   جز خیالات عـدد اندیش نیست
بحرفرد اینست فرد وزوج نیست   گوهر و ماهیش غیر موج نیست

شاه نعمت‌الله دردیوانش همین خطا را مکرر کرده وگوید :

عین وحـدت ظهور چون فرمود   بحر در قطره رو بمـا بنمود
شاهـدغیب در شـهـادت بین   شـاه در کسوت گدا دریـاب
موج ودریا و خلق و حق بنگر   یك مسمی دو اسـم را دریاب

نورعلیشاه مرشد صوفیان در دیوانش‌این خطا را نشر داده وگوید

موج‌وبحروحباب‌هرسه یکی‌است   جز یکی نیست انـدك و بسیار
حق اگرباوجود توبه یکی است   من رانی فقد رای الحق چیست

این عرفای ازعرفان بی‌خبرخیال کرده‌اند خلق وخالق از یك جنس ویك سنخ وجودند و لذا بوحدت وجود این خرافات را بافته‌انداما مسلمو ضروری‌اسلام‌وتواتراخباراهل‌عصمت برآنست که‌خلق‌وخالق‌ازیك‌سنخ وجود نیستند . امیرالمؤمنین‌علیه‌السلام‌دردعای‌صباح‌فرموده **وتنزه عن‌مجانسة مخلوقاته** یعنی خدا منزه است ازهم‌جنسی‌بامخلوقاتش ودر توحیدصدوق روایت‌کرده از امیرالمؤمنین درباب نفی‌التشبیه که فرمودبان **من‌الخلق**

فلاشیيء کمثله وسید سجاد فرموده در دعای عرفه **خلق‌الله الخلق من غیر سنخیة** یعنی خدائی که خلق را خلقت نمود بین او و خلقتش سنخیت نبود. اما این شعرا مکرر خدارا به بت عیار ودلبر جفاکار وصنم وآهو و باشاه و یا لیلی تشبیه میکنند و نام و نشان های اینها را برخالق متعال میگذارند نعوذبالله من الجهل، چنانچه مولوی در دیوان شمس تبریزی در بارهٔ خدا میگوید :

هر لحظه بشکلی بت عیار برآمد دلبر ونهان شد
هردم بلباس دگر آن یار برآمد گه پیروجوان شد
گه نوح شدو کرد جهانرا بدعا غرق خود رفت بکشتی
گه گشت خلیل و بدل نار بر آمد آتش گل از آن شد

اینان نفهمیده‌اند که اسماء الهی توقیفی است یعنی توقف دارد بورود ازشرع یعنی خود حقتعالی بتوسط وحی باید اسماء و صفات خود را معین وذکر کند وچه نام وچه وصفی لائق مقام عظمت اوست بیان کند زیراخود فرموده **لایعلم کیف هوالاهو** یعنی چگونگی او را کسی نمیداند جز خودش امام سجاد دردعای ابوحمزه فرموده **الهی انت کما تقول وفوق مانقول** یعنی خدایا توچنانی که خود بگوئی وبرتری از آنچه ما بگوئیم پس چون ازشرع اسلام نام یارودلبرودلربا وصنم وعاشق ومعشوق نرسیده نمیتوان اینها را برای او ذکر کرد عجب است ازمریدان نادان این شعرا که خوشنودند واین مزخرفات شاعران را بخدا میچسبانند .

نکتهٔ قابل توجه

قبل ازنشر صوفیگری این اصطلاحات زشت وکلمات رکیك وجعل نام برای حقتعالی نبوده وشعرا بحماسه سرائی ورجز وتحریك احساسات جامعه میپرداختند ولی بعد ازنشر صوفیگری که شعرا بغزل می و طرب و تصنیف ورقص و تشبیه خالق بخلق و ادعای عشق بخالق را از بی‌حیائی رواج دادند خداوند خواست ایرانیان را ادب کند مغول را برایشان تسلط داد تا ایشان‌را نابود کرد ولی بازشعراء بعدی ادب نشدند وعبرت نگرفتند وبازهمان خط وخال وچشم و ابرو که برای لیلی میگویند برای خدا نیز همین ها را میگویند در حالیکه این چیز ها از مجسمه میباشد که حکم مشرك دارند .

مریدان شعرا میگویند این خط وخال را شاعر برای خدا گفته ودر واقع مشرك شده ولی ما میگوئیم این شاعران با خدا سر وکاری نداشتند واین چیزها را برای امردان و شاهان گفته اند البته شاعران از ما باید ممنون باشند و از مریدان خود بیزار زیرا مریدانشان ایشان را بشرك کشیده‌اند علی ای‌حال باید شاعرانی پیدا شوند و از این تشبیهات که موجب کفر است دست بردارند و این زشت گوئی را کنار گذارند و چنین بگویند :

از آن نظم و بیان بهتر نباشد — که حق درروی بت وآذر نباشد
صفات و آهو ولیلی شاهسان — برای ذات حق یکسر نباشد
منزه از صفات خلق ذاتش — که چیزی شبه او دیگر نباشد
مناسب خط وخال وچشم وابرو — برای خالق اکبر نباشد
صفات خلقرا بر حق تومگذار — که حسنش بستهٔ زیور نباشد
بشوی اوراق دفتر زین‌هوسها — که عشق وفسق دردفتر نباشد
اگرصوفیگری‌ازراه عشق‌است — ز کافر هیچ عاشقتر نباشد
مخوان‌واعظ ازاین اشعارعشقی — که جای عشق در منبر نباشد
عجب راهی‌است‌راه‌عقل‌وادراك — اگرعشق وهوس در سر نباشد
هرآنکس‌عارف‌وجویای‌حق‌شد — چوحافظ بند سیم و زر نباشد
که گوید بندهٔ سلطان اویسم — اگر چه یادش از چاکر نباشد
که هرکس بندهٔ غیر خدا شد — بجز ذلت برایش بر نباشد
زند دم از شراب و عشق دلبر — هرآن‌کس طالب کوثر نباشد
بفکروهوش خود کسب هنر کن — که ازفکر وهنر بهتر نباشد
برو ای برقعی دین و خرد گیر — که جز دین وخرد رهبر نباشد
بیا حافظ تو در کاشانهٔ ما — رموزی‌خوان که درهرسر نباشد

مفسدهٔ ۲٤ شعرعرفا ذم ازعقل وترغیب بیخردی‌است

عقل حجة داور وراهنمای بشراست و تمام درجات و مقامات انسانی هرکس بقدر عقل اوست وعقل‌هرکسی‌را خدا حجت قرارداده برای‌خودش چنانچه امام‌هفتم علیه‌السلام میفرماید **ان‌لله حجتین‌حجة ظاهرة وحجة باطنة فاما الظاهرة فالرسل‌والانبیاء والائمة علیهم السلام واما الباطنة فالعقول** یعنی بتحقیق برای خدا دو حجت است حجت ظاهری

وحجت باطنی. اما حجت ظاهری وجود پیمبران وامامان واما حجت باطنی پس عقلهای خود مردم است و کسی که بعقل بدگوئی کند بسیار احمق است خصوصاً دراین مورد برخلاف تمام انبیا وشرائع رفتار کرده، کسی بعقل بد گوئی نکرده جز شعرا وعرفا حال باید فهمید که اینان چه قدر اهل وهم و پندار وطرفداران ایشان چه قدر سفیهند ما برای نمونه چند شعری ازاین عرفا در ذم عقل مینگاریم درمثنوی گوید.

عشق آمد عقل او آواره شد　　صبح آمد شمع او بیچاره شد
عقل درشرحش چه خردر گل بخفت　　شرح عشق وعاشقی هم عشق گفت
از دردل چونکه عشق آید درون　　عقل رخت خویش اندازد برون
عقل را قربان کن اندرعشق دوست　　عقلها باری از آن سویست کواست

وهزاران شعر دیگر عطار چه بسیار بدگوئی از عقل کرده از آن جمله میگوید:

عشق جانان آتش است وعقل دود　　عشق کامد در گریزد عقل زود

نعمت‌الله کرمانی که ازاول دیوانش تاآخردم ازجنون وبدگوئی بعقل کرده برخلاف تمام انبیا از آنجمله گوید

عاشق شو و عقل را رها کن　　کز عقل دنی وفا نیابد
عقل رفت وزیردست وبا فتاد　　عشق آمد سوی ما بالا نشست

سعدی گوید:

عشق آمد و عقل همچو بادی　　رفت از برمن هزار فرسنگ

صفی علیشاه گوید:

آفتاب عشق میدان تاب شد　　عقل آنجا برف بودو آب شد
عقل آمد از درتقوی وشرع　　عشق برهم کوفت بیت اصل وفرع

یکی ازمریدان بی فکراین شعرا برای عصبیت میخواست این کاررا رفو کند ومیگفت مقصود شعرا عقل جزئی وناقص است نه عقل کلی کامل ـ گفتم عزیزمن هرعقل جزئی برای صاحبش حجت وراهنما است واگر ناقص باشد باید بپیروی شرع کامل گرداند نه آنکه بدگوئی کند ویا بدوراندازد وبدنبال هوای نفس برود ـ ثانیاً عقل کلی وجزئی ندارد بلکه ناقص وکامل دارد هر عقلی را خداوند برای صاحبش حجت قرارداده، ما اگر بخواهیم ملت ما بدنبال عقل بروند وازاین نکبت وذالت واستعمار نجات یابند بایدازبدگوئی بعقل دست برداریم وگفتارهای سفیهانهٔ عشق وعاشقی وهرزه گوئی را کنار

گذاریم وآن قدر که دم از جنون زده‌ایم بس است باید همان قدر بلکه بیشتر دم ازعقل بزنیم و شاعرانی بوجود آیند که مردم را به پیروی عقل ترغیب کنند ومثلا بگویند

اجرام حواس ظاهر و باطن	از عقل کنند نور افشانی
عقل‌است چراغ راه دانشها	عقل‌است کمال نفس انسانی
عقل است رفیق راه تنهائی	عقل است انیس روز بی‌مانی
عقل است الا پیمبر باطن	عقل‌است هلا رسول سبحانی
چو نیست از آن رسول والافر	رخ تافته ای مگر نمیدانی
ازوحی خرد شناسی ازره چه	نزعشق وخیال وفکر شیطانی

۲۵ از مفاسد اشعار عرفا ترویج ازلاابالی وبی‌فکریست

این شاعران اضافه براینکه خود دم از لاابالی گری و بی‌بند باری میزنند مردم‌را نیز تشویق وتحریص میکنند بعیش‌ونوش و بی‌فکری ولاابالی گری چنانچه حافظ بسلطان ایلخانی میگوید من رند لاابالیم و نمیتوانم بوصل‌شاه برسم وخدا بمنی‌شاه میداند که غرض‌من پول شاه است وهمچنین پول بونصرابوالمعالی

کجایابم وصال چون‌توشاهی	من بد نام رند لاابالی
خداداند که‌حافظ‌راغرض‌چیست	وعلم الله حسبی من‌سؤالی
چون‌حسن عاقبت نه برندی‌وزاهدیست	آن به‌که کار خود بعنایت رها کنند
ای دل ار عشرت امروز بفردا فکنی	مایهٔ نقد بقا راکه ضمان خواهدشد
دولت آنست که بی‌خون‌دل آید بکنار	ورنه باسعی‌وعمل باغ‌جنان‌اینهمه نیست
مسندفروز دولت‌کان شکوه وشوکت	برهان ملك وملت بونصر بوالمعالی
ساقی بیارجامی وزخلوتم برون کن	تا در بدر بگردم قلاش و لاابالی

وهزاران شعرمانند اینها و حتی مردم را ترغیب میکنند بگناهان چنانچه میگوید :

شرمنده از آنیم در روز مکافات کاندر خورعفوتو نکردیم گناهی

بیچاره شاعرخبر ندارد که گناه او بیشترازخور عفواست زیرا اعراض ازحق وترویج ازباطل وحب شیوع فحشاء و منکرات ونشر عقائد باطله

بواسطهٔ شعر ازگناهان بزرگی است که در خور عفو و اغماض نیست و باز میگوید:

دردل دوست بهرحیله رهی باید کرد   طاعت اردست نیاید گنهی باید کرد

به بینید خدارا دوست خود تعبیر کرده وبرای او میخواهد گناهی کند وحال آنکه چون دم ازدوستی وعشق حق میزند احمق است زیرا ان الله یحب المتقین خدا دوست اهل تقوی است واهل تقوی کسی است که خودراقابل دوستی حق نداند وازغضب حق بترسد .

شاعر باید خادم باشد نه خائن و هوسران

شاعرباید مردم را بکار وکردار وهنرترغیب کند نه بیبندوباری درسایهٔ اروپائیان وتسلط آنان امروزه گستاخیوبیادبی وعصیان وبیحیائی زنان وبیشرمی وناپاکی جوانان و بی بند وباری آنان بدرجهٔ اعلا رسیده وهزاران تبلیغ زهرآگین زبانآور روزافزون شده دفع این چیزهابرای سخنوران وشاعران زمینهٔ خوبی است ودیگر احتیاج بغزل خوانیومطربی وترغیب بلاابالیگری نیست .

این شعرا درعوضآنکه جلوفساد را بگیرند بدتر مردم را ترغیب بفساد میکنندعوضآنکه مردمرا بعقل وهوشدعوت کنندبخوابخرگوشی میکشانند باید ازمریدان نادان شاعرانبرسید آیا منصوروار بردار عشق رفتن وداد اناالحق زدن وديوانه شدن وخضرمی عشق بودن ومی را آب حیوة وبهترازکوثر دانستن چه بهرهای برای جامعه دارد.

شرارهٔ عشق آقای شاعر بکونومکان رسیده وزمین وزمان وخرمن هستی را آتشزده چه نتیجه دارد خسرو وشیرین وشیرین وفرهاد لیلی و مجنون وامق وعذرا وامثال اینان برخاك شدند و بکدام جهنم دره رفتند نمیدانم اما این شاعران دست بردار نیستند و دکانی شده برای مداحان نه خود بیکاری میروندکه نان و آبی برای عیالات تهیهکنند و مانند حافظ دستگدائی بهرحاکم و فرماندار دراز کردهاند مردم را بسیاه روزی و گدائی کفار امریکا واروپا میبینند دم نمیزنند ازطرف دیگر نه بپاکدامنی وتقوی و ترویج فضائل پرداختند که نزد خدا مقامی داشته باشند بلی بید گوئی از مقدسات دینی دلیرند وتعریف ازمی ومطربرا شان خودمیدانند چنانچه حافظ گوید :

گرچه ماه رمضان است بیاور جامی که نهاده است بهرمجلس وعظی دامی

بنابقول حافظ جوانان بی بند وبار باید درمجلس وعظ حاضر نشوند مبادا بدام بیفتند. بچنین شاعری، که بلاف وگزاف وتمسخر وتحقیر امور دینی دیوان خودرا پر کرده‌اند باید گفت دل ما بحال شما نمیسوزد دل ما بحال جوانان ساده دل میسوزد که فریب دیوان شمارا میخورند و باید بجوانان روشن دل باهوش گفت عزیزان من ملت خودرا روشن کنید وبی بندوباری شاعران‌را بایشان گوشزد کنید.

ما آرزوداریم شاعر باخردی پیدا شود باتقوی وایرانیان راسرافراز کند وازرواج بدآموزی وظلم وستم وغزل و شاهد بسازی نکوهش کند تا جبران سیاهکاری شعراء گذشته بشود وتبلیغات اروپائیان‌را هدر کند وبجای کشور گل وبلبل کشور دین وخرد بحساب آورد.

بیست وششم ازمفاسد اشعار عرفا شرك وغلو است

غلو یعنی تجاوز کردن از حد دینی. مانند آنکه امام را بمقام رسالت ویا رسول‌را بمقام خدائی برسانی یاصفات وافعال خدارا بامام یاخلق دیگر نسبت دهی مانندآنکه امام را حاضرفی کل مکان ویاعالم بمافی کل الضمیر ویا اورا خالق ازعدم ورازق ویانگهبان وقیوم جهان ویا ازلی وابدی ویا معبود ومسجود ویا مدبر کارخانهٔ جهان ویا امور جهان را مفوض باو بدانی که چنین عقائد فاسده ازاهل غلو وشیخیه و رکنیه و کشفیه و باطنیه بوده وتمام مخالف اسلام وعقل وموجب کفر وشرکست وچه‌قدر آیات و روایات واردشده برطعن ولعن اهل غلو که این عقائد داشته اند.

ازآن‌جمله صدوق روایت کرده ازامام ششم که فرمود **احذرواعلی شبابکم الغلاة فان‌الغلاة شرخلق‌الله یصغرون‌عظمة‌الله ویدعون الربوبیة لعبادالله و الله ان الغلاة لشر مـن الیهود و النصاری والذین اشرکو،** یعنی حذردهید جوانان خودرا ازغلاة زیرا غلاة بدترین خلق خدایند عظمت خدا را کوچك میکنند و ادعای پروردگاری بـرای بنده‌گان خدامیکنند بخدا قسم که غلاة بدترنداز یهود ونصاری ومشرکین ونیز شیخ صدوق در کتاب عقاید خود ازامام هشتم علیه‌السلام روایت کرده که مکرر دردعای خود میگفت خدایا من بیزارم از کسانی که گفتند درحق ما آنچه ما در حق خود نمیدانیم و در ما نسبت خدایا خلق وتدبیر امور

اختصاص بتودارد وتورا بنده‌ایم و تورا بیاری میطلبیم خدایا تو خالق و رزاق ما و پدران مائی خدایا سزاوار نیست پروردگاری مگر تورا وشایسته نیست الوهیت جز برای توپس ازرحمت خود دورکن نصاری راکه عظمت توراکوچك کردند (ومقام تو بعیسی دادند) و هم کسانیکه مانند نصاری گفتند ودرحق غیر تو زیادروی کردند خدایا ما بندگان تو وبنده زادگان توایم مالك ضررونفع خود نیستیم و اختیار مرك وحیوة و قیامت خود را نداریم خدایا هر کس گمان کندکه خلق ورزق برعهدهٔ ما است پس ما از او بیزاریم مانند بیزاری عیسی از نصاری.

هر کس مدارك زشتگوئی غلاة وکفر ایشان‌را بخواهد بکتاب عقل ودین وکتب دیگرمراجعه کند. غلاة میخواستند اهل عصمت را بدنام کنند ومردم را بایشان بدبین نمایند لذا ادعاهای بیجا و گفتارهای ناروا که مخالف عقل وشرع بود بائمه نسبت میدادند.

مثلا بمردمی که علی را بخلافت قبول نداشتند میگفتند علی بالای منبر گفته **اناخالق السموات والارض** وباین نسبت‌مردم را بعلی‌علیه‌السلام بدبین میکردند علی ای‌حال غلاة از بین رفتند و نتوانستند مردم را بشرك وکفر بکشانند بنام ائمه علیهم السلام ولی بعد از غلاة نوبت بمداحان و شاعران که رسید باسم نوحه و نشرفضائل هر کفر وشرك و دروغی را باهل عصمت نسبت دادند وتمام عقائد مفوضه وغلاة وجبریه و شیخیه را در میان شیعه منتشرساختند البته بنادانی وبدون تعمد لطمهٔ بزرگی بتشیع زدند و اشعار هر کس وناکسی را همین قدر که نام علی در آن بود خواندند و شاعرش‌را شیعه گفتند دیگرفکر نکردند علی‌اللهی وغلاة وصوفیه وشیخیه بلکه یهود و نصاری همه ازعلی مدح کرده‌اند وهر کس علی را مدح کند شیعه نیست شیعه کسی است که اصول عقائدش مانند شیعه باشد متاسفانه گویندگان ومداحان عقائد حقهٔ امامیه را نمیدانند و لذا اشعار مولوی که دارای کفر وشرکست بنام علی میخوانند که میگوید .

مسجود ملائك که شدآدم زعلی بود آدم چو یکی قبله و معبود علی بود
چندانکه در آفاق نظر کردم و دیدم
ازروی یقین درهمه موجودعلی بود ـ حتی درعمر
این کفر نباشد سخن کفر نه اینست تا هست علی باشد وتابود علی بود
سر دو جهان جمله ز پیدا و زپنهان شمس‌الحق تبریز که بنمود علی بود

دراین اشعار پنج کفر واضح است ۱ـ علی مسجود ۲ـ علی معبود ۳ـ علی درهمه اشیاء بوحدت وجود موجود است ٤ ـ علی ازلی و ابدی ٥ـ علی و شمس تبریزی یکی بودند وسردوجهان بودند و همچنین بسیاری از شعر دیگران حتی شعراء شیعه بتقلید غلاة و صوفیه گاهی باطل گفته اند مانند وفائی که درمدح امیرالمؤمنین میگوید :

گر خداوند جلالش عزم خلاقی کند خلق سازدعالم وآدمهزاراندرهزار
آنکه درسینا سخن میگفت باموسی علی است
منکر ارباور ندارد این سخن باور مدار
حدوث ذات پاك او مقارنست باقدم مساویست با ازل مسابقست با عدم
علیست فرد بی بدل علیست مثل بیمثل علیست مصدردوم علی است صادراول
چواین جهان فناشود علی فناش میکند قیامت از پا شود علی بپاش میکند

درزمان ما سیدی شعر گفته بنام فلسفهٔ شهادت و امام زمان را قائم بالذات خوانده و گوید:

ولی عصر کو قلب جهانست کنون خودمهدی آخرزمانست
بزیر پرچم او کائناتست باو ما قائم او قائم بذاتست

ودرحق علی اکبر کفرمنصور حلاج را ترویج وعلی اکبررا باکافری، همصدا کرده گوید :

هر سرمویش جدا منصوروار میزند دائم اناالحق بی‌شمار

طلوعی گیلانی درمدح پیغمبر بکفروغلو افتاده واسماء وصفات خدارا هیچ دانسته وبجرم وگناه تشویق کرده گوید :

آئینه ذات جهان آفرین جزوی‌اسماء وصفاتست‌هیچ
اوچه برافراشت‌لوای‌نجات جرم‌وگنه‌درعرصاتست‌هیچ

و در مرثیهٔ امیرالمؤمنین چه کفریات و مزخرفاتی آورده از آن جمله گوید:

خون ایزد نالهٔ انی اناالحق فاش گشت
اهرمن گستاخ تا گشت وسرداور شکست

ودرمرثیه حضرت عباس چه کفریات وخرافاتی دارد ازآنجمله گوید

در لوح قضا دفتر تقدیر وقایع احکام شود ثبت‌بفرمان‌ابی‌الفضل
میدان ازل تا ابد راسعهٔ نیست درجلوهٔ‌یك‌حملهٔ یکران‌ابی‌الفضل
این مائدهٔ هستی‌واین‌فیض مقدس نانی‌بوداز‌سفرهٔ احسان‌ابی‌الفضل

وامام حسین را امام عاشقان ومعشوق اورا باالو یکی نموده و گوید

بر امام عاشقان ز آشوب جنك گشت‌چون ازچارجانب راه تنك
معنی توحیـد از او شد مستفاد یافت با معشوق عاشق اتحـاد

بالاخره هر کس آمده هرچه بخیالش آمده از کفر وچرند آورده و اسلام را واژگون کرده و در مجالس شیعه میخوانند و عوام خیال میکنند اینها فضائل است درحالیکه اینها مخالف اسلام است وخدا و رسول وامام ازچنین گفتارها بیزار است دیوان هایر کرده‌اند ازاین موهومات. بالاخره هرمداحی باید شعر خود را بیکنفر عالم ربانی و محدث مذهبی مطلع از عقاید نشان‌دهد تااشعارمخالف‌عقاید حقه را دور بیفکند وبنام‌امیرالمؤمنین یا ائمه دیگراسلام را خراب نکنند.

باید بشیعیان نادان ومداحان ایشان گفت شما هرچه امیرالمؤمنین‌را بالا ببرید بفضائلی که خدا ورسول برای اوشمرده نرسد پس شما از خود نتراشید واگر مقام خدائی باوبدهید مصلح اعمال شما نشود شمااگرراست میگوئید بافکار و کردار خودرا زینت دهید وباعث آبروی دین وامام‌خود باشید چنانچه امام ششم فرموده **کونوالنازینا ولا تکونوا علینا شینا** شما اگرراست میگوئید خودرا بزیورعلم وتقوی آراسته کنید وملت‌خودرا ازذلت استعمار ونوکری کفار رهاکنید واقلا ازملت مسلمان الجزائرتعلیم بگیرید چگونه دست رد بسینهٔ استعمار زدند.

آفرین ای الجزائر برتوومردان‌تو برتو وبرجان‌فشان مردان باایمان‌تو
گرد ازدشمن برآری‌چون بپاخیزی‌زجای
تا کـه ننشیند غبار ننك بر دامـان تو
افتخار از تست کانـدر مکتب آزادگی
مشق جان‌بازی کند هرطفل‌ابجدخوان تو
مرك‌را آسان شماری بهرآزادی ازآنك
زندگی با قید رقیت بود زنـدان تو

مداحانی که امامرا ازرتبهٔ امامت بالا میبرند وکار ومقام خدائی باو میدهند یقیناً خدارا نشناخته ونه‌ایمان بخدا دارند ونه اقرار بامام وهنوز اقسام توحید وشرك را تمیز نمیدهند وتوحید افعالی آنست که افعال خدارا بغیرخدا نسبت ندهند نمیدانند.

دلیل ما آنست که در زمان قاجاریه هزاران مداح و تعزیه خوان و

مرثیه خوان در تهران وجود داشت یکنفر یبرم ارمنی بزرگترین مجتهد و نایب امام یعنی مرحوم شهید نورانی حاج شیخ فضل‌الله نوری را که درقدس و تقوی وعلم وهوش و بیداری بی‌نظیر بود بدارزد وتمام این مداحان مسلم بن عقیل و طرفداران دروغی امام بدفن جنازهٔ شیخ شهید سعید نایب امام نپرداختند (۱) خیلی تعجب است درشهری کـه همه طرفدار امیرالمؤمنین میباشند روز ۱۳ رجب تولد آن امام بدون محاکمه و بدون مجوز قانونی وشرعی نایب امیرالمؤمنین را بدارزنند وای هزاران مجلس جشن وشیرینی بنام علی برپا کنند وعلی‌علی گویند قطعاً امیرالمؤمنین ازچنین مردم بیزار است بلکه باید گفت روح یزید وارامنه ویهود نیز ازچنین مردم بیزاراست یکی از ابزار مرشدان گمراه مسئلهٔ ولایت است دست از توحید وشرع و عقل برداشته ودم از ولایت علی میزنند وبیهانه آنکه علی فرموده **قولوا فی‌حقنا ماشئتم** هرچرندی میگویند و بامام می چسبانند تابتوانند بنام ولایت علی مردم را بدور خود جمع وولایت خود را بعداز ولایت علی بر دوش مردم بگذارند ولایت امام حق است اما نباید ابزار دست شود.

بیست وهفتم ازمفاسد اشعارعرفا جری کردن مردم است

واین فساد دراشعار شاعران ومداحان شیوع دارد مردم را بکرم خدا یاشفاعت امام مغرور وجری مکینند .

چنانچه شاعر میگوید:

هرآنکس که آقاش حیدر بود   چه پرواش ازروز محشر بود

درصورتیکه امیرالمؤمنین علیه‌السلام میگوید بنده‌ای از بندگان محمدم ومحمد(ص) درقرآنش میگوید خطاب خدا بمن این‌است که بگو **قل انی اخاف ان عصیت ربی عذاب یوم عظیم** یعنی بگومن میترسم از عـذاب روز بزرگ قیامت اگرمعصیت کنم پروردگارمرا. با اینهمه مفاسدی که در شعر

(۱) تقصیر آن مرحوم این بود که میگفت مشروطه باید مشروعه باشد وجعل قانون نکنند بلکه مشروطه باید مجری قانون اسلام باشد نه جاعل قانون چون سخن او با سیاست غربیان موافق نبود درقتل او سرعت کردند تامبادا دیگران بیدارشوند. ماکتابی درشخصیت آن مرحوم نوشته‌ایم مستقلا

است جواب طرفداران شعرا چیست با اینکه مایك از هزار از مفاسد را ذکر کردیم .

طرفداران اشعار عرفا چه میگویند

مابا آنانکه یك طرفه قضاوت میکنندو حاضر نیستند بحرف حسابی گوش دهند وفکر خودرا باخته‌اندکاری نداریم سخن ما باکسانی است که خود را نباخته واستقلال فکری دارند واگر سخن ما برخلاف منطق عقل و دین است بیایند مارا ارشاد کنند واگر دیدند مادرست گفته ایم بیاری ما برخیزند فعلا بعضی از کسانیکه میخواهند حقیقت روشن شود میگویند مفاسدی که شما ذکر کرده اید انصافا در اشعار عرفا موجود است و شما صحیح گفته‌اید ولی چرا بعضی ازعلمای شیعه این نحوه شعر گفته‌اند یعنی دم ازعشق وعاشقی وغزل ومی مطرب وباده ودف وچنك وخط وخال زده‌اند اگراین کاربدیست نباید ایشان مرتکب شوند مانند عبدالله موحدی خراسانی بما نوشته مطابق استدلال کتاب عقل ودین شما نام گذاری واصطلاحات می پرستی ومطربی وشاهد بازی وعشق وعاشقی مخالف دستور اسلام وتشبیه بدشمنان دین است .

اما طرفداران شاعران که استقلال فکری ندارند میگویند شیخ بهائی درکتاب نان وحلوا ازاین نام واصطلاحات زیاد دارد وچه قدرازعشق وعاشقی دم زده ازآنجمله گوید:

هاتنی صهباء من خمرالجنان	دع کئوسا واسقنیها بالدنان
قل لشیخ قلبه منهـا نفور	لا تخف الله تواب غفـور
علم نبود غیر علم عاشقی	مابقی تلبیس ابلیس شـقی
کل من لم یعشق الوجه‌الحسن	قرب الجل الیـه والـرسن
دل که فارغ شدزمهر آن نگار	سنك استنجاء شیطانش شمار

ومانند این اشعار بسیاردارد چه باید گفت درجواب ایشان. ماقبل از آنکه بجواب پردازیم میگوئیم آیا ممکن نیست شیخ بهائی اشتباه کرده باشد آیا ایشان ازخطا واشتباه محفوظ است ومعصوم اگر چنین است پس چرا فقهاء ما اقوال اورا دربسیاری ازموارد فقه رد کرده‌اند. دیگر آنکه شیخ بهائی ازعشق گفته اما خود را عاشق نخوانده، دیگرآنکه میتوانیم بگوئیم علم فقه وتفسیر قرآن وعقاید مذهبی همه تلبیس ابلیس شقی است

ومیشود اقتدا بشیخ اقتدا کنیم وعلم باحکام دین را دور بیندازیم و فقط بروبم بدنبال عاشقی ودیگر آنکه باید دید عاشقی اصلا علمی است تحصیلی یا میلی است قهری حاصل آنکه مجنون درس وعلم خوانده و علم عاشقی آموخته یابدون اختیار صید عشق شده مسلم عاشقی علمی وتحصیلی نیست وقطعا شیخ بهائی اشتباه کرده

دیگر آنکه مقصود شیخ بهائی از نگار ووجه زیبا خدا بوده از کجا دیگر آنکه بگوئیم مقصود شیخ از نگارویار وصورت زیبا خلق است یاخالق وآیا خالق‌را تشبیه بخلق کرده وبرخلاف‌مذهب اهل عصمت رفته‌درصورتی که تشبیه خالق بخلق را معصوم نوعی ازشرك دانسته پس ازهمهٔ اینهاآیا میتوانیم تقلید ازمیت کنیم وتمام آیات وروایات اهل‌عصمت راترك‌بگوئیم وازشیخ بهائی‌تقلید کنیم ازهمه اینها گذشته خداشناسی‌ومعرفت‌باوونعوذبالله عاشقی ومعشوقی او ازاصول دین است یا ازفروع دین اگر از اصول دین باشد محققاً نباید تقلید ازشیخ بهائی کرد وبفرض تقلید آیا تقلید از خدا کنیم وبدنبال عقل برویم وافلاتعقلون قرآن را اطاعت کنیم یابدنبال عشق وعاشقی نان وحلوا برویم خود اهل بصیرت داوری کنند تا به‌بینند امروزه ملت ما بچه زنجیر های اوهامی گرفته شده اند اگر چه ما باین اشکال جوابها داده‌ایم.

اول آنکه هم علمای ربانی مصروفست بفقه واصول وغالباً بشعر و شاعری نپرداخته‌اند وامامان معصوم وهزاران نفر ازعلماء ربانی و مراجع تقلید دم ازمی ومطرب وعشق وعاشقی نزده وعدهٔ قلیلی از علما بشاعری پرداخته‌اند وبیشتریعنی ۹۹ درصد بشعر نپرداخته‌اند واگرعلم منحصر بعاشقی بود چرا نپرداختند پس معلوم میشود اکثرعلما این کاررا موجب خوشنودی حق‌وموافق‌منطق عقل ندیده‌اند وهمین کافی است برای پستی این کارچنانچه محقق صاحب‌شرائع نقل کرده که من درجوانی چند عدد شعر گفتم و برای پدرم فرستادم والد ماجدم درجوابم نوشت **لئن‌احسنت فی شعرك لقد اسأت فی حق نفسك اماعلمت ان الشعر صناعة من خلع العفة و لبس الحرفة والشاعرملعون وان‌اصاب ومنقوص وان‌اتی بالشیء العجاب وکانی بك قد اوهمك‌الشیطان‌بفضیلة الشعر** تاآنکه نوشت **ولست ارضی ان‌یقال شاعر** یعنی اگرچه تونیکو شعر گفتی ولی درحق خودستم کردی آیا ندانستی که شعرصنعت کسی است که لباس عفت‌را بکند

وشاعری‌را حرفهٔ خود کند وشاعر از رحمت حق دور است واگرچه صواب گوید ونقص است واگرچه فکربکر وچیزعجیب بیاورد وگویا شیطان تورا بخیال فضیلت شعرانداخته تاآنکه فرمود من خوشنود نیستم که تورا شاعر گویند .

جواب دوم آن‌عدهٔ قلیل از علما که شعر گفته‌اند اگر بررسی کنیم بر دودسته‌اند یك‌دسته که متوجه بوده وبمی ومطرب وخط وخال وزلف و قر وغمزه نپرداخته‌اند مانند سیدمرتضی وسیدرضی که بسیار شعر گفته اند وهم سید بحرالعلوم ولی شعر ایشان دارای زشتگوئی وکلمات رکیك و مفاسدی نیست وموجب نشرعلم وفضل است وما طرفدارشعر خوب میباشیم مانند اشعارامیرالمؤمنین که دراخلاق وتهییج مجاهدین است وبعضی ازعلما اشعار منتسب آن امام را جمع کرده بنام دیوان چاپ کرده‌اند اگرچه تمام آن اشعارنسبت قطعی وسند صحیح متصل بآنحضرت ندارد وتازه اشعاری که نسبت بآن حضرت داده‌اند بفصاحت نهج‌البلاغه نیست وبباید پیروی‌نثر نهج البلاغه نمود .

بلی بعضی‌ازدانشمندان متأخرین که مذاق ومشربشان‌را مطابق‌شرع وموافق مذهب جعفری‌نمیدانیم تقلید ازشعرا کرده‌اند یا ازغفلت وعدم توجه بمعایب ومفاسد اینکار ویاآنکه توجه داشته واهمیت نداده‌اند چنین‌کسان بسیارکم وشاید بده نفر نرسند وتازه بعد ازآنکه با مدارك و دلیل های روشن وقطعی عیب ومفسده‌کاری هویدا شد نباید چشم‌پوشی کرد وبصرف آنکه چندنفر اشتباه کرده‌اند ماهم بدنبال اشتباه آنان برویم باضافه بر اینکه عمل این‌چند نفرعلمائیکه برخلاف تمام شیعه واهل‌عصمت رفتار کرده ودم ازغزل وتشبیب ومی ومطرب زده‌اند حجت نیست عمل امام معصوم‌حجة است وهرگز دیده‌نشده امام ازمی ومطرب دم زده باشد و الفاظ رکیك و مخالف شرع و افکار ضد عقل ودین دراشعار خود گفته باشد شما اشعار امیرالمؤمنین وامام حسین وامام سجاد وامام هشتم و امام دهم علیهم‌السلام را بنگرید وببینید شاهدبازی دارد آیا باده وبت عیاردارد اگرائمه قلیل الشعرند شعرایشان نیز سرمشق باشد برای شعرد‌یگران حتی دعبل خزاعی وفرزدق‌وسایرشعرا که مورد لطف‌امام بودند اشعاری که دارای‌اصطلاحات زشت ورکیك عرفا باشد نیاورده ودرحضور امام نخوانده‌اند ومفاسدی که دراشعارشعراء متعارفست درآنها وجود ندارد .

ازهمهٔ اینها گذشته نشرفلسفه یونان وخیالبافی عرفان در میان اهل علم نیزمفاسدی ببارآورده یکی ازمفاسد آن همین استکه عده‌ای مطابق مذاق عرفا وفلاسفه شعرونثر میگویند و مردم آنرا بحساب دین اسلام میگذارند درحالیکه اینکار خیانت باسلام است وچنین دانشمندانی که‌افکار فلسفه وعرفانی‌را بنام عالم دینی انتشار میدهند باسلام ودیانت وتقوی‌لطمه زده‌اند وکار ایشان حجت نیست.

اشکال دیگر ازطرفداران شعروجواب آن

بعضی میگویند شعرای عرفانی آن همه پند واندرز ومطالب حقه دارند، مابندیات آنانرا گرفته وبباقی گفتار آنان‌کاری نداریم . این سخن چند جواب دارد.

اول- آنکه تاکسی عقائد حقه را درهرمسئله نداند واز تمام افکار حقهٔ مذهبی مطلع نباشد موافق ومخالف آنرا تمیز نمیدهد وباطلهارا پند واندرز میشمرد متأسفانه اکثر مردم ما یعنی ۹۹ درصد بلکه بیشترازعقاید مذهبی وافکارواقعی الهی بی‌خبربلکه صفرند چه بسیار ازاشعاری که مردم آنرا حق میدانند ولی در واقع باطل وچرند ومخالف اسلام ومذهب‌است ما برای نمونه چند شعری که اکثر بلکه عموم مردم آن را نیك میشمرند ولی در واقع موافق عقل‌وشرع نیست مینگاریم تا مقصود روشن گردد.

۱- واعظی درمنبر میگفت سعدی در وگوهرریختهٔ ودر اشعارخود معجزه کرده وشعر ذیل را قرائت کرد .

سعدیا مرد نکونام نمیرد هرگز مرده آنست که‌نامش‌بنکوئی‌نبرند

اینجانب بادقت ملاحظه کردم که این شعر مخالف عقل و قرآنست ولی‌نه خود گوینده متوجه است نه شنونده ازمنبرکه بزیرآمد پهلوی‌خود نشاندم وباو گفتم آقای من این شعر مخالف عقل واسلام است لبخند تعجب تمسخرآمیزی زدگفتم من مدرك ودلیل دارم و قبلا معنی این شعررا بیان کنم که شما بدانید من فهمیده‌ام سعدی چه میگوید سعدی میگوید هرکس نام اوبنیکی برده شود ومردم اورا بنیکی یادکنند او هلاك نشده واگراز دنیا برود در عالم دیگر حیوة بانشاط وزندگی باسعادتی دارد وهرکس نام اورا بنیکی نبرند هلاك شده وحیوة اهل سعادت را ندارد معنی شعر همین است گفت بلی.گفتم قرآن برخلاف‌این بیان گوید ومیفرماید درسورهٔ

آل‌عمران آیه ۱۷۱ **ولاتحسبن الذین قتلوا فی‌سبیل‌الله امواتابل احیاء عندربهم یرزقون فرحین بما آتیهم الله من فضله و یستبشرون بالذین لم یلحقوابهم‌من‌خلفهم الاخوف‌علیهم‌ولاهم یحزنون یستبشرون بنعمة من الله وفضل وان الله لایضیع اجر المؤمنین** یعنی آنانکه درراه خدا جانبازی کردند نمردند وخودشان نزد پروردگارشان روزی میخورند نه‌نامشان خوشحالند بآنچه خدا بایشان‌داده از فضل خود ویکدگر را بایمان بازماندگان خود مژده و بشارت میدهند شادند بنعمت وفضل الهی وباینکه خدا ضایع نمیکند مزد اهل ایمان را حاصل‌آنکه این آیه حیوة بانشاط وسعادت پس از مرك را موقوف بایمان وفداکاری قرارداده وموقوف بماندن‌نام وزبان زد مردم‌قرارنداده، چه‌بسیار کسانیکه اصلا نامی از آنها نیست ولی در حیوة با سعادت آخرتند مانند اکثر انبیا واکثر شهداء که نامشان زبان‌زد مردم نیست و در کتب تواریخ نامی از ایشان برده نشده ازصدوبیست وچهار هزار پیغمبر اگرصدنفر یا ۲۰۰ نفر نامشان معلوم باشد باقی معلوم نیست و همچنین نام شهداء الهی که چندین مقابل انبیا بوده‌اند و از طرف دیگر چه بسیار از کفار و اهل ستم که نامشان بنیکی برده میشود وحال آنکه درآخرت اهل حیوة باسعادت نیستند مانند سلاطین کبر وبنی عباس وسایر غاصبین وبودا وامثال ایشان از مخترعین مادی که چه‌قدر مرید دارند و نامشان بنیکی برده میشود پس سعدی مخالف عقل وقرآن بیان کرده .

ثانیاً قرآن‌میگوید اهل‌سعادت ابدی خودشان‌زنده میباشند نه‌نامشان وخودشان روزی میخورند وخوشحالند ویکدگر را بشارت میدهند نه نام ایشان زیرا نام زنده ومرده ندارد یعنی موت وحیوة از صاحب نام است نه نام پس کسیکه حیوة را برای نام مدعی است برخلاف عقل ومنطق گفته چه بسیار از نیکنامان که در واقع زشت‌کار ریا کار بوده‌اند وچه خوش ظاهرانیکه‌درواقع‌ستمگرند وبرای‌مردم‌دنیا حالشان‌مخفی‌است پس‌هرمرشد وزمامداری که برای‌او کراهتها میشمارند نباید باور کرد مگر بطریق‌وحی که بیغمبروامام خوبی کسی‌رابیان کنندمتاسفانه این شعرمخالف عقل و نقل را همه میدانند ولی ازآیهٔ قرآن که مطابق عقل است بی‌خبرند.

۲ـ سعدی گوید :

بنی‌آدم اعضای یکدیگرند   که‌درآفرینش زیك گوهرند

چه‌عضوی‌بدردآورد‌روزگار   دگر عضوها را نماند قرار

این شعر بنظر سطحی خوبست ولی مخالف عقل وقرآن است زیرا مؤمن عضو منافق ومسلمان عضوکافر نیست چگونه دشمن خدا بادوست‌خدا عضو یکدگر میباشند بسا می بینیم که کافر از درد ورنج مسلمان بی قرار نیست بلکه خوشحالست استعمارگران خونخوار از درد بیچارگان بی‌قرار نمیشوند باضافه خدا در قرآن فرموده **ان الذین فرقوا دینهم وکانوا شیعاً لست منهم فی‌شیئ‌ء** یعنی آنان‌که تفرقهٔ دینی ایجاد کردند و در مقابل حق باطل تراشیدند تو ازایشان نیستی بهیچ وجه خدا و رسول از کافر ومنافق بیزارند چگونه مؤمن بیزار نباشد .

بنا بگفتار سعدی اگر مشرکین را بدوزخ برند سعدی را آرام و قراری‌نماند ودر بهشت بدرد قولنج مبتلا شود زیرا سعدی عضوازمشرکین است شما به بینید چه منطق غلطی برخلاف قرآن بیان‌کرده . بلی مؤمن بامؤمن دیگر برادر ومانند یك ساختمانند که اگر برادر ایمانی مبتلا شد برادر ایمانی دیگر افسرده ومتأثر میشود وقرار وآرام ازاو سلب میشود چنانچه امام ششم فرمود **المؤمن اخو المؤمن کالجسد الواحد ان اشتکی شیئا منه وجدالم ذلك فی سایر جسده** پس بنی آدم مانند اعضاء یکدگر نیستند . برادران ایمانی مانند اعضاء یکدگرند بلی شعر سعدی برای منافق خوبست که باهمه ارتباط دارد وبرای صوفی‌خوبست که صلح کل است وهرکافری را وجود حق میداند .

۳ـ مولوی درمثنوی میگوید

تیغ دادن در کف زنگی مست   به که آید علم نادان را بدست

این شعر بنظر عوام خیلی خوبست ولی بنظر دقیق غلط و باطل است زیرا علم را بنادان باید آموخت وآنکه میداند چیزی را ممکن‌نیست باو آموخت زیرا تحصیل حاصل است اما بقول مولوی باید علم رابنادان نیاموخت پس بدست که باید داد واگر علم بدست نادان نیفتد بموت عالم از بین میرود. اگر مولوی میگفت (به‌که افتد علم ناکس‌را بدست) شاید بهتر بود اگر چه آن هم غلط است زیرا هرناکسی بعلم کس میشود زیرا ناکس بایدکسی بشود وبدی ذاتی لایتغیرنداریم.

اشکالات دیگری‌هم داردما برای نمونه این‌سه‌شعررا تجزیه وتحلیل وباطل بودن آن‌را روشن کردیم تامعلوم شود شعری که بنظرعوام خوبست

چه بسیار میشود که مخالف عقل ونقل است چه برسد باشعار زشت ورکیك پس معلوم شد که مردم خوب وبدرا تمیز نمیدهند دراشعار وکدام شعرحق وکدام باطل است نمیدانند وهم پند را ازچرند فرق نمیگذارند.

جواب‌دوم- خوبی که مانع خوبتری شود درواقع بد است و نمیتوان آن را خوب گفت اگر کسی ده تومان بشما بدهد وصد هزار تومان شمارا درعوض ببرد خوب نیست وبسیار بد است شما اگر لذت ساعتی را انتخاب کنید در مقابل عذاب آخرت خوبست البته خیر امیرالمؤمنین (ع) فرمود: **ماخیر بخیر بعده النار** یعنی آن خیری که بعد از آن آتش دوزخ باشد خیر نیست بنا براین میگوئیم همین اشعار خوبی که برای آن طبل و دهل میزنند برای آنست که مردم بافکارواخبار آل محمد توجه نکنند وازحقایق دینی منصرف شوند

از این خوب ترویج میکنند تا شما را از خوبتری که افکار اهل عصمت باشد باز دارند مثل اینکه زمان ما خیالات شیطانی- روحانیت را ببافته های فلاسفة آشنا ساخته برای آنکه از عقائد اهل عصمت بی خبر باشند و باطل را حق دانند بخیال اینکه شاعران و فلاسفه اهل تحقیق و توضیحند دیگر نمیدانند آل محمد فصیح ترین مردمند و احتیاج بفلان فیلسوف ویا فلان شاعر ندارند دربیان مطالب حقه. از طرفی یك جوان فرهنگی چندین هزار شعر حفظ کرده از همین اشعار خیالبافان ولی یك حدیث نمیداند وعقائد حقه را ازاهل عصمت نگرفته واز باطل تمیز نمیدهد واجانب هم برای آنکه جوانان ما بخیالبافی مغرور و به بزرگان خیالی مسرورشوند وازصنعت‌ودیانت بازمانند ازاین‌شاعران تمجیدوتعریف‌میکنند

پنداست یاچرند

جواب‌سوم- آنکه پندیات شاعران نسبت بغزلیات آن کم وبی‌اثراست واگر اثری داشته باشد آنی وسریع الزوال است و تا عقائد دینی محکم نباشد پند واندرز در دل شنونده ثابت ومستقر نمیگردد ولذا از زمانیکه مردم بدین بدبین و بی‌علاقه شده‌اند هزار درجه فاسدتر شده‌اند با اینکه درمدارس فرهنگی آنهمه ازپند شاعران ذکر میشود جز هوا وهوس‌چیزی ببار نیاورده ویك پهلوان باتقوی بوجود نیامده بعکس مدارس دینی.

جواب چهارم- اگر کسی هزاران بدگوئی کند از زهد وتقوی وعلم

ودانش ودم از شراب وعرق وتار وطنبور بزند وبعد بیاید برای شما پندی بگوید شما در جواب او خواهی گفت اول برو خود را پند بده. اشعار این شاعران مملو است از بدگوئی بزهد وتقوی واگر یك از هزارآن دارای پندی باشد اثر کاملی ندارد باضافه ما اگر بدقت نظر کنیم باشعار شاعری مانند حافظ می‌بینیم اگر پندی گفته یعنی اگر ترغیب کرده باتفاق وانفاق وکرم و درویش نوازی همهٔ اینها را برای آنکه دل شاهی یا وزیری را برقت آورد وچیزی بگیرد یعنی برای صید گفته نه برای پند چنانچه بامیر تیمور خونخوار میگوید:

ایصاحب کرامت شکرانهٔ سلامت روزی تفقدی کن‌درویش بینوارا

جواب پنجم- چه بسیار اشعاری که بنظر سطحی عوامانه پند است و در واقع گند است مصلح نیست بلکه مفسد است چند شعر ازپندیات حافظ برای نمونه مینگاریم خواننده قضاوت کند:

۱- حافظا می‌خوروزندی کن‌وخوش باش‌ولی
دام تزویر مکن چون دیگران قرآن‌را

۲- گرمرید راه عشقی فکر بد نامی مکن
شیخ صنعان خرقه رهن خانهٔ خمار داشت

۳- مباش در پی‌آزار و هرچه خواهی کن
که درطریقت ما غیر ازاین‌گناهی نیست

٤- نگویمت همهٔ ساله می‌پرستی کن سه‌ماه‌میخورونه‌ماه پارسا میباش

اما شعر اول یك پند دارد که تزویر بد است اما چندین عیب و فساد دارد اول ترغیب بمی خوری دوم رندی یعنی حقه بازی ولاابالیگری سوم عیاشی وبی‌فکری چهارم بدبینی باهل قرآن پس این شعرغلط‌ومهمل است مانند شعرسوم ومانند آنکه شاعر دیگرمیگوید می‌بخورمنبر بسوزان مردم‌آزاری مکن که باید بگوید می مخور منبر مسوزان.

ازکتاب حافظ شکن جواب حافظ

می برندی مخور ای حافظ وتزویر مکن
صاف گو فاسقم و تیره مکن ایمان را
دام تزویر تو را حاجت قرآن نبود بس بود یاوه سرائی توهر انسان‌را

اما شعردوم بنام عشق وعاشقی مردم بی‌خبررا تحریص کرده ببدنامی ثانیا ترویج کرده ازشیخ صنعان منافق حنفی ثالثا کار زشت او را تصویب

کرده واما شعر سوم میگوید دربی آزار مباش وهرغلطی که دلت خواست بکن چرا برای آن که طریقت حافظ چنین است اولا درمقابل اسلام جعل طریقت کرده غلط و بی‌معنی است ثانیاً هرکس بغیرخودآزاری نکند نمیتواند یعنی حق ندارد هرکاری که میخواهد انجام دهد مثلا نمیتواند اموال‌خود را بدریا بریزد.

واما شعرچهارم نیزبی معنی است بلکه ترویج فساد است .

خوانندهٔ عزیز پندیات شعرا غالباً چنین است که ذکر شد این‌اشعار پند است یابرای هوا پرستان چون قند .

اشعار امیرالمؤمنین دلیل بربدی اشعار عرفاست

جوانان بیخبر میگویند اگرشعربد است چرا امیرالمؤمنین شعرگفته میگوئیم ائمه در هرکاری استادترند حتی درفن شعر ولی ائمه کم شعر گفتند واز می ومطرب وسایر کلمات زشت شاعران عرفان مآب دم نزدند واز ستمگر ستایش نکردند پس سایر شاعران چرا اقتدا بائمه نکردند و دبروش آنان شعر نگفتند و ثانیاً ائمه خود را بشاعری معرفی نکردند و بندرت شعرگفته‌اند پس شعرای معروف که هر یك صد هزار شعرگفته و اقتدا باهل عصمت نکرده اند مذموم و منحرفندفعلا میپرسیم آیا صد هزار نفری که راویان اخبار امام بوده و کلمات نثر امام را نقل کرده اندکنار گذاریم و بدو نفر شاعری که برای امام شعر گفته یا شعر امام را نقل کرده بچسبیم آیا آن‌همه راویان جلیل‌القدر بقدر دو نفر شاعر نبوده‌اند .

مبادا شاعران خردمند ازما برنجند

شاید کسی بگوید شاعر مسلکان را از خود مرنجان جواب آنست که ما خیرخواه همه بوده وآلودگی جامعه را نمیخواهیم گواینکه عده ای از خودخواهان ازما برنجند مگر هرکس شاعر شد وهرچه گفت خوبست اگر چنین فکر کنند بسیار خطا است ما می‌بینیم شاعران از لاابالی‌گری وهوا پرستی دریغ نکرده‌اند و تمام حقائق دینی را از بین برده‌اند چگونه همه را خوب شماریم وباعث غرور ایشان شویم ما نمیگوئیم شعر خوب هنر نیست بلی هنر است اما این هنررا باید از آلودگی در بارها ومیخانه‌ها وزشتگوئی‌ها جدا کرد ودر جای خود مصرف‌نمود حاصل‌آنکه ما با مدارك

صحیح ثابت کرده‌ایم که اشعار شاعران متعارف مملو از خرافات مخالف عقل وشرع است ما زورگوئی نکردیم تا عاقلان ازما برنجند.

شاعر باید حکمت شعار باشد

شاعر حکمت شعار آنست که با مردم همدردی کند زیرا اگرمسلمان است اسلام وظیفهٔ اورا معین کرده ما میپرسیم چرا شعراء گذشته ازحملات بی‌رحمانه و جنگهای صلیبی وقتل و غارت نصاری چیزی بنظم نیاورده‌اند ویادی از مظلومین ومقتولین سفاکهای اروپا نکردند و وحشیگری آنان را بدنیا معرفی نکرده‌اند با اینکه مولوی وسعدی وحافظ و شاه نعمت‌الله بعد از قتل وغارت مغول بوده‌اند وآنهمه جنایتهای مغول و فریادها وبی پناهی مردم را برخ ملت اسلام نکشیده ویادآوری نکردند واظهار تاسفی ننمودند وملت اسلام را بجوش وخروش و سلحشوری دعوت نکردند ودر عوض تزریق غیرت در تمام دیوان های خود از غزل و می و مطرب دم زده اند سعدی سال قتل عام مغول را سال خوش دانسته همان سالی که ایران و عراق در زیر چکمه های مغول بود و اکثر بلاد ایران باستثناء فارس قتل عام شده بود سعدی آنقدر بخیالبافی مشغول بوده که آن سال را سال خوش میگوید:

درآن مدت که مارا وقت خوش بود   زهجرت ششصد و پنجاه وشش بود

مولوی درآن سالها روم بوده وازشر مغول محفوظ مانده ودوسال بعد ازقتل عام مغول شروع کرده بنظم مثنوی وشش سال بعد شروع کرده بجلد دوم مثنوی چنانچه خود درجلد دوم مثنوی گوید:

مطلع تاریخ این سودا و سود   سال هجرت ششصد وشصت ودو بود

اما ابداً اظهار تأسفی از وقایع مغول نکرده واگر مسلمان بود بایه بوظیفهٔ اسلامی خودعمل کندرسول خدافرمودمن **لم یهتم باموراالمسلمین فلیس بمسلم** یعنی هرکس اهمیت بامور مسلمین ندهد مسلمان نیست. مولوی آنقدرکه برای عشق بشمس تبریزی تصنیف وغزل گفته در دیوان شمس میخواست هزار یك آن را برای اسلام وبیداری مسلمین بگوید اما او درعوض بوجد ورقص وخیالبافی وافکار عاشقانه و شاعرانه پرداخته و مسلمین را بشجاعت وشهامت وحفظ وطن ورشادت‌دعوت نکرده درحالیکه زنان ودختران مسلمین همه دستگیر واسیروتیره روز بودند وانتظار جنبش

وغیرت مردان را داشتند .

عرفان بافی وشاعری وعاشق مسلکی ازابزار کفار است

اجانب خصوصاً اهل صلیب مدتها سعی کرده‌اند در ترویج بی بند و باری در میان مسلمین وبدست نوکران خود آن‌را آبیاری کرده‌اند و فعلا بهدف خود رسیده‌اند نظر کفار صلیبی آنست که ملت ما بوجد و شعر و تصنیف بپردازند واز سلحشوری ودفع اجانب بازمانند ولذا کتب شعرا و همچنین تذکرة الاولیاء شیخ عطار که سرتا پا لاف وگزاف وخرافاتست از تلث کبیر در اروپا چاپ میشود وبایران وارد میگردد وزارت فرهنگ سالها است که بیت المال ملت مارا صرف چاپ و نشر و تدریس کتابهای شعری وعرفان‌بافی کرده البته بدستور اجانب مثلا مثنوی را بنصف قیمت منتشر میسازد واداره رادیو وتبلیغات اوقات خود را مصرف تعریف شعرا وخواندن شعر وتصنیف میکند مدارس ودبیرستان‌ها وخیابانها وکوچه ها را باید بنام شعرا بنامند تا خوب مسلم شود که مفاخر ایران کیانند یکمشت گدای هرزه‌گوفقط مفاخرایرانست آری چون درجنگهای صلیبی باآن‌همه قتل و غارت برمسلمین چیره نشدند کلیسا دست از کینه توزی با اسلام برنداشته پس پرداختند باین‌گونه چیزها برای تضعیف مسلمین و هرچه ناپاك بود بنام مصلح واصلاحات سرکار آوردند وهرچه رقاص عیاش‌خیال‌باف بود بنام مفاخر ایران بزرك کردند وملیون‌ها ازبیت‌المال ملت‌بیچاره را خرج ساختن قبر شعرا کردند وتا توانستند تفرقه واختلاف آوردند و مسلکهای خرافی عرفانی ساختند تامسلمین درجهل ونادانی غوطه‌ور شده و در بند استعمار باقی مانند کتب فرهنگی و روزنامه ها را پر کرده اند از تمجید وبزرگوار کردن شعرا که اینان چنین و چنانند از بزرگانند از سنارگان علم وادبند ازمفاخرند .

شیخ فخرالدین شاعرعراقی دلباخته وعاشق یك بچه درویش‌شده و وبزرفی مهر خدا را دردل جا داده . جوانان سادهٔ ایران بدانید که این غربیان با این ترانه های کودك فریب ملت ما را گول زدند اینها پوست خربزه‌ایست که در راه ما گذاشتند مانند آنکه دوای مسمومی را چون

بخورد کسی میدهد میگوید به‌به چه شیرین‌است بده من بخورم کسی نیست بایشان بگوید شما چرا صنعت خودرا تعطیل نمیکنید و چند روزی بعاشق مسلکی نمیپردازید وعشق فلان مرشد گردن کلفت بی‌غیرتی که عاشق بچه درویشی شده بزبان ملت خود نشر نمیدهید مهرخدا وزیبائی معنوی‌آن‌را بملت خود تزریق نمیکنید چرا دست ازسر ملت‌اسلام برنمیدارید این‌کلیسا اگر تابع مسیح است‌چرا ازکینه توزی وعناد کنار نمیرود. بهرحال کسانی که در ترویج شعرای عرفان‌مآب میکوشند بدون شرط وقید هرشاعری را بزرك می شمارند بد خواه ملت و دست پروردهٔ اجانبند و یا غافل و زیان‌کارند.

بی‌حسی نتیجهٔ شاعر مسلکی وعرفان بافی است

مسلمین صدر اسلام درعوض اینهمه دیوان های شعری اهل غیرت و سلحشور وجنگجو بودند واز هرطرف علیه دشمن برخواسته و برطرف غالب بودند تا آنکه بعد از چند قرن شعروشاعری وعرفان بافی وصوفی مسلکی و بافندگی عشقی بمیان آمد همه زبون و دون همت شدند کفار بصنایع مادی پرداختند وجلو رفتند ولی ملت ما سرگرم شعر وشاعری و دیوان‌های پر ازغزل می ومطرب شدند وبرخلاف اسلام در عوض جهاد با دشمن وفتح بلاد بدنبال شهرهای خیالی عشقی افتادند وخیال کردند

هفت شهر عشق را عطار گشت — ما هنوز اندر خم يك كوچه‌ایم

ادب یعنی چه وستارگان ادب چه خدمتی کرده اند

بعضی ها بنام ادبیات ترویج از خیالبافی شعرا کرده اند ادبیات مأخوذ از ادب وادب در اصطلاح دستور درست وشیوا گفتن و نوشتن است وهر کس قریحهٔ ادبی دارد باید دردفع مفاسد وبیان حقائق ورفع‌احتیاجات وبیداری ملت صرف شود متأسفانه شعرا که مدعی ادبند غالباً بترویج فسق وزشتیها وتعبیرات بیجا وچاپلوسی وسخن بازی وقافیه پردازی وستایش‌گری ستمگران پرداخته‌اند تاریخ نشان‌میدهد که شعرای معروف‌دربار بان وفرومایگانی بوده‌اند که ازاین راه روزی میخورده اند وبرای زشتکاری شاهان عذرتراشی کرده وایشان‌را بستم دلیرترساخته‌اند تابجائی که آسمان را زیرركاب فلان ستمگر گذاشته‌اند وگفته‌اند:

نه کرسی فلك نهد اندیشه زیر پای تا بوسه بر رکاب قزل ارسلان زند

بسوم وچهارم از مفاسد اشعار عرفا مراجعه کنید بالاخره سلاطین را از انبیا وعلما بالاتر برده‌اند ورنج مجاهدین الهی را ضایع کرده‌اند شما روان تیرهٔ هادی مولوی را در کتاب عالم و آدم به بینید که این مرشد چه‌قدر نادانست بعد از هفتصد سال‌اززمان‌تیمور گذشته آن‌خونخواررا‌تعریف میکند وگوید :

رایت تیمور شه گورکان چون بجهان شد علم داستان
حکمش از ایوانکه کیهان‌گذشت معدلتش زآدم و حیوان گذشت

وحتی از ابن زبیر دشمن امیرالمؤمنین (ع) نیز تعریف کرده انوری بافته‌های سرسام آوری دارد ازآن‌جمله درمدح ستمگران‌گوید

چنان بعهد تو میزان عدل شد طیار که میل سوی کبوتر نمیکند شاهین

آنچه ذکر شد یك از هزار و نمونه‌ای از خروار است بنا بر این چنین شعرا را نباید اهل ادب دانست و ذوق ادبی ایرانیان نباید صرف مطالعهٔ چنین اشعاری شود. تعجب است که روی جلد اشعار ایرج میرزا که تمام آن هرزه‌گوئی وبی‌عفتی است نوشته

گر چه خریدار ندارد سخن گرمی بازار ندارد سخن

معلوم میشود توقع دارند هرکس پولی دارد برود دو دستی تقدیم یاوه سرایان وهرزه‌گویان کند ایرانیان باید بیدار شوند و نام اطفال و مسکن خودرا بنام چنین شاعران ننامند و این شاعران را از خود برانند این شعرا بعشق دروغی تصنعی وقت خود را صرف وبعنوان قافیه کلماتی پهلوی هم نوشته مانند سالار، تالار، معمار، دیوار، افسار، سرکار، سپس برای هرکدام شعری میسازند.

اگرکسی دقت کند بیشتر غزلها که ده شعر است مثلا شعر اول تا پنجم وهفتم تناسبی ندارد وبر یك منوال و در یك موضوع نیست و این تلون برخلاف بلاغت وادبیت است این شعرا در غزل و خیالبافی خود یك رشته زشت‌گوئیهای سرسام آوری بنام ادب آورده‌اند مانند آنکه کمر را مو وزنخ را چاه وزلف را عقرب ومژگان را تیر وابرو را شمشیر و لب را غنچه میگویند راستی اگر این چیز ها درکسی جمع شود شکل منحوسی پیدا خواهد کرد تازه چنین چیزها را بنام شاهد بازی از ادبیات میشمرند زهی‌پلیدی وبیشرمی چون دیدند‌کوس رسوائی است پلیدتر بقالب

زده وگفتند مقصود ما ازشاهد رعنا نعوذبالله خداوند متعال است و برای این هوسبازی نام عشق وعرفان گذاشتند و حتی چنین خیالبافان را پیغمبر خوانده‌وگفتند درشعر سه تن پیمبرانند خاقانی وانوری وسعدی‌اگر دست استعمارهمت کند ممکن است اینان‌را بخدائی نیز برساند .

کشور گل و بلبل و انجمن ادبی

بسیار جای تأسف است که ایران نزد بیگانگان معرفی شده بکشور گل و بلبل واین شعرای زشت‌گو را از توابع این کشور شمرده وشکارگاه بی‌رنجی شده برای استعمار ای‌کاش شاعری پیداشود از زشتگوئی دوری کند وازعقل وخرد ترویج کند وبجای کشور گل وبلبل کشور دین و خرد ایجاد کند ودست استعمار را قطع نماید . ویا کسی کتاب‌حافظ شکن مارا چاپ کند لااقل

بنام انجمن ادبی وارد ایران میشوند و انجمن ادبی برپا میکنند و جوانان هوسباز را جمع کرده وبشعروشاعری تحریص میکنند وچون‌جوانی از حاضرین انجمن‌ـ اشعاری ازعشق بازی و دلدادگی بگوش دیگـران میرساند همه بیکبار دست میزنند و هورا میکشند و جوانان بی‌خرد دیگر را بهوسبازی دلیرتر میکنند و این خود یکی از دسائس استعمار است که مردم را ازخرد دور و بخیالبافی مسرورکنند ولی از علماء دینی توهین و مردم را متنفر ساخته وحتی تزریق کرده‌اند که عالم دین‌نباید واردسیاست ومدیر امور کشور باشد و حتی دانشگاه معقول و منقول ایجاد میکننـد و سلسلهٔ انتشارات و مؤسسهٔ وعظ و تبلیغ اسلامی (همان نام اسلام که ابزار دست استعمار چپانست نه اسلام واقعی که مخالف استعمار و جهل وتفرقه وفقر است) بوجود آورده وآداب سخن وکتاب اصول فن خطابه و امثال آن مینویسند که تمام مندرجات آن عبارتست از تعریف دشمنان اسلام و استقلال، وپرورش خیالبافی وسرگرمی برای دانشجویان وهدف آن‌روش تازه برای بحشوروان‌شناسی‌است یعنی‌تـخدیرملت‌وتخدیرافکارـ ما میپرسیم اگر این شعراء زمان ما وانجمن های ادبی هدف تخریبی ندارند چرا از فشار انگلیس وامریکا و روس که دل هر ایرانی خونست ساکتند و چـرا ازفجایع وخونریزیهای عصرما از قتل عام خراسان برای کلاه شاپوچیزی بنظم نیاورده اند .

چرا ذکری اززورگوئی‌وزندان‌اجانب نیست، چرا ازقتل عام‌فلسطین

ودربدری مسلمین وحملات کفار فرانسه بر مصر والجزائر و از کینه توزی کلیسا با مسلمین ساکت مانده‌اند و بغزل سرائی عشقی پرداخته اند چرا قریحهٔ خودرا صرف بیداری ملت وتولید شهامت وحفظ عصمت ومملکت و دیانت نمیکنند و لکهٔ ننك شعراء گذشته را از ادبیات نمیشویند اگر کسی شعور داشته باشد وبه بیند همه‌چیزاوغارت شده نباید خاموش نشیند ونباید از تذکرات ما برنجد

(زبند دوست مرنج ارچه تند باشد و سخت
که احمقی است ز اندرز دوست رنجیدن)

اروپائیان چرا بشعراء ما علاقه دارند

اروپائیان که در بارهٔ این شاعران هیاهو میکنند مقصود سیاسی دارند که یاوه گویان وعیاشان را سرزبانها بیندازند و غرور ملی و مفاخر خیالی برای ما بوجود آورند ومارا ازمفاخر دینی وخردمندی غافل کنند وهمچنین برای هر یك از ملت عرب وعجم و ترك چنین مفاخری میتراشند وهرملتی را بنام مفاخر خود ازملت دیگر جدا نموده و از وحدت دینی غافل میگردانند وهرملتی را بملت دیگر بدبین کرده درمیان فارس از عرب بدگوئی میکنند وبعکس مانند سید جمال‌الدین اسدآبادی و شیخ فضل‌الله نوری و سید حسن مدرس را میکشند وازعطار ومولوی و حافظ و خیام تعریف میکنند .

چرا برای آنکه علماء باتقوی مانع از نفوذ استعمارند ولی شعرا مانع از بد آموزی و نفوذ استعمار نیستند بلکه بهترین وسیله برای بی‌مسلکی و میخواری ومطربی و نزدیك کردن ملت اسلام بکفر همین شاعرانند لذا کتب شعرا را دراروپا چاپ وبایران میآورند آیا ملت اروپا بزبان فارسی تکلم میکنند کتب شعراء فارس بچه درد آنان میخورد اگر واقعاً طرفدار حقائق وراستی ودرستیند چرا از کتب عقائد حقه واستدلالی دینی مانند نهج‌البلاغه وحق الیقین وعین الحیوة مجلسی ترویج نمیکنند چرا از افکار صحیحهٔ اخبار اهل عصمت تعریف نمیکنند آیا از مولوی و عطار چه نفعی بایران رسیده روزی که مغول قتل عام میکردند وطفلان را درداماں مادرسر میبریدند ودختران ایران‌را بکنیزی وسیاه روئی میبردند این شاعران چه کردند جز غزل خوانی ومی ومطربی‌وعرفان‌بافی‌روزی که

سرتاسر ایران یك پارچه شیون وفریاد بود و از طرفی زنان اسیر منتظر غیرت وسلحشوری مردان بودند این شعرا جز تخمیر اعصاب‌وستایشگری و بی‌بند و باری چه کردند انوری درتملق از خونخواران میگوید :

بتیغ کین توآن‌راکه کشته کرد اجل خدای زنده نگرداندش بنفخهٔ صور

این شاعران صوفی مآب مشغول وجد وطرب بوده ونعره میزدند که

این وجد و سماع ما مجازی نبود این رقص کـه میکنیم بازی نبود

مولوی در قصهٔ خردزدی صوفیان ورقص آنان با چه‌آب‌وتابی گوید

گاه دست افشان قدم میکوفتند که بسجده صفحه را میروفتند

چون سماع آمد زاول تا کـران مطرب آغازید یك ضرب گران

خربرفت و خر برفت آغاز کرد زین حرارت جمله را انباز کرد

زین حرارت پای کوبان تا سحر کف‌زنان‌خررفت‌وخر رفت ای‌پسر

این شعراء متعارف سرسفرهٔ قماروشطرنج خونخواران و بیدادگران بودند و از سفرهٔ ایشان سیر نمیشدند مراجعه کنید بتاریخ ادبیات ایـران ص ۱۰٦ وص۲۱۰ وص۲۱۳ مینویسد الناصرلدین‌الله خلیفهٔ عباسی‌درمقابل خوارزمیان‌عاجز بود لذا کرچلك خان وچنگیزرا دعوت کرد بحملهٔ برایران ومسلمین را بدام ترك‌ومغول انداخت‌آنوقت سعدی برای مسلمین دلسوزی ونوحه سرائی نکرده ولی برای چنین‌خلفاء نابکارعباش پس از مرگشان نوحه خوانی کرده و میگوید :

آسمان را حق بودگرخون ببارد برزمین

از برای قتل مستعصم امیرالمؤمنین

رشید وطواط مداح دائمی خوارزمیان بوده این شاعران آنقدر چشم طمع بمال مردم داشتند که دست گدائی بهمه‌جا دراز کرده‌اند تا جائیکـه فتوحی شاعر درمذمت انوری میگوید :

انوری ای سخن توبسخا ارزانی آیت کدیه چوارذال‌چرامیخوانی

جوهری شاعر هروی از مقت خواری خود نزد سلطان تعریف کرده گوید :

زپی آنکه مرا داشت همه حرمت وحق

شصت‌وسه سال‌مرا داشت برآخورسلطان

معزی شاعریکه‌در مداح خونخواران سلجوقی بوده وگوید بشاه تاقیامت‌فخرمن‌باشد که‌اندربزم خود در بر تختم نشانی وپدرخوانی مرا

حافظ چنانچه گذشت ازشرابخواری شاه منصورتعریف کرده و گوید
ازآن ساعت که جام می بدست وی مشرقشد
زمانه ساغر شادی بیاد میگساران زد

ما ازدیوان حافظ بیشتر نقل کرده‌ایم

برای آنکه دیوان حافظ همه جا منتشر و دسترس همه‌کس میباشد خواننده میتواندمراجعه کند وصدق گفتهٔ مارا مشاهده کند باضافه چون‌لاف وگزاف وادعاهای‌بزرك اوازهر شاعری زیادتراست وآنقدر ازاصطلاحات عرفا وعشق وعرفان بهم بافته که خواننده خیال میکند مقاماتی داشته ویا باخدا ورسول ودین وفرشتگان سروکاری داشته وچنان معنویات را بامی ومطربی وفسق وفجور مخلوط‌کرده ودراین خیانت مهارت بخرج داده که غیر زیرکان را شیفتهٔ اشعار خود نموده چنانچه در جواب اشعار ذیل‌که در مدح شاه منصور گفته.

واهم مزن بوصف زلال‌خضر که من — از جام شاه جرعه‌کش حوض‌کوثرم
شاها من ار بعرش رسانم سر بر فضل — مملوك این‌جنابم و مسکین این درم
من‌جرعه نوش تو بودم هزار سال — کی ترك آبخورد کند طبع خوگرم
گر بر کنم دل‌ازتوو بردارم ازتومهر — آن مهر بر که افکنم آن‌دل کجا برم
عهدالست من همه با عشق شاه بود — از شاهراه عمر بدینگونه بگذرم
منصور بن مظفر غازیست حرزمن — از این خجسته نام بر اعدا مظفرم
شعرم بیمن مدح توصدملك‌دل‌گشاد — گوئی که تیغ تست زبان سخنورم
شکر خداکه بازدراین اوج بارگاه — طاوس عرش میشنود صیت شهپرم
نامم ز کارخانهٔ عشاق محو باد — گر جز محبت تو بود شغل دیگرم

حجة‌الاسلام خراسانی در کتاب حافظشکن میگوید

باور نبودم آنکه تواینقدر ماهری — حقا که بهرهٔ تو بود فن شاعری
شاعراگر که شاعریش‌فن‌خویش کرد — منما از او توقع صدق و برادری
نی‌دین دراوبود نه‌طریق و نه‌مذهبی — بیگانه ازخدا است چه جاتابدیگری
طعن وثنا ومدح وهجایش بهیچ دان — حرفی که از عقیده نباشد چه مثمری
مدحش چه‌باد پشه‌شمر ذم اوچه نیش — ازباد ونیش‌پشه‌چه خیریست باشری
مدحش بجزطمع نبود ذمش ازغرض — مدح از برای زربود ذم منع اززری
لاف وگزاف مدح بقدر عطا بود — هرقدر بهتر است عطا، مدح‌بهتری

حافظ بفن شاعری استاد ورهبر است حقا که طی نموده فنون سخنوری
مدحش نگر برای شهان حد لاف بین برخوان ازاین قصیده همه فن شاعری
حافظ زلال خضر بجوید زدست شاه وازجام شاه جرعهٔ کشد حوض کوثری
گیرم که شاه راه بود پیر خضر نیست کوثر چه نسبت است بجامی وساغری
قدرش نموده پست که گربانهد بسرش مملوك شاه باشد ومسکین آن دری
کی جرعه نوش شاه بدی تو هزارسال زین لاف بر تملق خود شرم ناوری
درحیرتی که مهرش اگر بر کنی زدل آن مهر بر که افکنی آن دل کجابری
لاف دگر زعهد الستش خبر دهد دانستی از کجا زچه سو ره بدو بری
دانسته باش از این لافهای خود واسوئتا بـرای تو از روز داوری
منصـور بن مظفر غازیست حرزتو بس با خدا چه کار که بابن مظفری
صدملك دلگشاد تورا مدح اوبشعر حقا که خوش بلاف وتملق سخنوری
نامت زکارخانهٔ حق محوشد از آنکه جزحب او تورا نبود شغل دیگـری

اروپائیان از تعریف شاعران چه نتیجه میبرند

ترویج ازشاعری که منکر خدا وقیامت است ودین را مسخره میکند چه نفعی باروپائیان دارد آیا میخواهند مسلمین را در امردین سست کنند یا واقعاً خودشان هم مانند حـافظ و خیـام اعتقاد بدینی ندارند خیامی که میگوید:

میخوردن وشادبودن آئین من است فارغ بودن زکفرودین دین من است

یاحافظ میگوید

من نخواهم کرد ترك لعل یار وجام می
زاهدان معذور داریدم که اینم مذهب است

اجانب چنین شاعران را ازمفاخر ایران میدانند و بعضی از اساتید دانشگـاه استعماری ایران نیز بتقلید اجانب چنین کسان را در کتب خود با آب وتاب نام میبرند درحالیکه چنین شاعران غالباً بی دین و بیچاره و بدبین بجهان وباعث ننك ایران بوده اند و هزاران اعتراض وشکایت از چرخ کجمدار دارند وآن را غدارمینامند درکتب فرهنك استعماری هر کجا میخواهند ازعلماء ایران نام برند در عوض یکی از این شاعران را نام میبرند گویا در ایران عالمی بوجود نیامده باید بدانند که عالم باتقوی که ازمفاخرعلم وادب است آنست که قرآن اشاره کرده وفرموده **ان اکرمکم**

عندالله اتقیکم آنانکه باتقوی بوده واصول وفروع هدایت را از سر چشمهٔ وحی‌الهی یعنی آل محمد علیهم‌السلام گرفته اند و بما رسانیده اند مانندکلینی صاحب‌کافی وشیخ صدق که دارای ۳۰۰ جلدکتاب از علوم اهل بیت عصمت میباشد ومانند پدرش ابن بابویه وشیخ طوسی وخواجه نصیر و علامهٔ مجلسی و فضل بن شاذان و راوندی ومحقق قمی وابوالفتوح رازی ووحید بهبهانی وهزاران نفر مانند ایشان‌که تمام متصل‌دار هدایت وحافظ دین وآئین واستقلال ومملکت بوده‌اندکه شاعران شاگرد ایشان محسوب نمیشوند درحالیکه تمام ایشان ایرانی و از مفاخر علم وادب وتقوی و ستارگان بانور بوده وحتی اشعار حکیمانه نیز داشته اند و عمر خود را صرف هدایت افکار ومبارزه با اهل باطل‌کرده وازدنیا بقرص نانی قناعت کرده وبرای ستمگران مداحی وتملق نکرده‌اند .

متأسفانه جوانان فرهنگی استعماری ما جز شعراء بی بند وبار عالم دیگری را نمی‌شناسند واحوال علماء حقیقی را اجانب مستور نموده‌اند

شعرا چه خدمتی کرده وچه مذهبی داشته‌اند

ما ازکسانیکه بتقلید اجانب این غزل‌گویان را از مفاخر و نوابغ علم میشمرند میپرسیم که این‌شاعران پیروان چه مذهبی‌بوده وکدام مذهب خیالات شاعرانه و عاشقانه ومی و مطربی را تجویز کرده و کدام مذهب شاهدبازی را روا داشته وکدام دین‌گفته مردم را سرگرم شعرکنید تا از حقائق مذهبی و عقائد اهل عصمت بازمانند اصلا خیالات عاشقانه و مطالب شاعرانه موجب تخمیر اعصاب وسستی اراده میشود پس مفید که نیست‌بلکه مضر است.

از اینهاگذشته آیا این‌شعرا چه خدمتی بعالم بشریت کرده وکدام مرد باتقوی را بجامعه تحویل داده ویاکدام صنعتی ویا اختراعی کرده اند جزآنکه بدروغ ایشان را بزرگ کرده‌اند مثل‌آنکه مینویسند حافظ‌شاگرد سید شریف جرجانی بوده ونزد او تحصیل کرده درصورتیکه سید شریف درقرن هشتم بوده وحافظ درقرن هفتم فوت شده باضافه سید شریف‌حنفی مذهب بوده پس گویند و نقل شده که اینان چنین و چنان بوده انـد مدرك نمیشود .

استدلال طرفداران شعرا منطقی نیست

میگویند شاعران سابق زبان فارسی نیاکان ما را حفظ کرده‌اند و لذا اینقدر مورد تجلیل وتعظیم مایند جواب اینست که ازشعرای عاشق‌مآب زمان لاحق چرا تجلیل میکنید ثانیاً بسیاری ازعلماء ربانی سابق نیز کتب فارسی نوشته ولغت فارسی را ضبط کرده‌اند پس‌چرا ازآنان نامی نمیبرید واگر هدف سیاسی درکار نیست چرا از دانشمندان دینی وفقهای سابق که نظماً ونثراً کتبی بفارسی یادگار گذاشته‌اند تجلیل نمیشود. مانندسیداسماعیل جرجانی متولد۴۳۴ قمری صاحب کتاب‌آثار ومحمدبن عبیدالله علوی صاحب کتاب بیان‌الادیان وابوالرشیدصاحب کتاب‌النقض درقرن پنجم وبدیع‌الزمان نطنزی صاحب کتاب المصادر و سید مرتضی رازی صاحب کتاب تبصره و مقدس اردبیلی‌صاحب کتاب‌حدیقه وبهاء الدین محمد صاحب تاریخ‌طبرستان وعوفی صاحب کتاب الفرج بعدالشدة وابوالفتوح رازی صاحب تفسیرفارسی درقرن پنجم ومحقق طوسی صاحب کتاب اخلاق ناصری و علامهٔ مجلسی صاحب کتاب حیوةالقلوب وعین الحیوة وحق الیقین وکتب فارسی دیگر و صدها نفردیگر ازعلما .

ثالثاً یهودیان روم ونصارای فرنگ نیز از سابق کتابها بزبان خود نوشته‌اند البته هرکس کتابی نوشته غالباً بزبان ملت خود نوشته پس این کار مهم وقابل ستایشی نیست رابعاً شرافت انسان وبا جامعه بلغت و زبان نیست بلکه شرافت فرد وجامعه بایمان و تقوی وعمل‌صالح واستقلال فکر و دفع استعمار است وبچیزهائیکه بواسطه یا بلا واسطه باعث استعمار و موجد استعمار است نباید افتخار نمود. بلی اجانب ما را بعصبیت نژادی و یا زبانی مغرورمیکنند ودرمقابل‌نژاد وبا اهل زبان‌دیگر مارا بدسته‌بندی وادار میکنند تابتوانند میان ملت اسلام تفرقه اندازند ومارا سرگرم کرده وبهره برداری کنند .

اجانب میخواهند ما گمراه باشیم و از عقائد حقه واخبار آل محمد بی خبر بمانیم و حق را از باطل نشناسیم و بند خیالات شعریه باشیم ولذا پیوسته شاعران را برخ ما میکشند وکتب هزلیات وغزلیات آنان را برای ما عظمت میدهند ودر مقابل ازعلماء حقیقی توهین وتحقیر میکنند و بآثار اسلامی ارجی نمیگذارند برای نمونه یک‌مورد از تزریقهای مسموم اجانب

را در کتاب حقیقة العرفان مطالعه فرمائید به بینید چگونه ادوارد برون انگلیسی بعلامهٔ مجلسی توهین وجسارت‌ها کرده ومینویسد در کتاب خود بنام ادبیات ایران که مجلسی ایران را بدام افغانها انداخت با آنکه علامهٔ مجلسی ۲۶ سال قبل ازورود افغانیان بایران فوت شده بود ودر زمان مجلسی ببرکت وسیطره وسیاست او مملکت ایران ازدستبرد اجانب محفوظ بود بلی چون علامه مجلسی صوفیان‌را میکشت و بتها را میشکست و جاسوسان اجنبی را خارج میکرد و شرابخانه هارا تعطیل کرد ادوارد بـرون او را مهیب و سختگیرخوانده ومیگوید روحانی نبایدوارد سیاست‌شود هدف‌ادوارد برون آنست که یکمشت هرزهٔ عاشق مآب شاعر مسلك سرکار بیایند وبرچمدار سیاست شوند تا مزاحم سواری اووماننداو نباشند. شما درست دقت کنید هریکی از اجانب آمده در ایران کتابی بنام ادبیات ایران ، تمدن ایران نوشته وجز تقویت خرافات وافکار باطله وبیشرفت هدف سیاست خود کاری نکرده است .

نوکران استعمار چرا بروحانیین بدبینند

مادی‌ونصاری‌وعرفاهریك‌ازمذاهب باطله. میدانندتنها کسی که‌میتواند مشت آنان را باز ودر جامعه رسوا کند علماء اسلامی هستند زیرا مـردم دیگر یاحق و باطل را تمیز نمیدهند و با آنکه خود را موظف نمیدانند، پس تنها چیزی که مانع ازپیشرفت مقاصد مسموم ایشان بوده علمایند، لذا هرشاعر ومورخ ومرشدی که بتهمت وتمسخر وافترا علمارا تحقیر نماید و علمارا خوار و کوچك کند واز نفوذ آنان بکاهد وآنان را ظاهر پرست و ریاکار وقشری بخواند، ترویج میکنند ودیوان‌های آنان را نشر میدهند و چون نفوذ روحانی کم شد باکمال آزادی و بدون مانع میتازند و مانـند زمان ما باجان ومال و ناموس مردم بازی میکنند یك روز دولت را بجان اهل علم میاندازند که دسته دسته ایشان را بشهربانی برد برای جوازعمامه یك رزز وادار میکنند از منبر وبیانات ایشان جلوگیری شود ودرحبس و فشار باشند .

یك روز شیخ فضل‌الله نوری‌وسیدحسن‌مدرس‌وشیخ‌سردار کابلی وسید جمال افغانی را میکشند بکروزسرکوچه وبازار تصنیف علیه‌علما میسازند اما بشعرا و خوانننده ها و موسیقی خوانها کاری ندارند بلکه آنـان را

تشویق میکنند .

تمسخر و تحقیر نصاری از علماء اسلام

درتاریخ ملکزاده ص۲۸۱ مینویسد مسیو نوز نصرانی وسایرمسیحیان درروز عیدیملبس بلباس علماء روحانی اسلامی شدند یعنی عمامهٔ بزرگی برسر گذارده و برای‌تقلید و تمسخربعلماء اسلامی مضحکه درآوردندملاحظه کنید در زمانی که دول مسیحی بر ممالك اسلامی تسلط یافته اند تاریخ نویس وشاعر وروشن فکر (البته روشن فکری که نصاری می‌پسندد) همه بدگوی علمای‌دینند برای نمونه بجلد چهارم ادبیات ادواردبرون انگلیسی نظر کنید و بتاریخ مشروطهٔ دکترملك‌زاده ص۲۵۲مراجعه کنید که مینویسد میرزا رضا حکمی که در غزلسرائی ید طولانی داشت و در روشن کردن کردن افکار ودریدن پردهٔ سالوس وریاکاری زاهدنماها جهد بسیارمیکرد وبهمین جهت مورد بغض و کینهٔ آخوندها بود . شما به بینید این مورخ بیکفر غزل‌سرای خیالباف خوشبین وبملاها وآخوندها چه‌قدر بدبین است ودرص ۲۵٤ بعلماء نجف بدگوئی کرده که افکار آزادیخواهی در جامعهٔ علماء نجف راه نداشته .

البته چون مطالعهٔ ملکزاده و امثال او منحصر بمطالعهٔ کتب نصاری ومستشرقین مغرض اروپا بوده بیش ازاین نتوانسته درك کند ودرص ۱۱۹ تکذیب ازمسلمین کرده که بعقائد مذهبی بیشتر علاقه دارند تا بوطن وآب خاك: درجواب چنین مورخ نادانی باید گفت متأسفانه بی دینان وبدگویان باسلام ابداً علاقه‌ای بوطن ندارند وهرچه وطن فروشی شده بدست بی بند وبارها شده. باز درهمان صفحه تعریف ازاقلیت فاسد کرده وعدهٔ آنان را زیاد نشان داده میگوید درانقلابات بابیه ده ها هزار نفر بهلاکت رسید . باید باین مورخ مغرض گفت شرارت پنجاه نفر بابی را نباید انقلاب گفت و شاید تمام بابیه درآن زمان بهزار نفر نمیرسیدند .

آنوقت این مورخ بیچاره در همان صفحه استدلال کرده بکلمات مورخین اروپائی که قطعاً غرض ومرض آنها بیشتر از خود ملك‌زاده بوده ودرص ۱۱٤ نفوذ روحانیت اسلام را مانع از عدالت میداند اما ببابیهای نصاری‌کاری ندارد ودرص۲۰٤ میگوید پدرم ملك گفته ملاهای ایران‌برای نگاهداشتن مردم در جهل وتاریکی از خواندن کتاب مثنوی منع کردند .

باید گفت پس چرا امروز که از مثنوی تعریف میشود ودر رادیو و فرهنگ ترویج میشود بیشترمردم تن باستعمارداده وبیشتر بجهل فرورفته‌اند ودرص ۱٦٥ مینویسد ملاها در مقابل اجانب تسلیم و مطیع بودند . باید گفت این مورخ یا مردم را خرفرض کرده یا واقعاً خودش نمی فهمد زیرا در زمان هائیکه ملاها نفوذ داشتند مردم فرنگیها را نجس میدانستند و حتی فتاوی علما بکفر و نجاست یهود و نصاری در تمام رساله ها موجود است درآن زمانها دولتها جرئت بند و بست با دول مستعمره چی نداشتند اما چون آزادی را آوردند ونفوذ علماکم شد رشوه خواری و وام گیری ورقص ووطن فروشی شیوع پیدا کرده با این حال عجب است که در زمان استعمار مورخ و کتاب‌نویس وشاعر علما را سد راه خود دیده وفقط بحملهٔ بعلماء دینی پرداخته اند .

واز کلادستان مسیحی تقلید میکنند که در مجلس لردهای انگلستان گفت تامسلمین را ازقرآن وعلماء اسلامی جدا نکنیم نمیتوانیم بر آنان تسلط بیابیم متأسفانه شرقیها همه درخوابند وشمرا هم برای ایشان لالائی میخوانند . ای مسلمین شاید بهمین نزدیکیها از نشر کتابهای صحیحه جلوگیری شود اگر روزگار چنین باشد فعلا که ما حقائق را مینگاریم قدر بدانید ودرنشر آن ماراکمك دهید.

وظیفهٔ مداحان چیست حق را باید گفت

ملت ما آنقدر ازدیانت دور وبهوا وهوس مغرورند که هر بدعت و حرامی در آنها رواج میگیرد خصوصاً اگر آن بدعت موافق هوا و هوس باشد مثلا تصنیف که وزن مخصوصی ازوزنهای اهل طرب ورقص را دارد درمداحی و مرثیه خوانی و نوحه سرائی وارد شده مانند آنکه وفائی در مدح امیرالمؤمنین گوید:

چه شود زراه وفا اگر نظری بجانب ما کنی
که بکیمیای نظرمگر مس‌قلب تیره طلا کنی
یمن از عقیق توآیتی چمن از رخ توآیتی
شکرازلب‌توحکایتی‌چه‌شود که‌غنچه تووا کنی

مضمون این مدح موافق یامخالف شرع است منظور ما نیست اگر چهٔ بعضی از بیوتش مخالف شرع است مانند این که میگوید :

توچرا الست وبربکم تزنی بزن که اگرزنی
ازل وابد همه ذره ذره پر از صدای بلاکنی

نظرما بوزن آنست که در شرع اسلام خصوصاً در مذهب شیعه خواندن تصنیف روانیست درعزا داری ونوحه خوانی اشعار بوزن تصنیف میخوانند و گاهی بوزن آن سینهٔ سه ضربه میزنند و با همدگر دم میگیرند وخود را تکان تکان میدهند وبوجد می‌آیند و بهمان وزن زمزمه و وجد مینمایند ویقیناً این‌کار بدعتی است

آیا کدام امام یاکدام عالم ربانی در مرثیه تصنیف خوانی کرده و بوزن آن سینهٔ سه ضربه زده چرا مداحان و مردمان دیگر بدنبال هوا و هوس میروند .

ما نمیگوئیم مرثیه و سینه زدن ونوحه مستحب نیست بلی مستحب است اما باید بوزن حرام نباشد واز مفاسدی که دراین‌کتاب ذکر شد دور باشد پس مداح وشاعر و مرثیهٔ خوان خوب آنست که در اصول عقائد مذهبی استاد باشد واطلاع‌کامل بجزئیات وکلیات عقائد مذهبی داشته باشد واز می و مطرب وتشبیهات خالق بخلق وسایر تعبیرات زشت دوری‌کند و خودرا مشرك نکند .

و اگر خود اطلاع کامل از عقاید ندارد و از افکار اهل عصمت در همه جا مطلع نیست اشعار خود را بیکنفر عالم ربانی و فقیه مطلع دینی نشان دهد تا اوبررسی کند وعیب آن‌را برطرف سازد آنگاه برود قرائت کند.

چون مداحان ما بفکر خود مغرور وبسجع و قافیه مسرورند و غالباً اشعاری‌که میخوانند بهوا و هوس مقرون و از حقایق دینی دور و موجب غضب حقتعالی وبیزاری امام زمان است‌وچون خود ومستمعین‌ایشان عوامند متوجه نیستند ودر عوض ثواب گناه خود را زیاد و عمر خود را تلف و از مجالس تبلیغات نتیجه‌ای نمیگیرند .

علی ای‌حال ما در این‌کتاب در ضمن مفاسد شعری بسیاری از عقائد فاسدهٔ عرفا و صوفیه را آشکار ساخته و وظیفهٔ شاعران و مداحان و بلکه واعظان را بیان‌کرده و زشت و زیبای شعر را بیان کرده ایم امید است ملت ما بیدار وبوظائف عقلی و دینی خود آشنا شوند و ملعبهٔ دست هوا و

هوس وابزار دست استعمار وکفار نشوند وبفهرست عقائد اثنی عشریه که ضمیمهٔ این کتاب شده نظر کنند واشعار مخالف آنرا دور بیاندازند و بر خلاف عقائد حقه شعر نگویند.

دراین زمان که یهود ونصاری وگبر ومجوس وصوفی وشیخی وبابی وبالاخره خارجی وداخلی وفرهنگ وکلیسا وخانقاه همه باهم همدست‌شده‌اند برای آنکه ریشهٔ اسلام را قطع و حق را مخذول کنند، خوبست مداحان و واعظان و گویندگان و نویسندگان ما بایشان کمك ندهند و با دشمنان دین همصدا نشوند وبتقلید دشمنان دین هرشعری نخوانند وهر بزرك‌خیالی را بزرك ندانند والسلام.

السید ابوالفضل الرضوی القمی
(علامه برقعی)

يك غزل ازدیوان حافظ شکن برای نمونه ذکرمیکنیم تا اهل ادب بچاپ تمام آن مبادرت کنند

عاقلا برخیز و بشکن جام را	مکثران با جـام می ایام را
خرقه پوشان‌رابگوعاقل‌شوند	برکنند آن دلق ازرق‌فام را
کوی‌بدنامی‌است کوی‌شاعران	حفظ باید کرد ننك و نام را
گر پی‌علم و هنر باشی یقین	عاقبت روزی بیابی کام را
کی توان نامید از اهل خرد	شاعر می خوار بد فرجام را
شاعرا ارشاد بنما خاص و عام	کن رها آنسرو سیم‌اندام‌را
بسکه گفتی‌ازمی وجام شراب	حافظا دیوانه کردی خام را

گروطن‌خواهی‌وحق ای برقعی
ده جواب حافظ و خیـام را

عقائد حقة اثنی عشریه وفرقه ناجیه که هر کس یکی ازاین عقائدرا انکارکند ازمذهب وطریقة

جعفری خارج بلکه اهل نجات نیست و شاعران و مداحان و گویندگان باید مواظبت کنند تابرخلاف اینعقائد نگویند

۱ـ خدا یکتا و بی همتا است
۲ـ فرزند و مصاحب ندارد
۳ـ شریك و نظیر ووزیر ندارد
٤ـ معین ویاور و مدبر امورندارد
٥ـ مکان ومحل ومحدود ندارد
٦ـ تجلی ذاتی ندارد وجلوه نمیکند
۷ـ دنیا وآخرت دیده نمیشود
۸ـ جسم وجوهر نیست
۹ـ مرکب وعرض نیست
۱۰ـ ازجنس خلق نیست
۱۱ـ وجوداو مباین خلق است
۱۲ـ متعین است بتعین واجبی
۱۳ـ وجود اوعام ومطلق نیست
۱٤ـ شامل ممکنات نباشد
۱٥ـ ازقیود وصفات امکانی منزه
۱٦ـ تشبیه اوبخلق جائز نباشد
۱۷ـ محتاج وناقص نیست
۱۸ـ وصل وفصل وقطع ندارد
ادعای وصل بذات او کفر است

۲۰ـ همیشه بوده وخواهد بود
۲۱ـ ازلیت وابدیت منحصر باوست
۲۲ـ غیراو هرچه باشد حادث است
۲۳ـ حدوث غیراوذاتی وزمانی است
۲٤ـ ذات وصفات ذاتی اودرك نشود
۲٥ـ اتحاد خلق وخالق محالست
۲٦ـ حلول نمیکند
۲۷ـ حرکت وسکون ندارد
۲۸ـ ضد ومثل وشبیه ندارد
۲۹ـ مشاور امور ومدد ندارد
۳۰ـ نفسانی وروحانی نیست
۳۱ـ وحشت وانیس ندارد
۳۲ـ موج وظل و سایه ندارد
۳۳ـ نورونورانی نیست
۳٤ـ توهم وتصور وتعقل نشود
۳٥ـ خالق هرچیز خود اوست
۳٦ـ خلق اوصفت او نیست
۳۷ـ وجود او خالی ازوجود خلق است .

۳۸ـ چیزی، از او صادر نشده و مصدر نیست
۳۹ـ ازعدم ایجاد کند نه‌صدور از ذات .
۴۰ـ خلقت او بترشح‌وجوشش نیست
۴۱ـ بفیضان‌وخروج ازذات‌نیز نباشد
۴۲ـ فناء درحق امرموهومی است
۴۳ـ خداوند صورت ندارد
۴۴ـ تغییر وتغیر ندارد
۴۵ـ کم وزیاد نشود
۴۶ـ چیزی عارض او نمی‌شود
۴۷ـ تغیرحال‌وعاشق‌ومعشوق نشود
۴۸ـ عشق بخدا محال‌و باطل است
۴۹ـ ذات اورا نشناخته جزخوداو
۵۰ـ کیفیت اورا جزاو نمیدانند
۵۱ـ چرت وخستگی‌وخواب ندارد
۵۲ـ وجود اومعطل‌و باطل نیست
۵۳ـ صفات کمال اوعین ذاتست
۵۴ـ دارای اسماء حسنی است
۵۵ـ اسماء حسنی‌ازخود اوست
۵۶ـ اسماء اوحادث ومخلوق‌اوست
۵۷ـ کلام و کتب او حادثست
۵۸ـ اعضا وجوارح ندارد
۵۹ـ بهرچه ممکن باشد قادراست
۶۰ـ ذات اوعلت وجود نیست
۶۱ـ فاعل‌موجب ومضطر نیست
۶۲ـ دارای‌اراده ومشیت است
۶۳ـ جهان مستند باراده اوست
۶۴ـ اراده و اوذاتی نیست
۶۵ـ اراده حادث وازافعال است
۶۶ـ اوصاف افعال اوغیرذاتست
۶۷ـ فاعل باراده واختیاراست
۶۸ـ فاعل بالتجلی نیست
۶۹ـ مدیر وقوم جهان خود اوست
۷۰ـ امورجهانرا واگذار بغیر نکرده
۷۱ـ درعلم‌وخلق‌احتیاج‌بآلت‌ندارد
۷۲ـ امورتکوینی باخود اوست
۷۳ـ موجد ازعدم جزاونیست
۷۴ـ بهمه چیز نزدیک‌ومحیط است
۷۵ـ صفات رذیله ندارد
۷۶ـ کاراو دارای حکمت‌است
۷۷ـ بیهوده و باطل کاری نمیکند
۷۸ـ افعال زشت وعبث ندارد
۷۹ـ ازفعل‌شروقبیح منزه‌است
۸۰ـ عادل وحکیم است
۸۱ـ فاعل‌وموجد شر نیست‌تکویناً
۸۲ـ خیر وشر بتقدیر اوست
۸۳ـ تقدیرات‌او بمعنی تکوین‌نیست
۸۴ـ افعال بشری ازاونیست
۸۵ـ بنده‌را مجبورباعمال نمیکند
۸۶ـ بیش ازطاقت تکلیف نمیکند
۸۷ـ ازخلف وعده ودروغ منزه‌است
۸۸ـ اراده کرده بشرمختار باشد
۸۹ـ ازافعال بدراضی‌نیست
۹۰ـ علم‌اوعلت‌وموجدچیزی‌نیست
۹۱ـ از ازل میدانسته تا ابدرا
۹۲ـ علم اوحادث نیست
۹۳ـ بجزئی و کلی‌جهان دانا است
۹۴ـ قضا وقدراوحق است
۹۵ـ قضا وقدر مقهور اوست

۹۶- مجبور بقضاء خود نیست
۹۷- قضا وقدرعلت ایجاد نیست
۹۸- قضا و قدر او درتشریع جعل قانونست.
۹۹- قضا وقدرعلت اعمال بشر نیست
۱۰۰- کسی‌را ذاتا شقی‌قراو نداده
۱۰۱- سعادت وشقاوت کسبی‌است
۱۰۲- هرکس را بفطرت توحید آورده .
۱۰۳- بنده‌را برای‌عبادت ایجاد کرده
۱۰۴- اختیاروارداه‌به بشر عطا کرده
۱۰۵- قدرت موقت و محدودی به بشر داده .
۱۰۶ - امر بندگان را واگذار بایشان نکرده
۱۰۷- بنده را مهمل و بلاتکلیف نگذاشته
۱۰۸- خودمختاری‌محدودی عنایت کرده
۱۰۹- نامهای او را باید خودش تعیین کند
۱۱۰- کسی حق ندارد برای او نام گذارد.
۱۱۱- اسماء او توقیفی است
۱۱۲- نامهای فلاسفه و شعرا و عرفا برای اوروا نیست
۱۱۳- اطلاق بت‌وصنم وشاهدرعنا ویار دلربا وسایر اصطلاحات‌عرفا برخدا نوعی ازالحاد وشرکست
۱۱۴- اطلاق زلف وکاکل وخط و خال وقدوقامت رخ براوروا نیست
۱۱۵- افعال اومنحصر بخود اوست
۱۱۶- صفات وافعال اورا نبایدبغیر نسبت داد.
۱۱۷- عبادت اختصاص باو دارد
۱۱۸- عبادت‌اسماء اوشرکست
۱۱۹- عبادت‌مظاهر قدرت‌اوشرکست
۱۲۰- سجده برای غیر او جائز نیست .
۱۲۱- راه شناختن او منحصر بعقل و شرعست
۱۲۲- طریق معرفت او نظر در خلقت است
۱۲۳- خالقیت او بتفکر و نقشه نیست
۱۲۴- فکر وخیال وذهن و تصور ندارد .
۱۲۵- نفس وطبع وترس ندارد
۱۲۶- چیزی را ازمادۀ قدیمی خلق نکرده
۱۲۷- موجودات را از عقول‌قدیمه ایجاد نکرده
۱۲۸- قول بقدم عالم کفراست
۱۲۶- قول بقدم ذاتی یا زمانی فرقی ندارد
۱۳۰- عقول‌عشرۀ حکماموهوم‌است
۱۳۱- قول بعقول قدیمه یا مواد قدیمه کفر است
۱۳۲- عقول موجد چیزی نیست
۱۳۳- صادراول ودوم موهوم‌است
۱۳۴- خداوندرهنمائی کرده بشررا

۱۳۵ـ توفیق وخذلان ازاوست
۱۳۶ـ میتواند هر سببی را ازاثر بیندازد .
۱۳۷ـ اورا بداءوعلمی استمختص بخودش
۱۳۸ـ تقدیم وتأخیر اموربا خوداو
۱۳۹ـ علم غیب ذاتاً باو اختصاص دارد
۱٤۱ـ لامکانی واحاطه بکل مکان اختصاص باودارد
۱٤۲ـ اصول عقائد اسلام توحید ونبوت ومعاد است
۱٤۳ـ عدالت حق وامامت ازاصول عقائد شیعه میباشد
۱٤٤ـ اصول عقائد تقلیدی نیست
۱٤۵ـ شرع تقویت و تایید عقل میکند در فهم عقائد
۱٤٦ـ لطف برخدا لازم است
۱٤۷ـ فرستادن پیغمبر و کتاب لطف است
۱٤۸ـ هرچیزیجزخدا محدوداست
۱٤۹ـ انبیاهمه برحقند وهمهمعصوم
۱۵۰ـ سبوانکار انبیا کفراست
۱۵۱ـ تحقیروتوهین بانبیا کفراست
۱۵۲ـ توهین بکتب انبیا کفر است
۱۵۳ـ قرآن تمامش حق است
۱۵٤ـ قرآنحادث واز جانب خدا نازل شده
۱۵۵ـ توهین بکعبه واحادیثصحیحة اهلعصمت درحکم کفراست

۱۵٦ـ کعبه قبله است
۱۵۷ـ رد احادیثاهلعصمتانکار دین است
۱۵۸ـ فرشته حق وحقیقت دارد
۱۵۹ـ انکارجنوفرشته کفراست
۱٦۰ـفرشته جسم لطیفومعصومست
۱٦۱ـ ارواح ونفوس حقیقتدارد
۱٦۲ـ شیطان وجنموجود است
۱٦۳ـ انکارضروریات اسلام کفر است.
۱٦٤ـ پیغمبراسلام خاتمانبیا است
۱٦۵ـ بعدازاووحیمنقطع شد
۱٦٦ـ مدعی نبوت بعدازمحمد(ص) کافراستونبوت وامامت نوعینیست بلکه شخصی است وکسی بریاضت بمقام نبوت وامامت نمیرسد
۱٦۷ـ علیوصیوخلیفة پیغمبراست
۱٦۸ـ خلفاء رسول ۱۲ نفرند
۱٦۹ـ خلفاء رسول معصومند
۱۷۰ـ عصمت سلب اختیار ازمعصوم نمیکند
۱۷۱ـخلفاء رسولمکلفندبدیناسلام
۱۷۲ـ اولوالامر و واجبالاطاعه میباشند.
۱۷۳ـ اولیالامری ووجوباطاعت منحصر بایشانست
۱۷٤ـ امامدوازدهم حیوغایباست
۱۷۵ـ امام دوازدهم فرزند امام عسکریست (ع)
۱۷٦ـ امام دوازدهم درهمین دنیا

۱۷۷ـ بعدازغیبت امام فقها حجتند
۱۷۸ـ بوجود فقها وکتب احادیث حجت تمام است
۱۷۹ـ تکوین وتدبیر جهان بامام تفویض نشده
۱۸۰ـ ائمه احتیاج برزق و حیوة دارند وهمه حادث ومحدودند
۱۸۱ـ محمد وآل او (ص) اشرف مخلوقند
۱۸۲ـ آثاروعلوم انبیانزدایشانست
۱۸۳ـ صفات مختصهٔ الهی راندارند
۱۸۴ـ علت فاعلی ومدبرجهان نیستند
۱۸۵ـ کارشان باذن خدا است
۱۸۶ـ هرچه خدانخواهد نمیخواهند
۱۸۷ـ برأی خود چیزی نمیگویند
۱۸۸ـ ذاتاً علم غیب ندارند
۱۸۹ـ همهٔ لغات را میدانند
۱۹۰ـ اعلم ازتمام امتند
۱۹۱ـ علمشان محدود است
۱۹۲ـ امام جسم متعدد ندارد
۱۹۳ـ مکان متعددندارد
۱۹۴ـ مدیر ونگهبان وقیوم جهان نیست
۱۹۵ـ سهوو نسیان درامور دین ندارد
۱۹۶ـ ظهیروو زیرومددخدا نیستند
۱۹۷ـ معراج جسمانی ازضروریاتست
۱۹۸ـ معراج جسمانی منحصر برسول خدا است
۱۹۹ـ معراج با بدن عنصر بشریست
۲۰۰ـ پیغمبر باید معجزه داشته باشد
۲۰۱ـ معجزهٔ منافق وکافر کذبست
۲۰۲ـ قرآن معجزهٔ باقیه است ولی بدون ضمیمهٔ اخبارمعصوم کافی نیست
۲۰۳ـ موت وسکرات حق است
۲۰۴ـ دیدارمعصوم وقت مرگ حق است وتفکر و فهم کیفیت دیدار لازم نیست
۲۰۵ـ حضور و یا دیدار معصوم خیالی نیست
۲۰۶ـ ارواح بعد ازمرگ باقیند
۲۰۷ـ مشیعین خودرا می بینند
۲۰۸ـ عالم برزخ وقالب مثالی حق است .
۲۰۹ـ نکیرومنکر وبشیر ومبشر حق است
۲۱۰ـ فشارقبر حق است
۲۱۱ـ تناسخ کفراست وباطل
۲۱۲ـ بهشت ودوزخ حق است
۲۱۳ـ قیامت وحشرونشرحق است
۲۱۴ـ جنت وناروجود واقعی دارد
۲۱۵ـ میزان وحساب حق است
۲۱۶ـ دفتراعمال ونشر کتب حق است
۲۱۷ـ صراط وعبورازآن حق است
۲۱۸ـ روح ببدن بشری برمیگردد
۲۱۹ـ نویسندگان اعمال حق است
۲۲۰ـ ثواب وعقاب حق است
۲۲۱ـ تخلف دروعید بر خدا روا است
۲۲۲ـ کافرومنافق مخلددرعذابند
۲۲۳ـ مؤمن مخلد دربهشت است

۲۲۴ـ اهل دوزخ دائماً در الم و عذابند .
۲۲۵ـ ایمان‌واعتقاد بآنچه دراسلام است لازم
۲۲۶ـ ایمان اجمالی کافی است
۲۲۷ـ انبیا صاحب ایمان ویقینند نه عشق
۲۲۸ـ دین اسلام ناقص نیست
۲۲۹ـ تمام حقائق دین را باید از معصوم گرفت
۲۳۰ـ قول وفعل وتقریر معصوم حجت است
۲۳۱ـ قول‌غیرمعصوم حجت نیست
۲۳۲ـ ولایت اهل‌عصمت‌واجب‌است
۲۳۳ـ تولی بدون تبری کافی نیست
۲۳۴ـ اهل‌عصمت با چیزی متحد نمیشوند
۲۳۵ـ بصورت حیوانات درنمیآیند
۲۳۶ـ ائمه در واقع بشرند
۲۳۷ـ حسنات وسیئات اثر مستقل دارند
۲۳۸ـ احکام اسلام تابع مصالح‌و مفاسد است
۲۳۹ـ خدا بدون اتمام‌حجت‌عذاب نکند
۲۴۰ـ فیض و قدرت حق منشأ و منبعی ندارد
۲۴۱ـ قوام وبقاء جهان باراده‌خدا است
۲۴۲ـ علم ووحی‌جبرئیل ازخداوند است
۲۴۳ـ حرکت‌وسکون ملك باراده خدا است
۲۴۴ـ انبیا مردم را بسوی خدا دعوت میکردند
۲۴۵ـ عالم ذرحق‌است
۲۴۶ـ عالم ذرخداوندپیمان گرفت نه دیگری
۲۴۷ـ پیمان عالم‌ذرعلت کفروایمان نیست وفهم کیفیت‌عالم ذرلازم‌نیست
۲۴۸ـ کفروایمان بشر باراده‌بشر است
۲۴۹ـ عقل‌حجت‌داوروراهنمای‌بشراست
۲۵۰ـ عقل کاشف‌تمام مصالح نیست
۲۵۱ـ اهل‌عصمت حقیقتاً شهیدشدند وصورت سازی نبوده
۲۵۲ـ معجزهٔ انبیا ازخدا است
۲۵۳ـ معجزه‌صورت‌سازی‌نیست
۲۵۴ـ آل‌محمد فدائی‌مردم‌نشدند
۲۵۵ـ برای‌اطاعت‌خدا جهاد کردند
۲۵۶ـ جهادشان شرعی‌بودنه‌عشقی
۲۵۷ـ شفاعت حق است
۲۵۸ـ شفاعت اختصاص‌بمؤمن‌دارد
۲۵۹ـ رجعت و ظهور امام زمان حق است
۲۶۰ـ فهم کیفیت‌رجعت لازم‌نیست
۲۶۱ـ خرق والتیام و افلاك تسعه بدون مدرکست
۲۶۲ـ حجت منحصر بعقل‌وشرعست
۲۶۳ـ خواب‌ومکاشفه وریاضت و

الهام غیر معصوم حجت نیست
۲۶۴ـ شریعت اسلام تماماً حقایق است
۲۶۵ـ دین حق یکی و باقی ادیان باطل است
۲۶۶ـ ریاضت غیرمشروع باطل است
۲۶۷ ـ تأثیر نفس مدرك خوبی کسی نیست
۲۶۸ـ عبادتی که در شرع نباشد حرام و بدعت است
۲۶۹ـ اهل عصمت دارای کراماتند
۲۷۰ـ ایمان درجاتی دارد
۲۷۱ـ ائمه یك جان در بدن متعدد ندارند
۲۷۲ـ درافکار و گفتار و کردار از خطا مصونند

بدانکه امتیازشیعهٔ اثنی عشری ازسایر مذاهب بهمین عقایدیست که ذکرشد ودرهریك ازاین عقاید عده‌ای برخلاف شیعه رفته اند پس هر کس باین عقائد معتقد نباشد از شیعه‌امامیه جدا میشود. اعتقادبتمام اینها لازم است باتفاق علماء امامیه واگر کسی مدرك و دلیل بخواهد رجوع کند بکتاب حق الیقین ویا کفایةالموحدین و یا کتاب عقل‌ودین ثبتناالله بالقول الثابت

السیدابوالفضل علامه برقعی

غلطهای چاپی کتابرا تصحیح فرمائید

صفحه	سطر	غلط	صحیح
٤٨	۳	ابن	این
۷۹	۲۹	ماار	مارا
۱۰۰	۱۹	رموجب	وموجب
۱۲٥	۲۷	سزدار	سردار